



آیا انقلاب ایران اجتناب ناپذیر بود (ضرورت بود و یا اشتباه؟)

ثریا شهابی

مقدمه: مطلبی که میخوانید بحث من در کلاب هاوس، در برنامه نقد و نظر است که ۱۹ دیماه ۲۴۰۰ (۹ ژانویه ۲۰۲۲) برگزار شد.

این متن به کمک رفیق آزاد کریمی پیاده و ادیت نگارشی شده است و صحبت های سایر سخنران ها و اظهار نظر شرکت کنندگان را دربر ندارد. فایل صوتی برنامه کامل را از لینک زیر می‌توان دریافت کرد.

https://radiopayam.ca/Clubhouse20c_Bahman57

صفحه ۴



جنبش معلمان، سونامی جمهوری اسلامی!

مظفر محمدی

جنبش معلمان تا به امروز بزرگترین جنبش اجتماعی ایران است. این جنبش به لحاظ کمیت بسیار بزرگ است. اگر همه اعضای حقیقی و آنانی که به نحوی به آنها مرتبط هستند (دانش آموزان و اولیا) آنها را محاسبه کنیم حدود نصف جمعیت ایران را تشکیل میدهند. در رابطه با دوره اخیر و پیشروی جنبش معلمان، محققین و تحلیلگران اجتماعی به حاکمیت هشدار می دهند و میگویند بهترین نامی که میتوان برای این جنبش به لحاظ اعمال قدرت گذاشت، سونامی، سیلاب یا طوفانی است که میتواند هر آنچه را که در مقابل خود ببیند در هم شکنند.

صفحه ۶



جنبش کارگری و دوستان ریاکار آن

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی

سونیا محمدی: پنجشنبه گذشته، هیئتی از مقامات دولتی وارد هفت تپه شدند. در ویدئوهایی که منتشر شده، نمایندگان کارگران از جمله ابراهیم عباسی، یوسف بهمنی، محمد خنیفر و مسلم چشمه خاور در جمع کارگران رو به مقامات دولتی روی مطالبات کارگران کماکان پافشاری کردند، مطالباتی که هنوز روی زمین مانده و دولت از اجراشون سر باز میزند. این ماجرا سوالات و مباحثاتی را بدنبال داشته است که آنها را با آذر مدرسی دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خطر رسمی) در میان خواهیم گذاشت

صفحه ۸

راه حل تنها انقلاب و تغییر انقلابی است!

گفت و گو با ریوار احمد

صفحه ۱۰

انجمن های صنفی کارگران فصلی - ساختمانی

خدمتگزاران دولت و سرمایه داران در ایران*

صفحه ۱۲

مصطفی اسد پور

مذهب و کلتور ملی، سلاح تعرض به زن

محمد جعفری

صفحه ۱۶

در این شماره می خوانید:

در حاشیه زندانی شدن زهرا محمدی و یک نامه / مظفر محمدی (صفحه ۱۸)

به اعضا و فعالین حزب (صفحه ۱۹)

ریسمان در حال گسستن "فاصله" کومه له و باند زحمتکشان / محمد جعفری (صفحه ۲۰)

طبقه کارگر میتواند! بساط شرم آور حکومتی حداقل دستمزد را برچینیم! (صفحه ۲۱)

نامه سرگشاده به ابراهیم علیزاده، رهبری کومه له (صفحه ۲۱)

تحولات آتی ایران در آینه انقلاب ۵۷

مصاحبه کمونیست با خالد حاج محمدی



کمونیست: به سالگرد انقلاب بهمن ۵۷ نزدیک میشویم. به همین مناسبت، امروز شاهد اظهار نظرهای متفاوتی در مورد این واقعه هستیم. مسلماً هر نیرویی، چه در حاکمیت و چه در بیرون آن، پوزیسیون و اپوزیسیون، هر کدام از زاویه خود به این واقعه تاریخی در ایران می پردازند و تعبیر و روایتها از انقلاب ۵۷ دوباره به محل بحث تبدیل شده است. جمهوری اسلامی انقلاب ۵۷ را يك "انقلاب اسلامی" و خود را فرزند خلف این انقلاب مینامد و به موازات آن، نیروهای راست، از طرفداران نظام قدیم تا نیروهای دیگر بورژوازی، علیه نفس انقلاب و انقلابیگری بوده و انقلاب را مترادف با تباهی جامعه قلمداد میکنند. بخشی از نیروها با شخصیتهایی که در انقلاب ۵۷ شرکت داشتند امروز از اینکه "بهتر بود آن سرنگونی انجام نمی گرفت" و حتی از پیشیمانی و ندامت از انقلاب ۵۷ میگویند.

از نظر شما، چرا باید به آنچه در آن دوران گذشت پرداخت. آیا پیوستگی میان انقلاب ۵۷ با اوضاع ملتهد امروز و با انقلاب آتی وجود دارد؟ به عبارت دیگر شما از چه لنزی به انقلاب ۵۷ نگاه میکنید که میتواند به دور از کلیشه پردازی های رایج، به زندگی و آرزوهای نسل امروز مربوط شود؟

خالد حاج محمدی: انقلاب ۵۷ بزرگترین واقعه تاریخ معاصر سیاسی ایران بود. واقعه ای که رنگ خود را به همه چیز از فرهنگ و هنر و ادبیات تا روانشناسی جامعه زد. واقعه ای که به طبقه کارگر و بخش محروم جامعه ثابت کرد که میتوان بالا را پایین کشید و این به ذهنیت عمومی مردم این جامعه تبدیل شد. تأثیرات این تجربه امروز هم در زندگی روزمره مردم و در امید آنها به هر تحول عدالتخواهانه ای، راهی تجربه شده و قابل دست بردن است.

انقلاب ۵۷ برای رفاه و بهبود و علیه استبداد حکومت پهلوی اتفاق افتاد چیزی که بر دوش طبقه کارگر و بخش محروم پیش برده شد. این انقلاب به دلایل متعددی در نیمه راه توسط ارتجاع اسلامی و به کمک دول و رسانه های غربی و از ترس يك تحول چپ و انقلابی، با راه انداختن يك نسل کشی وسیع در خرداد ۶۰ شکست داده شد. در نتیجه این شکست، جمهوری اسلامی قدرت را در دست گرفت. قیام ۲۲ بهمن که علیرغم توافق غرب، ارتش

کمونیست را

پخوانید، کمونیست

را بدست کارگران

و فعالین کارگری

پرسافید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

تحولات آتی ایران ...

و باقیماندگان حکومت پهلوی و خمینی صورت گرفت، قیام توده ای که دست بدست شدن قدرت بدون دخالت مردم را برای بورژوازی ایران و دول غربی و جریان اسلامی که توافق کرده بودند را غیر ممکن کرد، خود را به جمهوری اسلامی، به ادعاها و حتی سیاستهای وقت آنها، تحمیل کرد. طبیعی است جمهوری اسلامی تلاش کند این واقعیت را از اذهان جامعه پاک کند و برعکس ادعا کند نتیجه آن انقلاب است و با خواست و بر دوش اکثریت مردم ایران روی کار آمده و برای خود مشروعیت بخرد و نه با يك نسل كشی از کمونیستها، رهبران کارگری و انقلابیون و مردم انقلاب کرده.

بعلاوه امری قابل درك است حكومتی که پایین کشیده و باقیمانده های آن که امروز در سازمان و گروههای راست در اپوزیسیون جمهوری اسلامی متشکل اند، آن انقلاب را نفرین کنند و علیه آن شمشیر بکشند. اینها نیز به عنوان ارتجاع مغلوب و با علم به نفرت عمومی از جمهوری اسلامی و جنایاتی که این حکومت در چهار دهه گذشته مرتکب شده، تلاش میکنند جمهوری اسلامی را نتیجه آن انقلاب بدانند و آن را نفرین کنند.

اما مقابله با نفس انقلاب و انقلابیگیری امروز دیگر مختص نیروهای راست در اپوزیسیون نیست. مقابله با نفس انقلاب پایین و نفرت از آن، اتفاقا مشترکات جمهوری اسلامی و کل جبهه راست از سلطنت طلب، جمهوری خواه، لیبرال و دگر اندیش تا نیروهای قومی و ناسیونالیست است. امروز علاوه بر اینها طیفی از فعالین جمهوری اسلامی که از آن کنده شده و به بیرون پرتاب شده اند و عمری به همین حاکمیت خدمت کرده اند، در کنار راست پرو غرب ایران به بهانه انقلاب ۵۷ چپ ۵۷ ایران را و چپ امروز را محاکمه میکند. دلیل این پدیده بطور روشن این است که راه پایین جامعه برای تحول به نفع خود و پایین کشیدن دولتهایی بورژوایی، انقلاب است. هیچ طبقه حاکمی در هیچ سیستم حکومتی بورژوایی، از نوع استبدادی و شرقی و اسلامی تا نوع غربی و پارلمانی آن و به اصطلاح نوع دمکرات آن، حاضر به تحویل قدرت به پایین نیست. اینها همگی انواع و اشکال حکومتی طبقه بورژوا هستند که اکثریت جامعه را اسیر و برده خود کرده اند. بردگان در این جوامع، طبقه کارگر و اقتشار زحمتکش، جز با انقلاب و قیام علیه بالا شانسى در گرفتن قدرت و تامین يك جامعه آزاد و برابر را ندارند. هیچ اکثریت ناراضی و حق طلبی امکان کسب قدرت و خلع ید از حاکمیتهای بورژوایی را ندارد مگر با زور، با انقلاب و قیامی توده ای و شکست اقلیت حاکم. در نتیجه امری مسلم است که حاکمیتهای بورژوایی در همه دنیا نفس انقلاب پایین را اغتشاش و خشونت و نکبت نام بگذارند و آنرا نفرین کنند. به همین دلیل تلاش میکنند طبقه کارگر و مردم استثمار شده را روزانه بمباران تبلیغاتی کنند که انقلاب جز نکبت، جز جنگ و خونریزی و خشونت نتیجه ای ندارد تا به آن دست نزنند، در شرایطی که روزانه در مقابل چشمان ناباور همین مردم با توحش افسار گسیخته و بربریت کامل جویبار خود از محرومین جامعه راه می اندازند.

محاکمه انقلاب ۵۷ و بخصوص حمله به کمونیستها و شانناژ علیه آنان، بعنوان نیرویی که گویا در به قدرت رسیدن ارتجاع اسلامی نقش داشته اند، نه برای دفاع از نظام سلطنت و نه برای بازگرداندن سیستم سطلنتی به ایران، که برای مقابله با انقلاب آتی و رادیکالیسم موجود در جامعه است. نیروهای راست از ناسیونالیستهای پرو غرب و طرفدار نظام قدیم تا کنده شدگان از جمهوری اسلامی، با مسجل شدن رقتن جمهوری اسلامی و گسترش رادیکالیسم در جامعه، با روشن شدن عمق و وسعت عدالتخواهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر و بخشهای مختلف مردم از ادیخواه، با دیدن قدرت و نفوذ و سمپاتی گسترده به هر نیرویی که نام چپ و کمونیسم بر خود دارد، حمله به انقلاب ۵۷ و در راس آن حمله به کمونیستها را در دستور خود قرار داده اند. این در شرایطی است که ما کمونیستهای از مراکز کارگری تا اعتراضات زنان، از دانشگاه تا کردستان در مقابل ارتجاع به قدرت رسیده ایستادیم و جنگیدیم و دهها هزار از رفقای ما بدون محاکمه در زندانها و سیاه چالهای آنان در خرداد ۶۰ زیر شکنجه جان باختند.

هرچه اوضاع سیاسی در ایران متلاطم تر میشود، هرچه طبقه کارگر مدعی تر به میدان می آید و رهبران و فعالین آن در قامت رهبران جامعه عروج میکنند و نفوذ چپ و کمونیسم در ایران بیشتر میشود و هرچه امکان اینکه انقلاب آتی و تحولات آتی رنگ و مهر چپ و سوسیالیستی بخود بگیرد، شانناژها و حملات این نیرها به چپ و کمونیسم بیشتر و بیشتر میشود.

علیرغم گذشت چهل و چند سال از انقلاب ۵۷، این انقلاب برای نسلی که پس از آن متولد شده و آن دوره پرشور و انقلاب را ندیده هنوز اتفاقی زنده است چرا که تاثیرات آن و سایه آن نه از سر جمهوری اسلامی و نه از ذهنیت عمومی جامعه پاک نشده است. هنوز آمال آن انقلاب متحقق نشده و هنوز اکثریت مردم در ایران برای دستیابی به آن امال مبارزه میکنند. انقلاب ۵۷، زمینه های آن، نقش نیروهای

سیاسی، نقش دول غربی، نقشه مشترک آنها برای خفه کردن آن، شناختن این نقشه ها و این نیروها، کمبودهای نیروهای انقلابی در آندوره و درسگیری از آنها هنوز برای نسل جوان موضوعیت دارد. انقلاب ۵۷ دیگری به آن شکل تکرار نمیشود،اما جامعه ایران از حاکمیت تا مردم هنوز مهر آن تحول را برخود دارند.

ما کمونیستها امر انقلاب کارگری به عنوان تنها راه پایان جامعه طبقاتی و پایان نظام بردگی و پایان حاکمیت اقلیتی سرمایه دارد بر اکثریت بزرگ مردم زحمتکش را دنبال میکنیم و برایش نیرویمان را آماده و متحد میکنیم. نگاه ما به انقلاب ۵۷ و بررسی آن، نگاه به تجربه عملی و نزدیک نسل ما و یا تاریخ معاصر جامعه ما در خدمت انقلاب آتی و جدال کنونی ما با طبقه حاکم است. نگاه احزاب بورژوایی هم به آن انقلاب تلاشی برای پرهیز کردن طبقه کارگر از انقلاب و عدم دخالت پایین در سرنوشت جامعه در خدمت حفظ نفس نظام کاپیتالیستی است. به این اعتبار بررای انقلاب ۵۷ برای هر دو صف موضوعیت دارد.

کمونیست: چه شاخص هایی اوضاع امروز را از شرایطی که انقلاب ۵۷ در آن رخ داد، متمایز میکند؟ آیا تفاوتی در اهداف و خواسته های امروز، در مقایسه با سال ۵۷ نیز هست؟ به عبارتی دیگر، آیا در پس خواست "جمهوری اسلامی نمی خواهیم، نمی خواهیم" امروز در ایران، با خواست "شاه باید برود" دوره انقلاب ۵۷، تفاوت ماهوی وجود دارد؟ جامعه امروز ایران در تمایز با سال ۵۷ و با وجود گسترش انفجارات اجتماعی چه امکاناتی را برای تضمین به پیروزی رساندن انقلاب آتی تامین کرده است؟ آیا تغییرات کیفی در صفوف مبارزه مردم، بلوغ جنبشها و احزاب سیاسی در شرایط امروز به نسبت ماه های قبل از وقوع انقلاب ۵۷ را مشاهده میکنید؟

خالد حاج محمدی: جامعه ایران از هر زوایه ای با دوره انقلاب ۵۷ تغییرات ماهوی کرده است. جامعه ۳۶ میلیونی آن زمان با يك طبقه کارگر جوان که بخش زیادی از آن بعد از اصلاحات ارضی از روستاها و زمین کنده شده و به بازار کار روی آورده بودند، با جامعه ۸۰ میلیونی امروز و يك طبقه کارگر بزرگ و جامعه ای به مراتب صنعتی تر از آن دوره مطلقا قابل قیاس نیست. ایران یکی از کشورهای مهم و بزرگ صنعتی در خاورمیانه با يك پرولتاریای صنعتی بالای ده میلیون نفر است که تاریخی جدی از جدال با بورژوازی را پشت سر گذاشته است. مراکز اصلی صنعتی در این جامعه چند نسل از کارگران را در خود جای داده و بزرگ شده اند، جنگیده اند و مبارزه کرده اند و در این تاریخ نقش داشته اند. جامعه با يك تحول نسلی طرف است و بعلاوه سیمای جهان هم کلا تغییر کرده است و به معنایی دنیا به هم وصل شده است و با تحولات در تکنولوژی و ... همه موانع و مرزها ما بین کشورها و طبقه کارگر جهانی و مردم، بطور عملی برداشته شده است.

در دوره ۵۷ "شاه باید برود" و یا "مرگ بر شاه" علاوه بر اینکه شعار عمومی همه مخالفان بود و بعلاوه رفتن شاه سایه جدی خود را بر تفاوتها انداخته بود و آلترناتیو و جایگزینی و نوع حاکمیت بعد از سلطنت عملا به حاشیه رفته بود و همین دستمایه "ر هبر" کردن خمینی توسط دول غربی شد. انقلاب ۵۷ هم بورژوازی و هم طبقه کارگر و احزاب سیاسی و جنبشهای مختلف را بالغ کرد و امروز اتفاقا این طبقه کارگر و فعالین کمونیست و بخش بزرگی از مردم از ادیخواه هستند که بر تفاوتها و کافی نبودن "رقتن جمهوری اسلامی" انگشت میگذارند. اکنون کمتر کسی است که به "رقتن جمهوری اسلامی" قناعت کند و تضمین بهبود و برآورد امیال و آرزوهای بخش محروم جامعه بعد از جمهوری اسلامی، آینده ایران، نقش مردم در حکومت و بشدت مورد تاکید است. به اعتباری در ذهن عمومی جامعه اشتراك نظر در "رقتن جمهوری اسلامی" و یا "مرگ بر جمهوری اسلامی" مطلقا دلیلی بر نزدیکی نیروهای سیاسی نیست و یا انقلابی و مردمی بودن آنها نیست. "جمهوری اسلامی باید برود" برای کسی و هیچ جریان جدی کافی نیست و خصوصا بخش مهمی از طبقه کارگر و فعالین عرصه های مهم اجتماعی و اعتراضی جامعه تاکید میکنند که بخشی از طرفداران "رقتن جمهوری اسلامی" خود از این حاکمیت مرتجع تر، ضد کارگر تر و ضد آزادی تر اند، همانطور که بخشی از طرفداران شعار "شاه باید برود" ارتجاع اسلامی بود . امروز کسی بدلیل خواست مشترك "رقتن جمهوری اسلامی" صف کارگر و بورژوا را قاطی نمیکند و این توهم کشنده را که گویا بالاخره مخالفین جمهوری اسلامی همه در يك صف هستیم را ندارد، چیزی که در انقلاب ۵۷ يك معضل جدی انقلابیون آن دوره و حتی بخش زیادی از سازمانهای سیاسی چپ بود.

نقش طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ و تحولات سیاسی در جامعه ایران، موقعیت تاریخی کمونیسم و اعتبار و سمپاتی به کمونیسم در این جامعه و بعلاوه تاریخی از کشمکش و جنگ و جدال با جمهوری اسلامی و نقش سازمان و احزاب چپ و کمونیستی، کلا رنگ و سیمای سیاسی جامعه را از آن دوره عمیقا متمایز کرده است. باید

کمونیست ۲۵۸

اضافه کنم که تحولات دوره اخیر و پا پیش گذاشتن طبقه کارگر و سوسیالیستهای این طبقه، مبارزات و اعتصابات کارگری همراه بخشها محروم جامعه از معلم و بازنشسته تا زنان و ... همگی سیمای اعتراضی جامعه را با يك پرچم ضد کاپیتالیستی، ماکزیمالیستی و برابری طلبانه برجسته کرده است. مستقل از هر ارزیابی و ادعایی که هر جریانی داشته باشد، سیمای عمومی و اعتراضی جامعه ایران بشدت چپ است، آز ادیخواهانه است، مدرن و برابری طلبانه است. این را امروز حتی رضا پهلوی و طرفداران سلطنت و مهره های اصلی جمهوری اسلامی از متحجرترین تا دگرانش و لیبرال آنها نه تنها منکر نمیشوند بلکه به عنوان يك خطر بالفعل گوشزد میکنند. مهر يك عدالتخواهی کارگری با خواست رفاه، آزادی و برابری، با پرچم "ما خود میتوانیم جامعه را اداره کنیم"، با پرچم " اداره شورایی" بر فراز این جامعه بلند شده است و این تفاوت بسیار بزرگ و عمیقی با فضای سیاسی ایران در سال ۵۷ دارد و حتی و مطلقا با يك دهه قبل هم قابل قیاس نیست.

در واقعیت امر بورژوازی ایران هم متحول شده است، سهیم شدن بخش وسیعتری از سرمایه دارن در اقتصاد و قدرت سیاسی و گسترش آن، با دوره پهلوی با يك حزب کارتونی رستاخیز و طیفی از درباریان و.. که بشدت محدود بود قابل قیاس نیست. قطعا فضای باز تر سیاسی امروز نتیجه چهار دهه جدال طبقه کارگر، زنان، جوانان و بخشهای محروم جامعه است که جمهوری اسلامی را مجبور کرد ، از خیلی از ادعاها و قوانین و آنچه در ابتدای بقدرت رسیدن میخواست تحمیل کند، عقب نشینی کند و بطور عملی و دوفاکتو بخشی از "ممنوعه" ها را تحمل کند. جمهوری اسلامی نتوانست با همه کشتار و تلاشش جامعه را اسلامی کند و رسما در مقابل جامعه در عرصه های مختلف از فرهنگ و سنت تا قوانینی که اعمال کرد شکست خورد و اینها در سیمای سیاسی امروز ایران بسیار موثر بوده است.

امروز نفرت از جمهوری اسلامی، از قوانین و حاکمیتش که پدیده جدیدی نیست، دیگر از کنج خانه ها و محافل به وسط خیابان و میادین شهرها و مراکز کار، به صف وسیع کارگران و معلم، بازنشسته و دانشجو و... کشیده شده است و همه مقدسات آنها علنا و عملا روزانه زیر پای مردم له و لورده میشود. گفتم اعتراضات گسترده و هماهنگ، اعتصابات وسیع و بلند مدت کارگری و عروج سخنگویان و رهبران رادیکال آنها و حمایت آنها از همدیگر، مدعی بودن آنها، سخنرانی های پرشور آنها در تجمعات کارگری و اقتشار ستمکش و اعلام اینکه ما خود میتوانیم جامعه را اداره کنیم، بحث حاکمیت شورایی و... اینها پدیده های بزرگی هستند که رنگ خود را به سیاست ایران زده است. این حقایق سیمای جامعه را عوض کرده اند و نه تنها جمهوری اسلامی که بعلاوه کل بورژوازی از حاکم تا اپوزیسیون را نگران کرده است. زبانی که اپوزیسیون راست علیه انقلاب ۵۷ بکار میبرد و نفرت و انزجار آنها از آن انقلاب، کمپینهای ضد هر نوع عدالتخواهی و چپ که به بهانه سالگرد انقلاب ۵۷ راه انداخته اند، ترس از موقعیت امروز يك چپ کارگری و مارکسی در دل طبقه کارگر با مختصاتی است که اشاره کردم. در حقیقت به بهانه انقلاب ۵۷ دارند علیه این چپ و انقلاب آتی و مخاطراتی که نفس نظام کاپیتالیستی را تهدید میکند خط و نشان میکنند. دارند ترس از تحولاتی که مهر کارگر و سوسیالیسم کارگری، و مردم محروم را خورده است و نوید يك راهی واقعی به رهبری طبقه کارگر و کمونیستهایش را مژده میدهد، به نمایش میگذارند. همه دارند به نام انقلاب ۵۷ و برخورد و رقتار با آن و با انقلاب، نسخه خود و نوع "انقلابگیری" خود و امیال خود برای آینده ایران را به نمایش میگذارد. همین حقیقت و ترس از این واقعیتهای سرسخت است که کنده شده های جمهوری اسلامی و راست پرو غرب و خیل ناسیونالیستهای مختلف را امروز اتفاقا در کنار هم و علیه هر نوع انقلابی از پایین و علیه چپ قرار داده است.

جامعه ایران امروز به شدت پولاریزه شده و جدال اصلی به جدال بر سر رفاه و آزادی تبدیل شده است. در این جدال طبقه کارگر وزن اجتماعی و سیاسی بالایی پیدا کرده است و به نقطه امید آن تبدیل شده است. علاوه بر آن مردم، بویژه طبقه کارگر و چپ و کمونیسم آن، از بلوغ سیاسی بسیار بالایی برخوردارند. امروز دیگر معیار انقلابی بودن یا نبودن صرف ضدیت با حاکمیت یا ولی فقیه نیست، امروز علاوه بر "مرگ برجمهوری اسلامی" آلترناتیو نیروهای سیاسی، راه رسیدن به این آلترناتیو، رابطه این آلترناتیو با نقش مردم در سرنوشت جامعه و ... ملاک انتخاب است. به همین دلیل نیروهای راست که سناریوی به قدرت رسیدن از طریق حمله امریکا، کودتای نظامی، انقلاب نارنجی و ... را دارند، علیرغم تبلیغات ظاهرا شداد و علاظ علیه جمهوری اسلامی و ولی فقیه و نه فقط با اقبال عمومی روبرو نمیشوند که توده وسیع مردم از آنها فاصله بگیرند. مولفه مهمتر اعتبار و اتوریته کمونیسم و کمونیستها در ایندوره است. علیرغم چهل سال خفقان و تبلیغات وسیع کل بورژوازی از معمم تا مکلا و فوکل کراواتی آن، کمونیسم در ایران با نفوذ و خوشنام است و کمونیست بودن مایه افتخار. کمونیستهای امروز از بلوغ سیاسی بالا، از تحزب، از روشن بینی

←

تحولات آتی ایران ...

و رادیکالیسم عمیق و تاریخ پرافتخاری از جدال با بورژوازی برخوردارند و مهمتر اینکه خود را برای گرفتن قدرت و زدن مهر خود به تحولات آتی آماده کرده اند.

این تغییرات کیفی امکان تکرار تجربه انقلاب ۵۷ با همه نقاط ظعف و قدرت آنرا نمیدهد. دیگر انقلاب همه با هم و شانس بورژوازی برای هایجک کردن، رهبر تراشی برای آن و سپس سرکوب آن مانند انقلاب ۵۷ ممکن نیست. تحولات آتی در ایران به شدت رنگ چپ و آزادیخواهانه خواهد داشت و کمونیستها در آن نقش برجسته ای خواهند داشت.

کمونیست: شما علاوه بر خواسته ها، بر نیروی فعاله تاکید کردید. عموما ابراز می شود که این نیرو، با توانایی اش، امروز کماکان تنها پتانسیل خود را نشان داده است و بالفعل نیست، گفته می شود که مردم معترض به جمهوری اسلامی در ایران فاقد یک رهبری همه جانبه، و همه گیر و قابل انتخاب در این اعتراضات هستند. بنا بر این تعبیر، ما شاهد شکل گیری انواع کابینه ها، دولتهای در تبعید و غیره، بوده ایم که بعضا با سر و صدای زیادی مطرح شده و سپس با سکوت رفته اند. آیا شما هم با این "فقدان رهبری" موافق هستید؟ و اگر آری، شکل گیری این رهبری را چگونه و در چه شکل و پروسه ای میسر می دانید. چه تضمینی هست که گوادلوپ دیگری تکرار نشود و انقلاب آتی دوباره توسط دول غربی سرکوب و به حاشیه رانده نشود؟ به عبارت دیگر، چه تضمینی هست که انقلاب آتی در وسط راه دوباره قیچی نشود و لوکوموتیو انقلاب را در ایستگاه نوع دیگری از تحمیل استبداد اینبار با جایگزینی مکلا با معمم متوقف نکنند؟

خالد حاج محمدی: اینکه اعتراضات و اعتصابات این دوره و حتی طغیانهای عمومی دیماه ۹۶ و یا آبان ۹۸ کل نیروی ما نیست و تنها گوشه ای از قدرت پایین است، واقعیت دارد. مسلم است اگر کل نیروی طبقاتی ما وارد میدان شود جمهوری اسلامی دو ساعت دوام نمی آورد و ماشین سرکوب آن فوری فلج میشود و حقیقتا در بسیاری از انقلابات جهان هم و از جمله در انقلاب ۵۷ هم کل نیروی ما در میدان نبود. بالفعل بودن سطوح مختلفی دارد و نسبی است. رهبری هم به همین صورت. برعکس ادعای بی رهبر بودن اعتراضات، من فکر میکنم همه اعتراضات این دوره روی دوش رهبری آنها پیش رفته است، اعتصابات فولاد، هفت تپه، معادن، نفت و گاز و پتروشیمی ها تا اعتراضات معلمین، بازنشستگان و زن و جوان و... تا اعتراضات مردم از خوزستان تا اصفهان و... بحث من طغیانها نیست که بر سر يك واقعه در جامعه ای که معترض است مردم میریزند و طغیان میکند. اما این اعتراضات رهبری خود را داشته است و هیچکدام کور و سرخپوستی راه نیفتاده است. در ضمن رهبری در دل این مبارزات شکل گرفته است و شکل میگیرد و جایگاه و موقعیت آن تغییر میکند. اعتصابات طولانی در هپکو، آذر آب، در فولاد و هفت تپه و در معادن و کارگران پروژه ای رهبری خود را داشته اند. اعتراض معلمین در يك روز در بالای صد شهر و دویست شهر بدون رهبری ناممکن است و رهبری خود را دارند که بخشا شناخته شده هم هستند.

قطعا این اعتصاب و اعتراضات و يك کاسه شدن آنها احتیاج به سطحی دیگر از رهبری سراسری دارد که همه این بخشها را زیر مطالبات مشترک جمع کند، تامین یک رهبری سراسری امری است که در مقابل ما و در مقابل رهبری این اعتراضات قرار گرفته و برای رفع آن میکوشیم. قطعا رهبری امری متغییر است و در طول اعتراضات این دوره جنبشهای اعتراضی رهبران رادیکالتر و صالح تر خود را بیرون داده است و این رهبران هم موقعیتشان بشدت عوض شده است. امروز برخلاف این تصویر رهبران بسیاری از این اعتراضات به شخصیتها و رهبران معتبر سیاسی جامعه و به سخنگویان میلیونها انسان تبدیل شده و قلب آنها را تسخیر کرده اند. این يك تحول کیفی در مبارزات این دوره است که مهر خود را بر فضای سیاسی کوبیده است.

امکان گوادلوپ دیگری که اشاره دارید اکنون و در این شرایط زیاد برجسته نیست. حتما سیر تحولات کنونی اگر روی جهت تا اکنون و با این درجه از عدالتخواهی، رفاه طلبی، آزادیخواهی و حق طلبی پیش برود، اگر خطر سقوط جمهوری اسلامی جدی تر شود و اگر همچنان پیشقراول این تغییرات طبقه کارگر و کمونیستها این طبقه باشد، قطعا دولتهای غربی و ارتجاع محلی تلاش میکنند زیر بغل جمهوری اسلامی یا هر نیروی ضد کارگر و مرتجعی را بگیرد، اما خود این پدیده و عظمت آن، انسانی بودن و قدرت آن مانع اصلی در تکرار همه طرح ها و نقشه های شومی است که ریخته میشود. بعلاوه يك تفاوت جدی این دوره و دوره ۵۷ و اتفاق گوادلوپ موجود است. غرب آن زمان در میان مردم ایران با نگاه مثبت نگاه میشد، اکنون در دل جنایات و نسل کشی ها و توحشی که این دولتها علیه بشریت انجام دادند، نفرت از هر نوع دخالتی

از جانب غرب و بویژه آمریکا بالا است، امروز همگان میدانند که پیروزی جمهوری اسلامی در ۵۷ بخشا نتیجه تلاش و حمایت همین دولتها بود. امروز دمرکراسی غربی و حاکمیتهای آنها با توحش، کشتار، نسل کشی، جنایات و گورهای جمعی، ویرانی شهرها و کشورها و خانه بدوشی و آوارگی مردم محروم در ابعاد میلیونی و فقر و بیحقوقی طبقه کارگر حتی در خود کشورهای غربی تداعی میشود. امروز دخالت غرب و بویژه امریکا با عراقیزه شدن، افغانستان و جهمی که در آن درست کردند، با سوریه ای شدن، با جنگ، کشتار و آوارگی و از هم پاشیدن شیرازه تمدن، با راه انداختن طالبان و داعش و انواع باندهای کانگستر قومی و مذهبی تداعی میشود. از این نظر "انقلاب سواری" و تکرار گوادالوپ برای نیروهای متکی به دخالت غرب و امریکا، "ترامپیستهای وطنی" غیر ممکن است.

بهر صورت تعیین کننده وضع خود ایران و موقعیت کمونیستها و طبقه کارگر و نقش تاریخی است که میتوان ایفا کرد و مانع گوادلوپهای دیگر شد. ما خود را برای زدن مهر طبقه کارگر و جنبش مان بر این تحولات آماده میکنیم تا، با اعلام حاکمیت شوراهای مردم و با رای و دخالت مستقیم آنها و از پایین و با اعلام اولین قوانین مدرن در این جامعه از برابری زن و مرد تا لغو مجازات اعدام، آزادی های وسیع سیاسی و بر افراشتن پرچم برابری با مردم جهان، از اعلام رفاه عمومی تا حقوق کودک و تحصیل و درمان رایگان و ... ، نه فقط آینده ای انسانی را برای مردم در ایران تامین کنیم که حمایت مردم متمدن غرب را از انقلاب آتی ایران جلب کنیم. آن زمان در خود غرب طبقه کارگر و مردم متمدن در مقابل تعرض دولتهای مرتجع به عنوان حامی مردم ایران و حکومت شورایی آن خواهند ایستاد.

در مورد کابینه ها و هیئت ها و غیره که با "سر و صدای زیادی مطرح شده و سپس با سکوت رفته اند"، این تلاش جریانات مختلف راست است که از بالای سر مردم و به کمک محافل امپریالیستی، دولتهای غربی و دول مرتجع منطقه قدرت را دست بدست کنند. با این اهداف انواع دولت در تبعید و کابینه و... تشکیل میدهند و انواع اتحادها و بعلاوه انشقاقها هم در این مسیر شکل گرفته است و به قول شما پروژه هایی را پیش میکشند و وزیر و کابینه و... مشخص میکنند و بعد از مدت کوتاهی پژمرده میشوند. مسلم است که در مقابل جنبش ما و طبقه ما و مردم آزادیخواه ایران، جریانات و سازمان و گروههای راست، از رضا پهلوی و جمهوری خواه و احزاب ناسیونالیست کرد و گروههای قومی مختلف تا مجاهد و... ، در تلاشند سرنگونی جمهوری اسلامی بدون دخالت پایین و بدون دخالت کارگر و کمونیست و از کانال دخالت دولتهای مرتجع و با دست نخوردن ارتش و سپاه و وزارت اطلاعات و... انجام بگیرد و اینها با اتکا به این ابزارها بر مسند قدرت بیایند. در این مسیر و برای جواب به آن انواع آلترناتیو و میسازند. اما فضای سیاسی ایران، پیشروی جنبش کارگری، فضای چپ و برابری طلبانه و ماگزیمالیستی در این جامعه، مدرن و پیشرو بودن اعتراضات، با نسخه های سیاه آنها که تفاوتی ماهوی با خود جمهوری اسلامی جز اسم و حداکثر دز بالای ضدیت با اسلامیت جمهوری اسلامی ندارد، با هم جور نمیشود و به همین دلیل سرشان به سنگ میخورد و بعد از مدتی آب میشوند. این حقیقت و ضدیت فضای جامعه و خواست و مطالبات و توقع مردم ایران از زندگی و ضدیت آشکار آن با اهداف و افق این جریانات، هر روزه اینها را با مشکل و بن بست جدیدی طرف کرده است. علاوه بر این فاکتورهای دیگری هم در ناکامی این صف موثر بوده است و آن هم تحولاتی در قطب بندی های جهانی و منطقه ای، تحولاتی در خود غرب و... که با هر تغییر دولتی در آمریکا یا هر تغییر سیاستی این جریانات و امید و آرزوهای آنها روزی می شکوفد و روزی پژمرده میشود.

کمونیست: شما عوامل متعددی را برشمردید و بر جایگاه طبقه کارگر و کمونیست ها تاکید کردید. با در نظر گرفتن نکاتی که شما گفتید، مشخصا انتظار شما از حزب حکمتیست (خط رسمی) در سیر نسبتا سریع تحولات در ایران امروز، در به ثمر رساندن پیروزی چیست؟

خالد حاج محمدی: حزب ما قطعا به عنوان بخش متحزب کمونیستهای طبقه کارگر، کمونیستهایی که امر انقلاب کارگری را در دستور دارند، وظایف مهمی بر دوش دارد. متاسفانه هنوز بخش بزرگی از نیروی طبقاتی ما و از فعالین کمونیست جنبش ما به شکل ایده ال در يك حزب متحزب نیستند. میگویم شکل ایده ال به این دلیل روشن که جنبش و طبقه ما برای پیروی و بدون متحد شدن طیفی جدی از شخصیتها و فعالین خوشنام و هوشیار آن در حزب توفیقی حاصل نمیکند. اما هزاران جمع و محفل و شبکه و کمیته کمونیستی در این جامعه کار میکنند و بخش بزرگی از مبارزات موجود روی دوش آنها میچرخد. اینها همگی همراه حزب حکمتیست (خط رسمی) در يك بعد وسیعتر فعالین جنبش کمونیستی طبقه کارگر و فعالین و رهبران انقلاب کارگری هستند. من به

این اعتبار همگی این رفقا را در مقابل اوضاع کنونی و فرصتها و دریچه ای که برای پیروزی جنبش ما باز شده مسئول میدانم. ما در يك کشتی نشسته ایم و سکان و سرنوشت این کشتی که امروز فضای سیاست ایران را عوض کرده است و امید ایجاد کرده است، در دست ما است. به این اعتبار نقش این صف حیاتی و تعیین کننده و تاریخی است، چیزی که فکر نکنم از نگاه حزب ما و این صف مخفی باشد.

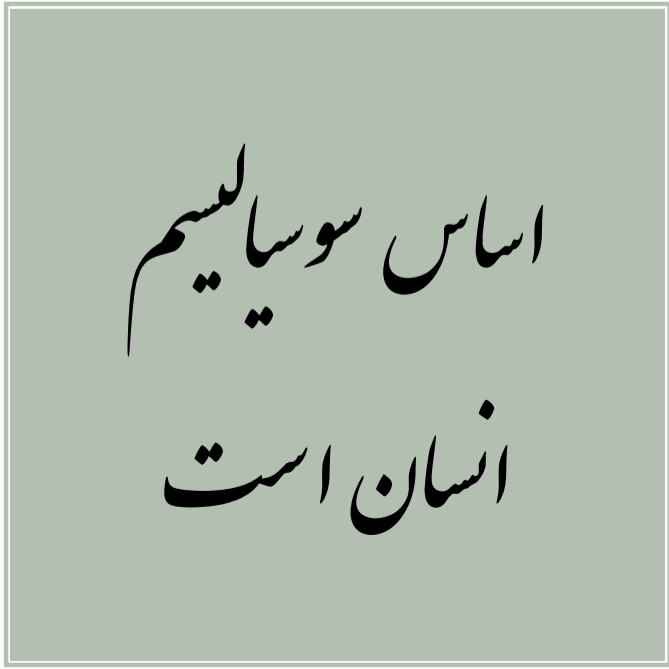
بطور مشخص حزب حکمتیست (خط رسمی) نیز در دوره ای تعیین کننده قرار دارد، دوره ای که فضای عمومی جامعه با سمپاتی خود به رادیکالیسم کارگری و کمونیستی امکانی را برای کمونیستها باز کرده است. در این شرایط تامین يك افق روش در مقابل جنبش ما، يك پرچم روشن سیاسی و تعیین مسیری که این جنبش در همه تقابلهای و تند پیچهای مهم سیاسی افق انقلاب کارگری و منافع عمومی طبقه کارگر را گم نکند و نمایندگی کند بر دوش ما است. اینکه جنبش ما در این مسیر راه خود را گم نکند، مسیر خود را درست برود، به کجراه کشیده نشود، نیروی خود را متحد و جمع کند، همگی از وظایف ما است.

يك جنبه جدی از کار این صف و بطور برجسته حزب ما به عنوان بخش متحزب آن، سازمان دادن این صف و جنبش در همه ابعاد آن، در مراکز کارگری و بطور برجسته و اساسی در مراکز اصلی صنعتی و بعلاه در جنبش حق زن، در میان معلم و بازنشسته، پرستار، در میان دانشجو و دانش آموز در محلات کارگری و... است. تلاش برای پیروزی در هر تك اعتصاب و مبارزه ای چه برای بهبود و تامین سطحی از رفاه و نجات جامعه از فقر و گرسنگی که برای حزب ما و جنبش ما اهمیت بالایی دارد و چه ایجاد وسیعترین اتحاد صفوف این اعتراضات، تلاش برای تامین يك رهبری رادیکال و همه جانبه و هوشیار و در نهایت متحد کردن و جمع کردن نیروی کارگران و محرومان برای رهایی نهایی و انقلاب کارگری و مهیا کردن امکانات آن امر جدی ما است.

بی شك و همچنانکه قبلا هم اشاره کردم جامعه ایران عمیقا و همه جانبه جامعه ای اعتراضی است. جمهوری اسلامی روی يك بمب ساعتی و روی يك آتشفشان فعال و در حال انفجار نشسته است. اوضاع از این گذشته است که جمهوری اسلامی بتواند عقربه های تاریخ در این جامعه را به عقب برگرداند. جمهوری اسلامی از هر زاویه ای در بن بست است. اگر امروز هنوز روی پا مانده است، به این دلیل است که صف ما و طبقه ما هنوز از آن درجه سازمان و قدرت متحد برخوردار نیست تا آنرا به زیر بکشد و حکومت شورایی خود را مستقر کند. به این دلیل است که هنوز حزب ما در ابعاد اجتماعی و مستقل از هر درجه اعتبار و چشم امید داشتن به آن، نتوانسته است این صف را يك کاسه کند. بهر صورت تمام ماجرا این است که فرصت برای این کار و شرایط مادی برای این مهم باز شده، زمینه عینی و واقعی موجود است، هزاران فعال خوشنام و با اتوریته در جنبش ما در میان طبقه کارگر و در صف اقشار مختلف مردم محروم موجودند و بقیه کار قطعا بخش زیادی از آن روی دوش ما است.

من فکر میکنم میتوان این دوره را سربلند طی کرد، شانسى بر روی ما کمونیستها باز شده است و فرصتی برای تامین نیرو، جمع کردن نیرویمان و متحد کردن آنها داریم که باید بیشترین تلاش را کرد. بعلاوه جلب توجه مهمترین و خوشنامترین، آگاهترین فعالین کمونیست در جنبش ما برای يك کاسه کردن نیرویمان و جمع شدن همه در این حزب روی دوش حزب ما است. قطعا این دوره و این فرصت همیشه باز نخواهد ماند و دنیا هم معطل ما نخواهد شد.

باید جنیید و شرایط و اوضاع را درك کرد و به استقبال آن رفت.



آیا انقلاب ایران ...

معرفی بحث:

من صحبتم را با سوالی که مطرح شده شروع می کنم. آیا انقلاب ایران اجتناب ناپذیر بود؟ ضرورت بود و یا اشتباه؟ همانطور که خود شما هم به آن اشاره کردید این بحث سطوح مختلفی دارد. اینکه خود آن انقلاب چی بود؟ سرنوشت آن انقلاب به کجا ختم شد؟ و نهایتاً اینکه قیام و انقلاب چه فرقی دارد و چه فاصله ای بین این دو افتاد، همه اینها سطوح مختلفی از بحث هستند. من در مورد اینکه سرنوشت این انقلاب به کجا کشید و خود این انقلاب و قیام چه بود و از کجا آمد و جریانات سیاسی به آن چه پاسخی دادند بعدا صحبت خواهم کرد. در ابتدا سعی می کنم به طور ویژه در مورد انقلاب ۵۷، و نه انقلاب به طور علی العموم، نکاتی را مطرح کنم و بعد به این سوال که آیا انقلاب ۵۷ اجتناب ناپذیر بود یا نه، بطور مختصر صحبت کنم.

جواب اثباتی من به این سوال دو جنبه دارد. یکی جواب به خود سوال است و جنبه دیگر اینکه چرا این سوال امروز و در این شرایط مطرح می شود، که در ادامه به آن خواهم پرداخت.

در مورد اینکه انقلاب ۵۷ اجتناب ناپذیر بود یا نه، باید بگویم که به نظر من اجتناب پذیر بود. بستگی به این دارد که شما به چه مقطعی از آن نگاه کنید.

من طرفدار نظریه «موتور محرکه تاریخ» که گویا خودبخودی تاریخ را شکل می‌دهد، انطور که بخشی از «چپ» آن را اتفاقات و فرمولبندی های از پیش تعیین شده و جبر تاریخ می دانند ، نیستم و با «راست» ی هم که فکر می کند این انقلاب توطئه خارجی ها بود و لذا اجتناب پذیر بود، فاصله دارم.

به هر حال اگر به خود سوال برگردم، انقلاب ۵۷ به طور تجربیدی و در سطح فکری اجتناب پذیر بود، اگر می توانستیم به عقب برگردیم. می توانست اتفاق نیفتد. اگر انقلاب مشروطه شکست نمی خورد. اگر محمد علیشاه مجلس را به توپ نمی بست و اگر تغییر نظام با کودتای رضا شاه صورت نمی گرفت و حتی تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد، هنوز جامعه ایران جامعه ای بود که پس از انقلاب مشروطه به درجه زیادی آزادی احزاب را تحمیل کرده بود و در آن اختناق و دیکتاتوری مطلق وجود نداشت.

از کودتای ۲۸ مرداد به اینطرف رابطه بین شاه و سلطنت با جامعه تغییر می کند و دیگر مثل دوران رضا شاه نیست. جامعه ایران به شاه بعنوان یک پدیده واراداتی و نجسب نگاه می کند که محدودیت هایی که انقلاب مشروطه به آن تحمیل کرده بود را پس میزد.

کودتای ۲۸ مرداد بخش زیادی از بازاریان را که از طرفداران جنبش ملی اسلامی بودند، بعنوان بخش ناراضی جامعه در کنار خود نگهداشته بود. جامعه ایران در آن مقطع هنوز قطع رابطه کاملی با شاه نکرده بود و فقط آن بخشی از بازاریان و تجار و ملی اسلامی ها بودند که بعدها با ارتجاع اسلامی گره می خورند و هم کاسه شدند.

بعد از آن به دوره اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱ می رسیم که به شاه تمحیل شد. تا قبل از آن اگرچه در جاهای زیادی کارخانجات بوجود آمده بود و کشور صنعتی شده بود، ولی مناسبات اقتصادی و اجتماعی هنوز مناسبات فئودالی و ارباب رعیتی بودند. بعد ازاصلاحات ارضی ۱۳۴۱ است که مناسبات سرمایه داری در جامعه ایران شکل می گیرد و اعتراضات از بازار به کارگر صنعتی و کاخانجات و محافل روشنفکری و دانشگاه ها و فضای فرهنگی و سیاسی شهرها شیفت می کند.

در این مقطع است که ایران سرمایه داری شده است و توسعه صنعتی و تبدیل شدن دهقان به کارگر، یک تغییر اساسی در ساختار اقتصادی نظام بوجود می آورد. حتی بعد از اصلاحات ارضی هم هنوز جامعه به طور قطع رابطه اش را با شاه یکسره نکرده بود. به هرحال اصلاحات ارضی صورت گرفته بود و بخشی از جامعه که دهقان بود و با اصلاحات ارضی صاحب زمین شده بود هنوز از شاه حمایت می کردند. منتهی ما بعد از اصلاحات ارضی است که با هجوم کارگر صنعتی به شهرها مواجه می شویم که دیگر مناسبات قدیمی را قبول نمی کند.

بعد از اصلاحات ارضی ما فقط شاهد یک اعتصاب موفق آمیز هستیم که آن هم مربوط به اعتصابات شرکت واحد در سال ۴۹-۴۸ بود، که در اعتراض به افزایش قیمت بلیط اتوبوس صورت گرفت که به اعتصاب مدارس هم انجامید و شاه با آن مدارا کرد و ناچار شدند که قیمت بلیط ها را دوباره کم کنند.

این واقعه احساس قدرتی را بوجود آورد و توازنی را در جامعه ای که در آن قرار نبود شهروند حق و آزادی های سیاسی را داشته باشد، بهم زد. به اعتقاد من سرمایه داری در ایران از بالا شکل گرفت و لازمه اش کارگر ساکت، سکوت مطلق و سلب آزادی های سیاسی و کارگر ارزان بود. منتهی اعتصاب شرکت واحد آژیری را

برای حکومت شاه به صدا در آورد به این معنی که جامعه ایران وارد فاز دیگری شده است و دیگر خبری از اعتراض بازاریان نبود بلکه اعتراض کارگر شهری جای آن را گرفته بود و درست چند ماه بعد از اعتصاب شرکت واحد، ما شاهد واقعه سیاهکل بودیم که یک عده جوان چپ انقلابی دست به عملیاتی زدند که انعکاس خود این ماجرا و دستگیری و اعدام آنها تمام جامعه روشنفکری و شهری ایران را با خودش برد.

شما حتی شاهد این بودید که خواننده ها و نوازندگان و شاعران زیادی در وصف این ماجرا شعر سرودند و آواز خواندند. از جمله فرهاد که ترانه جمعه را سرود و به زندانش انداختند. پس از آن هر شاعری که اسمی از پرنده و قفس و آزادی و غیره می برد، مورد بازجویی ساواک قرارمی گرفت. در نتیجه دریچه اختناق بسته و بسته تر می شد.

بعد از ماجرای سیاهکل و به فاصله کوتاهی در اردیبهشت ۱۳۵۰، ما شاهد اعتصاب کارگران جهان چیت هستیم. که به شدت هر چه تمام تر سرکوب شدند و بیست نفر کشته و هشتاد نفر دیگر زخمی، تلفات این سرکوب بود.

اینجا دیگر مثل ماجرای سیاهکل نبود که به بهانه عملیات مسلحانه و درگیری نظامی بهانه ای برای سرکوب کردنشان داشته باشند. بلکه کارگرانی بودند که در اعتراض به دستمزد کم، ساعات کار طولانی و نبود بیمه دست به اعتصاب زده بودند. و این رابطه ای بود که سلطنت با کارگر شهری و مزد بگیر برقرار کرده بود. دیگر خبری از مدارا کردن با کارگر نبود بلکه سرکوب و اعدام جواب مسئله بود.

می خواهم بگویم که شما اگر دهه پنجاه و بطور مشخص فاصله سالهای ۴۹ تا ۵۰ را مرور کنید، می بینید که جامعه ایران به شدت مختنق شده است. درست بعد از اعدام های سیاهکل، ما شاهد برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی هستیم. این تناقض که از یک طرف یک عده جوان عاصی را اعدام می کنند، کارگر معترض را به رگبار می بندند و از طرف دیگر جشن سلطنتی برگزار می کنند و گوش فلک را در مورد افتخارات ایران و ایرانی کر می کنند، مثل پتکی بر سر جامعه فرود آمد. درست در ماجرای برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله بود که برای خسرو گلسخری و دانشیان پرونده درست کردند و اعدامشان کردند. و برگزاری دادگاه گلسخری کاملاً جامعه ایران را دو قطبی کرد.

بعد از آن در سال ۵۳ شاهد تشکیل حزب رستاخیز و اعلام انحلال تمام احزاب و سندیکاها به فرمان شاه هستیم که حتی تمام احزاب زرد و هم جنبشی خودش را هم شامل می شد و از «حزب ایران نوین» گرفته تا «حزب مردم» و «حزب پان ایرانیست» و «حزب ایرانیان»،همگی ممنوع اعلام شده و موظف شدند که به حزب رستاخیز بپیوندند. بعد از آن هم که اتفاقات سال ۵۴ است که بیژن جزنی و شش فدایی دیگر به همراه دو نفر از مجاهدین را در تپه های اوین تیرباران کردند.

انعکاس تمام این اتفاقات باعث شده بود که در تمام آن جامعه، چه در بخش روشنفکر آن و چه در بخش کارگر شهری و جوان آن، نتوان کسی را پیدا کرد که رابطه غیر خصمانه ای با شاه نداشته باشد. به این معنی که دستگاه حاکمیت در میان طبقه خودش هم کسی را برای خودش نگه نداشت. شما اگر مصاحبه های رئیس دانشگاه تهران وقت که از نزدیکان شاه هم بود و یا خیلی دیگر از صاحب منصب های حکومتی را گوش کنید، می بینید که عملاً هیچ اختیاری در هیچ موردی ندارند و از ترس دستگیر شدن توسط ساواک هم جرات اعتراضی نداشته اند. تحت چنین شرایطی دیگر نمی توان جلو انقلاب ۵۷ را گرفت. جامعه در حال منفجر شدن بود و دیگر کسی شاه را نمی خواست. دیگر کسی نمی خواست بعنوان رعیت، این «سکوت مطلق جزیره ثبات» و این اختناق را تحمل کند! در این مقطع، دیگر نمیشد جلو انقلاب را گرفت. بخصوص وقتی که حتی بعنوان طبقه حاکم نه در دستگاه دولتی و نه در میان طبقه خودش طرفداری نداشت. در نتیجه انقلاب ۵۷ نه توطئه کسی بود و نه از خارج وارد شد. اینکه سرنوشت آن انقلاب به کجا کشید و چرا شکست خورد قابل بحث است.

برای کسانی که عکس های رنگی و سیاه سفید آنموقع را می بینند که مردم ایران هم مثل همه جای دنیا ظاهر و قیافه معمولی و نرمالی داشتند و هنوز حجاب اسلامی سر کسی نکرده بودند، این گذشته می تواند نوستالژی باشد و برای بازگشت به آن رویا باقی کند. ولی انقلاب ۵۷ زمانی اتفاق افتاد که در ده سال گذشته اش، آن «عظمت ایرانی» و آن «ایران عظیمی» که راست گذشته پرست مدام شما را به آن ارجاع می دهد و مدام آمار و ارقام ردیف می کند، برای استقرار راه دیگری جز سرکوب و اختناق برای آن نمی شناخت.

به این دلیل که سرمایه داری ایران با کارگر ساکت، با جامعه مختنق و با کار ارزان در حوزه سرمایه داری جهانی شکل گرفت و با آن متولد شد. اینکه امروز جمهوری اسلامی این سرکوب ها را

کمونیت ۲۵۸

تشدید کرده و جامعه ایران را به مراتب مختنق تر و جنایی تر کرده است، به این معنی نیست که در رژیم سابق خبری از این سرکوب ها نبود و همه با خوبی و خوشی زندگی می کردند. سرمایه داری در ایران، جز با اختناق مطلق و جز با سرکوب نمی توانست حتی یک روز هم سر پا بماند!

اینکه بعضی از مفسرین راست و تاریخ نگاران بورژوایی می گویند دلیل انقلاب ۵۷ این بود که محمد رضا شاه مشاعرش را از دست داده بود و یا اینکه مذهبی شده بود و فکر می کرد سایه خداست، ممکن است برای آنها موضوعیت داشته باشد، ولی برای ما که نگاهمان به تاریخ، نگاه به مکانیسم جنبش های سیاسی و اتفاقاتی است که در جامعه می افتد، بدون آن سرکوب ها و بدون آن فضای اختناقی که شاه بوجود آورده بود، هرگز نمی توانست جامعه را در چنین شرایطی قرار بدهد که بتواند با خیال راحت جشن های ۲۵۰۰ ساله سلطنتی بگیرد. اگر غیر از این بود، اگر اعتصاب کارگران جهان چیت کرج را سرکوب نمی کرد، اعتصابات و اعتراضات و تظاهرات ها برپا می‌شد و انجمن ها و احزاب درست می شدند و نظام پادشاهی را بسیار زودتر ساقط می کردند.

به هر حال انقلاب ۵۷ نه توطئه کسی بود و نه دستور خمینی بود. خمینی هرگز سرنگونی طلب نبود و هرگز طرفدار آزادی زندانیان سیاسی و شعارها و آرمان های انقلاب نبود. در واقع او را بعنوان یک جریان مذهبی و یک جریان ضد کمونیستی، برای شکست آن انقلاب به جلو صحنه آوردند و کاری را که شاه نتوانست انجام دهد، خمینی انجام داد و انقلاب ۵۷ را به شکست کشاند. انقلاب ۵۷ به هیچ وجه اسلامی نبود. رنگ اسلامی به آن زدند که بتوانند به شکستش بکشانند، برای اینکه داستان کار ارزان و کارگر خاموش بتواند همچنان ادامه پیدا کند.

در هر صورت، انقلاب حق طبیعی جامعه انسانی است و به نظر من باید بعنوان یک حق آن را به رسمیت شناخت! همانطور که در دیگرجاهای دنیا، تغییر حکومت ها با کودتا ها و انقلابات صورت می گرفت، جامعه ایران هم که هم کودتا خیز بود و هم انقلاب خیز، با انقلاب به حاکمیت سلطنت پایان داد.

در مورد اینکه چرا این سوال امروز مطرح می شود در نوبت بعدی صحبت خواهم کرد که به نظر من مسئله مهمی است؟

(پایان بخش معرفی بحث)

جمع‌بندی:

با تشکر از همه دوستانی که تا این لحظه منتظر ماندند و صحبت ها را شنیدند و اظهار نظر کردند. صحبت های همه دوستان برای شخص من قابل استفاده بود!

من ابتدا می خواهم در مورد چند تا از ملاحظاتی که دوستان در مورد صحبت های من داشتند نکاتی را مطرح کنم!

یکی از دوستان به این نکته اشاره کرد که من «چرا در صحبت هایم به خاطرات رفسنجانی اشاره کردم؟». چون رفسنجانی یکی از پایه گذاران و یکی از متفکرین جمهوری اسلامی و یکی از مهندسین جمهوری اسلامی بود که اتفاقاً نقش خیلی مهمی در شکل گیری جمهوری اسلامی داشت. اشاره به خاطرات او نه به معنی اعتبار دادن به خاطرات رفسنجانی، بلکه بعنوان پرداختن به پدیده ها و کارهایی است که در آن مقطع صورت گرفته است. مثل رجوع به خاطرات اسدالله علم و اردشیر زاهدی و طیف زیاد دیگری که در آن زمان نقش کلیدی در قانونگذاری ها و سیاست گذاری های داخلی و خارجی شاه و جمهوری اسلامی داشتند. من فکر می کنم از نظر تاکید براین رویدادها و اتفاقاتی که در آن زمان رخ داده است، از جمله مذاکرات با غرب که یکی از دوستان هم به آن اشاره کرد، خوب است این اسناد را نگاه کرد که تصویر همه جانبه تری از وقایع آن دوران داشته باشیم. قطعاً همه رویدادها را آنطور که بوده است ثبت نکرده اند، ولی به هر حال از لحاظ محتوا با ویکی پدیا و منابعی که از یک سرچ کردن اینترنتی در اختیار آدم قرار می گیرد و یا کتاب سال اول مدیریت دانشگاه که ممکن است کسی آن را گذرانده باشد، متفاوت است.

به هرحال من صحبتم را با این جمله شروع می کنم که ما جنگی با رژیم گذشته نداریم. رژیم شاه شکست خورد و به زیر کشیده شد. شما امروز اگر نوستالژی طیفی از جوان هایی که به گذشته نگاه می کنند و آن را با شرایط امروز و فاجعه ای که در آن زندگی می کنند و مقایسه می کنند، میبینید که بخوانند رنگ و لعابی به آن بدهند و بخش هایی از آن گذشته را برجسته کنند که دوست دارند. منتهی این تاریخ نیست! بهرحال ما با رژیم گذشته جنگی نداریم و کسی قرار نیست رژیم شاه را محاکمه کند. به هر حال هدف از این بحث ها نه محاکمه رژیم شاه است و نه محاکمه بازماندگان آنها و نه دخالت کردن در زندگی خصوصی آنهاست. خیلی از آنها در آن

←

آیا انقلاب ایران ...

دوران سنی نداشتند و کودک بودند و دخالتی در این اتفاقات نداشتند. آنچه که امروز در مورد رژیم شاه موضوعیت دارد، این است که دیگر دوره سلطنت به سر آمده است. منتهی من فکر نمی کنم که امروز، خود اردشیر زاهدی و پرویز تابتی هم با چنین اعتماد به نفسی که امروز در بین طیفی از جوانان در مورد رژیم شاه وجود دارد صحبت کنند!

به هر حال تا جایی که به نوستالژی برمی گردد واقعیت هایی در آن وجود دارد. ولی نه قرار است رژیم شاهنشاهی دوباره برگردد و نه آقای پهلوی می خواهد شاهنشاه شود و نه چنین پروژه ای اصلا ممکن است که لازم باشد در مورد چرایی آن صحبت کرد. منتهی این به ظاهر نوستالژی ها، امروز به پرچم جنبش معینی برای کار معینی تبدیل شده است و چند سالی است که محاکمه انقلاب ۵۷ و محاکمه چپ به این بهانه، به ابزاری در دست کسانی تبدیل شده است که خودشان در حکومت اسلامی سهیم بوده اند، عضو انجمن های اسلامی بوده اند ، وزیر و وکیل مجلس بوده اند، نماینده بوده اند، در دستگاه های ایدئولوژیک حکومت بوده اند و امروز به «مصلحین اجتماعی» و «طرفداران مردم» تبدیل شده اند.

من شخصا به این رگه از چپی که مورد نظر این دوستان است تعلق خاطری ندارم و هیچ توهمی هم نه در آن زمان و نه الان به عملکرد این چپ نداشته ام. ولی همین چپ که گویا امروز قرار است محاکمه اش کنند، انتخابات جمهوری اسلامی را تحریم کرد. بخش اعظم همان چپ توسط جمهوری اسلامی اعدام شدند و مقابل باز پس گرفتن دستاوردهای انقلاب ایستاد و جنگید. اولین قربانیان دفاع از دستاوردهای انقلاب همین چپ ها بودند. اینکه انقلاب ۵۷ برای چه بود و چرا به جمهوری اسلامی ختم شد را سعی می کنم در ادامه توضیح دهم. ولی محاکمه چپ به بهانه انقلاب ۵۷، پروژه بخش های کنده شده از دامان جمهوری اسلامی است که می خواهند با پرچم تقدس گذشته به نان و نوایی برسند.

من به بحث و جایگاه محاکمه چپ و اینکه در اوضاع امروز به چه معنی است بر می گردم ولی قبل از آن می خواهم به سوال خود این جلسه در مورد اینکه آیا این انقلاب اجتناب ناپذیر بود یا نه بپردازم.

من در صحبت های قبلی ام سعی کردم در مورد روند و سیر اتفاقاتی که منجر به انقلاب ۵۷ شد، نکاتی را مطرح کنم. خود پدیده انقلاب، چه انقلاب ۵۷ باشد و یا هر انقلاب دیگری، زمانی که اتفاق بیفتد دیگر اجتناب ناپذیر است و نمی توانید جلو آن را بگیرید. مثل سیل همه را با خود می برد. جریانات سیاسی هم طبعاً در این اوضاع دخالت می کنند. ولی اگر سوال این است که چطور میشد انقلاب ۵۷ اجتناب پذیر شود، باید به اتفاقات ده سال قبل از انقلاب ۵۷ برگردید. و من سعی کردم همین را توضیح بدهم و بگویم که تاریخا اجتناب ناپذیر نیست! و اینکه چرخ تاریخ می چرخد و همیشه هم به جلو حرکت می کند نیست! در انقلاب ۵۷ هم چرخ تاریخ چرخید. ولی یک حکومت قرون وسطی را به جامعه ایران تحمیل کرد. به هر حال اجتناب پذیر میشد اگر از ده سال قبلش و از بعد از اعتصاب شرکت واحد، کارگران جهان چیت را به رگبار نمی بستند. اجتناب پذیر میشد اگر هر دانشجویی که حرفی میزد را به ساواک نمی بردند و هر اعتراضی را با شکنجه و اعدام جواب نمی دادند.

به هر حال خود پدیده انقلاب وقتی اتفاق بیفتد دیگر سوپاپ اطمینانی در کار نیست. بختیار هم نتوانست این سوپاپ اطمینان باشد. شما اگر تظاهرات های خیابان امجدیه را نگاه کنید، می بینید که فقط جمعیت کوچکی در آن بود که از شاه حمایت می کردند و این تمام جمعیتی بود که شاه توانسته بود دور خودش و در حمایت از خودش جمع کند. یک جمعیت کوچکی که حفاظت شده بود، کسی هم کاری به کارشان نداشت و در دفاع از شاه شعار سر می دادند که «بختیار، بختیار، سنگرت را نگه دار»؛ و ظاهرا امروز اینها «سمت درست تاریخ ایستاده اند». اینطور نیست!

به هر حال انقلاب شد و جریانات سیاسی باید در آن دخالت می کردند و دخالت هم کردند. از جبهه ملی گرفته تا نهضت آزادی و تا چپ سنتی که به صف خلق و ضد خلق توهم داشت، همگی در انقلاب شرکت کردند. ملی- مذهبی ها رفتند در حکومت ولی همان چپ در حکومت شریک نشد و جمهوری اسلامی را تحریم کرد و به مردم گفت که به جمهوری اسلامی رای ندهند. ولی الان هر کسی که از دوخرداد و انجمن اسلامی بریده می شود، می آید و همین چپ را محاکمه می کند و نه جمهوری اسلامی را. و این طلبکاری خیلی ناموزونی است. این چپ هیچ بدهکاری به هیچ جریانی نداشته و ندارد. جامعه ایران این نوع طلبکار بودن از چپ

ایران را نمی پذیرد. آزادیخواهی در جامعه ایران خیلی عظیم تر از این حرفهاست!

به توقع کارگزارانش نگاه کنید، به معلمانش، به زنان و به همه کسانی که در میدان مبارزه هستند نگاه کنید. رفاه می خواهند، آزادی میخواهند و این را با حضور خودشان در میدان مبارزه به دولت تحمیل می کنند.

من در ادامه در این مورد بیشتر صحبت خواهم کرد که جریان راست سنتی ایران، چه سوسیال دمکرات آن و چه جمهوری خواه و یا مشروطه خواه آن که به اصطلاح دمکراسی خواه هم هستند، وقتی گرایشی مثل فرشگرد که اساساً از کنده شده های جمهوری اسلامی هستند از آن بیرون می زند، آن جایگاهی را در اپوزیسیون ندارند که بخواهند پرچم محاکمه چپ را بلند کنند. چپ سنتی توهم داشت؟ بله داشت. متوهم به خلق و ضد خلق بود؟ بله بود و خودش بیشتر از هر کسی قربانی توهم اش شد. ولی بلافاصله مقابل جمهوری اسلامی ایستاد و بخش اعظم این چپ کمونیست شد و ده سال در کردستان جنگ مسلحانه کرد و مقاومت کرد. کردستان را چه کسی بمباران کرد؟ چپ ها بمباران کردند یا دوستان اصلاح طلب. این طلب کاری از چپ ریشه در خود جمهوری اسلامی دارد.

به هر حال این پروژه برای برگرداندن سلطنت نیست. این محاکمه چپ است به جای جمهوری اسلامی و این را فرشگرد در بیانیه اش تحت عنوان «ارتجاع سرخ و ارتجاع سیاه» نوشته است. خود آقای پهلوی این حرف را نمی زند. یک بار گفت و فوری حرفش را پس گرفت! و بعد در ادامه بیانیه شان نوشته اند که با همه هستند بغیر از اسلامی ها و چپی ها که در این «اتحاد شوم » شرکت کردند.

ظاهرا قرار است فردای جمهوری اسلامی، ایندفعه فرشگردی ها باشند که چپ ها را اعدام کنند. که البته اینها در جامعه ایران ریشه ای ندارند و ربطی هم به جامعه ایران ندارند. اینها سنگر کنده شدگان از جمهوری اسلامی هستند. منتهی ظرفیت این را دارند که موی دماغ جامعه بشوند. فردا روز آقای حسین شریعتمداری و آقای زیباکلام هم به جمع کسانی که قرار است چپ را محاکمه کنند اضافه می شوند. خودشان در قدرت بودند و وزیر داشتند و نخست وزیر داشتند و سالهای سال برای انتخابات جمهوری اسلامی تبلیغ کردند و بخشی از دستگاه تبلیغاتی و ایدئولوژیک نظام بودند، الان هم که از جمهوری اسلامی کنده شده اند، پرچم محاکمه چپ و برگشت به گذشته و احیای رژیم سابق را بدست گرفته اند.

به هر حال می بخشید که اگر روی این نکات زیادی تاکید گذاشتم. به ادامه بحث قبلی در مورد سوال این جلسه بر می گردم. به نظر من روزی که انقلاب شروع شد دیگر اجتناب ناپذیر شده بود. ولی سیر تاریخ اجتناب ناپذیر نبود. تاریخ تحولات سیاسی ایران از مشروطه به بعد، از کودتای ۲۸ مرداد به بعد و ظهور طبقه کارگر شهری و توسعه شهرنشینی و نهایتا اعتصاب شرکت واحد و کل تحرکاتی که در آندوره شروع شده بود، می توانست به یک تحول سیاسی دیگر منجر شود که به اعتقاد من اگر چنین میشد، دیگر امکان اینکه بتواند همچنان کاپیتالیستی بماند خیلی کم می شد. برای اینکه در ایران زمینه انقلابات چپی خیلی بالا بود. به همین دلیل انقلاب ۵۷ را اسلامی کردند که چپی نشود.

در مورد مضمون انقلاب ایران؛ مضمون انقلاب ایران ضد دیکتاتوری بود. جامعه ای که خواننده اش را برای ترانه خواندن در مورد سیاهکل به زندان می انداخت. جامعه ای که به آن به چشم یک عده رعیت ساکت و خاموش نگاه میشد که حتی در سینما هم اگر به هنگام «سرود شاهنشاهی» خبردار نمی ایستادی مورد باز خواست ساواک قرار می گرفتی و شایع بود که «از هر سه نفر یک نفر ساواکی است».

اینکه تعداد زندانیان سیاسی در دوره شاه از زندانیان سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی خیلی کمتر بود به جای خود، اینکه ابعاد فاجعه ای که جمهوری اسلامی آفریده و ابعاد لجنی که به جامعه پاشیده و نسلهایی که تباه کرده است اصلا با دوره شاه قابل مقایسه نیست به جای خود، ولی آن جامعه علیه دیکتاتوری به پا خواست، علیه اختناق و برای کسب آزادی های سیاسی به پا خواست، و با جنبشی به پا خواست که عدالت اقتصادی هم می خواست. علت اینکه جمهوری اسلامی خودش را به مستضعفان چسباند و پرچم عدالت اقتصادی را بدست گرفت همین بود. وگرنه مسئله خمینی اصلا ربطی به «پا برهنگان» نداشت. نامه هایی که خمینی به شاه فرستاده هنوز موجود است. که در آن از «اعلیحضرت همایونی» خواهش می کند که انجمن های ایالتی و ولایتی را جمع کند و کتابها و مطالبی که مخالف «دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت» است را حذف کند. مسئله خمینی از اولش هم بیشتر از این مزخرفاتی که نوشته، نبود.

به هرحال ایران دچار بحران اقتصادی هم شد. ولی بحران اقتصادی دلیل انقلاب نبود. می توانست بحران اقتصادی را از سر بگذرانند اگر بحران سیاسی پیدا نمی کرد. بحران سیاسی انفجار اعتراض جامعه برای آزادی های سیاسی بود. علیه ساواک و علیه اختناق بود. واعتراض ضد امپریالیستی، از آن جهت شدت گرفت که کودتای ۲۸ مرداد یک بار دیگر ارتجاع سلطنت را به جامعه تحمیل کرده بود.

مسئله فقط این نبود که ایران در چرخه اقتصاد جهانی هست یا نه، بلکه این بود که به ژاندارم منطقه تبدیل شده بود و در امور منطقه دخالت می کرد. ظُفار اگر شورش می کردند این ارتش شاهنشاهی ایران بود که در آن دخالت می کرد و سرکوبشان می کرد و مردم اینرا نمی خواستند. همانطور که امروز دخالت های جمهوری اسلامی در منطقه را نمی خواهند. به هر حال محتوای آن انقلاب و مضمون آن ضد دیکتاتوری بود و به این دلیل نبود که گویا غرب به شاه فشار آورده بود.

در انقلاب جریانات دیگر هم دخالت داشتند ولی چون این انقلاب رهبر نداشت، بلافاصله و قبل از اینکه به اوج خودش برسد، غرب برای آن رهبر تراشی کرد و خمینی را جلو صحنه آورد. اما فقط این تظاهرات ها و شعارهای «مرگ بر شاه» گفتن نبود که رژیم شاه را ساقط کرد. اعتصاب های کارگری، اعتصاب شرکت نفت و اعتصاب همه مراکز کار، عملا ساز و کار جامعه را مختل کرده بود و هیچکدام از اینها به دستور خمینی نبود. اینها همگی تحركات خودجوش مردمی بودند. منتهی در بی رهبری برایش رهبر تراشیدند وگرنه چپ و فدایی در میان جوانان ایرانی خیلی معتبر تر از ارتجاع اسلامی بود. با همه نقدهایی که چه امروز و چه آن زمان به چپ سنتی داشته ایم و داریم، و اینکه ما هیچوقت شوروی را سوسیالیستی ندانسته ایم، منتهی داعیه سوسیالیستی داشتن در ایران خیلی مقبولیت داشت. به هر حال اینها همگی فاکت های تاریخی هستند و دلیلی برای اثبات دوباره آن نیست!

به هر حال حتی قرار نبود که قیامی صورت بگیرد. فرق هست بین قیام و انقلاب. انقلاب از ۵۶-۵۵ شروع شده بود و خیلی قبل تر از اینکه شاه از ایران فرار کند، زیر بال و پر خمینی را گرفته بودند. اما بحث رهبری کردن انقلاب در کنفرانس گوادلوپ صورت گرفت و ازاینکه می دیدند انقلاب ایران بی رهبر بود، همگی توافق کردند که خمینی را بعنوان رهبر انقلاب معرفی کنند و ارتجاع سبز(کمربند سبز) که پروژه قدیمی تر غرب علیه بلوک شرق بود و برای جلوگیری از گسترش انقلابات سوسیالیستی در منطقه صورت گرفته بود، را هم قویتر کنند.

من اگر به تجربه شخصی خودم در دانشگاه برگردم که هنوز محیط های دانشگاه اسلامی نشده بود و چپ دست بالا را داشت، خواندن یک کتاب مارکسیستی حکم اعدام داشت، ولی همان موقع حسینیه ارشاد را برپا کردند و در دانشگاه ها نمازخانه ها را دایر کردند. اینرا شاه هم در مصاحبه اش می گوید که اینها مارکسیست هستند و مارکسیسم هم در ایران غیر قانونی است! و این درست وقتی بود که پروژه «کمربند سبز» به دور شوروی کلید خورد و مجاهدین افغان را بوجود آوردند. حتی هیلاری کلینتون هم به این موضوع اعتراف کرد.

ارتجاع اسلامی پدیده ای وارداتی بود. درست است که مردم ایران اعتقادات اسلامی داشتند. ولی جامعه ایران جامعه سنتی نبود و هنوز هم نیست. بخاطر همین هم است که بعد از چهل سال و با وجود شنشنوی مغزی سه-چهار نسل هنوز نتوانسته اند مردم ایران را آن طور که باید اسلامی کنند. من می فهمم که مردم در اعتراضاتشان الله اکبر می گویند. ولی به روش و منش زندگی همین مردم هم اگر نگاه کنید می بینید که مردم چطور بر ضد ارزشهای اسلامی عمل می کنند. از روابط جنسی شان گرفته تا ظاهر و لباس پوشیدنشان. و وقتی هم اعتراضی صورت می گیرد اول از همه مسجد را به آتش می کشد.

این جامعه به هیچ عنوان جامعه ای اسلامی نبود ولی اسلام سیاسی را به آن تحمیل کردند که جلو گسترش نفوذ چپ تحت عنوان «نفوذ شوروی» را بگیرند. در افغانستان مجاهدین افغان و در ایران ارتجاع اسلامی را سوار بر انقلاب مردم کردند. وگرنه دستور قیام هیچ وقت در دستور کار خمینی نبود و رفسنجانی از جمله کسانی بود که در مورد قیام هشدار میداد. ده ها بار از رادیو اعلام کردند که امام فرمان قیام صادر نکرده است ولی مردم گوش نکردند. این مردم بودند که پادگان ها را گرفتند، این مردم بودند که در زندان ها را باز کردند و این مردم بودند که تلویزیون را اشغال کردند. هیچکدام از اینها نه تنها فرمان امام نبود که امام مخالف صد درصد آن هم بود. حتی ارتش هم از قبل با خمینی توافق کرده بود، پس ←

کارگران جهان متحد شوید

آیا انقلاب ایران ...

دلیلی برای قیام هم نبود! و همه اینها را غرب برای خمینی میسر کرده بود. در نتیجه ارتجاع اسلامی را برای شکست انقلاب ایران به صحنه آوردند وگرنه کسی در آن جامعه به حرف آخوند وقعی نمی گذاشت و تا آن زمان آخوند جماعت در فرهنگ ایرانی و نه فقط در بین قشر روشنفکر آن همیشه مسخره میشد. کارگر آن جامعه به جای اینکه به مسجد برود به کاباره می رفت. با وجودیکه آزاد بود که به مسجد برود. منتهی از ترس اینکه ایران مثل نیکاراگوئه و کوبا نشود انقلاب ایران را به دست ارتجاع اسلامی سپردند.

به هر حال مضمون انقلاب ۵۷ از ادیخواهانه بود و مردم حق داشتند شورش کنند، مردم حق داشتند ساواک را نخواهند و مردم حق داشتند آزادی های سیاسی بخواهند و اتفاقا فاجعه و مصیبتی که بر سر مردم ایران خراب شد و چهار نسل از زندگی جوان های ایران را تباہ کرد، نه محصول انقلاب ۵۷ که محصول شکست انقلاب ۵۷ است که اتفاقا اولین قربانیان آن طبقه کار گر، شوراهای کارگری، شوراهای کارمندی و طیف وسیعی از کمونیست ها و آزادی خواهان بود که از ترس ترور شدن و از ترس شکنجه شدن و اعدام شدن فرارکردند. دو میلیون نفر از ایران فرار کردند.

اما چه درسی می توان از آن انقلاب گرفت؟ ببینید؛ جامعه ایران دارد وارد یک تحول تاریخی دیگری می شود و می رود که انقلاب دیگری را به سرانجام برساند. هر اندازه که به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در قرن بیست و صله ناجور و نامتعارفی بود و هر اندازه که با فاکتورهای ایدئولوژیکش چهره دنیای معاصر ما را عوض کرد و آن را به عقب برگرداند، بر عکس آن هم صادق است و به زیر کشیدن جمهوری اسلامی هم چهره دنیای معاصر ما را عوض خواهد کرد. نه مثل انقلاب اکبر است، نه مثل انقلاب فرانسه است و نه انقلاب بنفش است و نه نارنجی! که فرسگردی ها اساسا خواهان انقلابات نارنجی هستند و ظاهرا قرار است مردم تحصن کنند و بعد آنها هم به کمک سازمان ملل به قدرت برسند، بسیج و سپاه و ارتش و همه ارگانه‌های ضد مردمی هم به قوت خودش باقی است!

انقلاب آتی ایران شبیه هیچکدام از این انقلابات نیست. بلکه شبیه همین اتفاقاتی است که الان در جامعه می بینیم. که معلم اش از سپاه پاسداران و سپاه قدس حسابرسی می خواهد و کارگرش می گوید من شورا می خواهم، من مجمع عمومی می خواهم و من خودم تصمیم می گیرم. همه اینها را اگر کنار هم بگذارید، می بینید که این در چارچوب های ذهنی آن راستی که نوستالژی برگشت شاهنشاه و آقای ثابتی و ساواک را دارد، و یا آن چپ سنتی که فکر می کند این چرخ تاریخ است و به خودی خود می چرخد و در ذهنش به انقلاب اکثیرفکر می کند نمی گنجد که یک انقلاب دیگر در جریان است اگر جلو آن را نگیرند، می تواند پیروز شود.

ما در جواب به نیاز امروز این جنبش و برای پیروزی رساندن این جنبش، سندی را به نام «کنگره شوراهای مردمی» معرفی کرده ایم که به نظرم باید از همین امروز کمک کرد که هر چه سریعتر شکل بگیرد تا در فدای پس از جمهوری اسلامی بلافاصله خودش را بعنوان دولت موقت اعلام کند و طی شش ماه همه شوراهارا ایجاد کرده و کنگره موسس حکومت آتی را معرفی کند. در این شش ماه همه نهادها و احزاب سیاسی برنامه شان را تبلیغ می کنند و هر چه که کنگره موسس شوراها تصمیم گرفت، حکومت آتی ایران خواهد شد.

به هر حال جمهوری اسلامی به این راحتی تسلیم نمی شود و تا وقتی که نابودی و فروپاشی خودش را با نابودی و فروپاشی جامعه گره نزنند، دست از تلاش بر نمی دارد. و این از چه راهی میسر می شود؟ از همین راهی که راست پیش پای جامعه گذاشته است که قرار است هر بسیجی و پاسدار و عناصر کنده شده از حاکمیت جمهوری اسلامی را دوباره در جهت منافع خودش و برای امر خودش استخدام کند. از همین الان هم پرچم کمونیسم ستیزی را به دست گرفته اند. پروژه راست دمیدن در روح ناسیونالیستی و گذشته پرستی و بوجودآوردن شکاف قومی، ملی و مذهبی است و فردا روز هر کسی که بتواند احزاب ناسیونالیستی موجود در کردستان عراق را بخرد و یا به خدمت بگیرد، می تواند علیه جنبش مردمی ایران آن را بکار بیندازد. اینها این ظرفیت را دارند که موی دماغ جامعه بشوند. تنها چیزی که می تواند جلو این اتفاقات را بگیرد این است که اپوزیسیون ایران جنبش موجود در صحنه سیاسی ایران را برسمیت بشناسد و کنگره شوراهای مردمی را بعنوان تنها قدرت اجرایی و تنها الئرناتیو عملی برای گذار مسالمت آمیز بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی تا مشخص شدن حکومت آتی ایران برسمیت بشناسد و با هر نوع شکاف و تفرقه قومی، ملی، مذهبی به هر بهانه ای مقابله کند. مردم برای خواسته خودشان باید به پیروزی برسند و می توانند به پیروزی برسند. منتهی پروسه پیچیده ایست!

جنبش معلمان، ...

شیوه کار تشکل ها و گروه های معلمان، بصورت ارتباطات شبکه ای و از طریق مدیای کشور مثل روزنامه ها و مدیای مجازی است. همین شبکه ها باعث ارتباط فعالین معلمان با همدیگر و با رهبران کارگری و جنبش کارگری بطور عموم و دیگر جنبش ها و تحركات اعتراضی و اجتماعی ازجمله زنان و دانشجویان است. این شبکه ها و ارتباط شبکه ای باعث شده که جنبش معلمان با دیگر جنبش های دیگر همفکری و هماهنگی کنند.

فعالین رادیکال درون کانون ها معتقدند، معلمان از پبله در آمده و به جنبش های دیگر وصل و این باعث شده تفاوتهای فکری و سیاسی میان فعالان در درون کانون‌های صنفی و شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان بروز داشته باشد.

اهمیت و قدرت جنبش معلمان در اتحاد سراسری شان در شورای هماهنگی تشکل های فرهنگیان است. تشکل سراسری که نه تنها پراکندگی تشکل های محلی فرهنگیان را از بین می برد بلکه باعث هماهنگی و همبستگی با جنبش های اجتماعی دیگر میشود. تجربه جنبش معلمان و تا امروز، بیشتر و عینی تر و واقعی تر نشان می دهد که هر زمان تشکل سراسری معلمان کار رهبری را درست انجام نمی دهد، کانون های شهری و منطقه ای به شکل خودمختار و پراکنده اعتراضات خود را به پیش می برند. در این مورد نمونه بسیار است.

در بین معلمان مثل دیگر بخش های جامعه، چه باید کرد، چه تاکتیک و روشی موثر یا مضره، در جریان است. ودر همه این سال ها در مورد تاکتیک های مبارزات و تلاش برای آزادی فعالین و رهبران معلمان، در درون تشکل های فرهنگیان جر و بحثی وجود داشته است و در این جدال ها خودشان به گرايشات معین درون جنبش معلمان اشاره دارند:

از جمله رگه ای یا گرایشی که خواهان حرکت آرام و به اصطلاح مدنی، مذاکره با مسولین نظام، نوشتن نامه به دولتی ها و غیره است.

در یک دوره طولانی بخصوص پس از دستگیری تعدادی از رهبران تشکل های معلمان مثل عبدی، حبیبی و دیگران، عملا شورای هماهنگی دچار اختلال و عملا ناتوان از رهبری شد و برای مدتی تجمعات معلمان به صورت جزیره های جدا از هم بود. اعتصابات سراسری اخیر نقطه پایان پراکندگی صفوف معلمان است.

زمانی محمود بهشتی دبیرکل وقت کانون صنفی معلمان می گفت: "در صورتی که راهی برای ادامه فعالیت کانون در چارچوب قانون و مقررات وجود نداشته باشد، این نهاد منحل خواهد شد!" و یا اکبر باغانی دبیر کانون و هاشمی دبیر کل سازمان معلمان در تجمع جلو مجلس گفته بود: " آمده ایم تا وفایی به عهد و پیمان را به نمایندگان مجلس یادآوری نماییم".

تلاش رژیم برای ایجاد تفرقه در صفوف فرهنگیان هم یک مانع دیگر است. در طول دو دهه اخیر خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی به حوزه آموزش عمومی هم رسیده و در حال رشد و پیشروی است. در نتیجه ما شاهد شکل‌گیری گروه های مختلف معلمان هستیم که ظاهرا منافع مشترکی ندارند. از جمله معلمان استخدامی، معلمان بازنشسته، معلمان غیرانتقاعی، معلمان خرید خدمتی، معلمان و مربیان پیش‌دبستانی، آموزشیاران نهضت سوادآموزی و...

حکومت در این زمینه با جدیت در تلاش است که از این شرایط برای ایجاد تفرقه برای حمله به حوزه آموزش و پرورش استفاده کند.

فعالین معلمان گاه از کمبود تجارب تشکل سازی و چرخاندن چرخ های آن حرف می زنند. ازجمله میگویند: "ما با فقر تئوری و راهکار مواجهیم. یعنی ایجاد و فراهم کردن زمینه هایی معلمان مستقل از حاکمیت، با تصمیمات درست و بسیج هر چه بیشتر توده معلمان بتواند به پیشروی های غیر قابل بازگشت برسد. هم توده بیشتری از معلمان را به میدان بیاورد و هم پیشرویهای محسوسی داشته باشد.

گرایش رادیکال درون معلمان بر اتحاد سراسری معلمان تاکید دارد و معتقد است در صورت این یکپارچگی و اتحاد دست دولت از سرکوب سست شده و نمی تواند به اذیت و آزار معلمان بپردازد و می بیند که با هر تعرض و دستگیری فعالین معلمان آنها در میان معلمان و مردم وجامعه محبوبیت پیدا می کنند. فعالین پیگیر درون کانون ها و در شورای هماهنگی در باره تاکتیک های مبارزاتی استقلال های روشنی دارند. میگویند، ما با اعتصاب و تجمع توده ای برای دولت و امنیتی ها هزینه ایجاد می کنیم. شرایط امروز ایران به نحوی است که رژیم را در منگنه می گذارد و این فرصتی برای گرفتن امتیاز و برای مطالبات معلمان و دیگر جنبش های اجتماعی است.

جنبش معلمان بالغ شده است!

مبارزه معلمان بویژه در یک دهه اخیر وارد مرحله جدیدی شده مثل اعتصاب و تجمعات سراسری بزرگ که در ماه های اخیر اوج این مبارزات بوده است. برای اولین بار پس از هفت تپه، اصطلاح خرد جمعی یا تصمیم گیری جمعی و پیروی از تصمیمات مجامع عمومی معلمان مطرح شده است. در این دوره بعنوان یک اقدام جمعی آزادی معلمان زندانی به اولویت مهم معلمان تبدیل شده است. این یک مطالبه فوری است. آزادی معلم زندانی مثل رتبه بندی و همسان سازی مطالبه است و حتی مقدم است. جنبش معلمان اگر در این مقطع زمانی، معلم زندانی را آزاد کند یک پیروزی است و به خانواده های زندانیان و بدنه معلمان روحیه می دهد. تشکل های محلی و تشکل سراسری معلمان آنچنان قدرتی دارد که معلمان زندانی را آزاد کند. هر پیروزی در این اقدام برای رژیم درسی است که دیگر به آسانی نتواند معلمان پیشرو و مبارز را ازدرون جامعه متحد و گسترده و سراسری معلمان بیرون کشیده و به زندان بیندارد.

آزادی معلم زندانی، یعنی آزادی حرمت و منزلت، یعنی آزادی تشکل یابی، یعنی قدرت متحد معلمان، یعنی افزایش روز به روز معلمان به تشکل های صنفی و ارتقای آگاهی معلمان و به این معنا است که اگر معلمی به زندان میافتد خاطرش جمع است که پشتوانه دارد، تنها نیست و از حمایت معلمان کشور برخوردار و ازادی او مسجل است.

تحلیل گران بورژوازی و جامعه شناسان لیبرال به حاکمیت هشدار میدهند که:

" آنان "یعنی معلمان" به جهت مناعت طبع شاید یک صدم قدرت خودشان را اعمال نکرند. یادتان باشد اگر به خواسته آنان بدرستی و بحق توجه نکنید آنان با تمام قدرت بر شما اعمال قدرت خواهند کرد و این آتش زیر خاکستر زبانه خواهد کشید و همه چیز را نابود خواهد کرد. به شما هشدار میدهم که این سونامی معلمان شما را غرق خواهد کرد و میتواند پاشنه آشیل جمهوری اسلامی باشد. "حاکمیت بهوش باشد، سونامی معلمان ایران شما را خواهد بلعید". یا بخشا میگویند، حال نظام آموزشی خوب نیست ،چونکه معلمان انگیزه لازم برای تدریس ندارند و مدام دغدغه اش معیشت خانواده است. بعضی ها هم می پرسند، تصمیم درست چیست؟ یک نظام آموزشی متفاوت؟ یا اصلاً رها کردن مدرسه؟ میگویند ساختار آموزش و پرورش ویران است، شاید بهترین گزینه ترک تحصیل است!!

در قبال این وضعیت، معلمان به قالیباف و رییس سازمان برنامه و بودجه در باره همسان سازی حقوق فرهنگیان نوشته اند. شما که خواهان ترقی و کم کردن هزینه ها هستید و میگویید همسان سازی برای دولت بار مالی دارد پس لطفا بیاید دریافتی همه کارمندان و حقوق بگیران از جمله خود نمایندگان مجلس، و بانک ها، موسسات آموزش عالی و حقوقشان مشابه حقوق معلمین شود، تا از این راه هم به دولت تان کمک شده و هزینه ها کم شوند و هم همسانسازی و عدالت اجتماعی اتفاق می افتد. آنوقت شما می فهمید که وضع معلمان چجور است . ولی جرات این کار را ندارید چون حقوق خودتان کم میشود.

همچنین بیانیه های شورای هماهنگی فرهنگیان در تجمعات بزرگ، نشان میدهد که در صورت اتحاد سراسری معلمان چه ظرفیت عظیمی نهفته است. فراخوان سراسری و شرکت ده ها هزار معلم در شهرهای ایران حاصل همین تشکل سراسری و اتحاد سراسری معلمان است. تشکلی که کل منفعت معلمان را نمایندگی می کند، پای حرفش می ایستد.

در بیانیه ای از تجمع معلمان و شورای هماهنگی سراسری آمده است:

"امروز ما در اینجا جمع شده‌ایم که اعلام کنیم فرهنگیان ایران تا تحقق کامل رتبه بندی شاغلان هشتاد در صد حقوق هیات علمی و همسان‌سازی‌بازنشستگان مبتنی بر قانون مدیریت خدمات کشوری دست از اعتراض نخواهند کشید. چگونه است که بودجه برای نهادی چون صدا و سیما که عرصه تاخت و تاز مافیای آموزشی است وجود دارد اما تا پای صحبت از معیشت معلمان به میان می‌آید همین صدا و سیمای غیر ملی با گزارشات موهوم افکار عمومی را علیه فرهنگیان معشوش و تحریک می‌کند؟ چگونه است بودجه برای افزایش سهم حوزه علمیه وجود دارد اما برای حوزه تعلیم و تربیت و آموزش با کیفیت، پولی در بساط حاکمیت نیست؟! ما از این همه تناقض در حیرتیم و می‌دانیم که مردم آگاه ایران ماهیت ریاکار مسئولان ناکارآمد را شناخته‌اند. به خاطر همین امر است که در اعتراضات ماه‌های اخیر ما حمایت‌های داوطلبانه اولیا و خانواده‌ها و مردم شریف ایران را داشتیم. اگر نهادهای حاکمیتی و امنیتی گمان می‌کنند با بازداشت آقای رسول بدایق نماینده

جنبش معلمان، ...

ریاست دوره‌ای شورای هماهنگی، با دادگاهی کردن آقای جعفر ابراهیمی بازرس شورای هماهنگی و با ضرب و شتم آقای آمانج امینی و با در زندان نگهداشتن آقای محمدرضا رمضانزاده، آقای اسماعیل عبدی و آقای مهدی فتحی می‌توانند روند مطالبه‌گری را متوقف نمایند سخت در اشتباهند!"

همبستگی جنبش های اجتماعی

خیزش دی ماه ۹۶ نقطه‌ی اوج پیوند خوردن جنبش های اجتماعی با همدیگر است. معلمان و کارگران به تمامی از اعتراضات توده ای دی ماه دفاع و به ویژه از نقش دانشجویان دانشگاه تهران در جریان آن تقدیر کردند. تشکل معلمان به حمایت از بازنشستگان فرهنگی فراخوان تجمع داد. در کنار تجمع فعالیت‌های دیگری شکل گرفت، مثل دیدار با خانواده‌ی زندانیان سیاسی، تقدیر از همکاران بازنشسته و ...

در ادامه، با تمامی موانع و دستگیریها، تحصن معلمان در مهر ماه ۱۳۹۷ بازتاب گسترده‌ای داشت و بدنه‌ی معلمان از آن استقبال کردند. تحصن دوم در آبان ماه با مطالباتی همچون «آزادی معلمان زندانی، آموزش و پرورش رایگان، توقف طرح معلم تمام وقت» مطرح شد. دانشجویان با صدور بیانیه از این مطالبات حمایت و در همبستگی با معلمان تجمع کردند. معلمان در دفاع از مبارزات کارگران هفت‌تپه و بازداشتی‌های آن (به ویژه اسماعیل بخشی) بیانیه دادند. در واقع از ۹۶ و بویژه سال ۹۷ تا به امروز جامعه شاهد همبستگی مبارزات معلمان، کارگران و دانشجویان با همدیگر است. شعار کارگر، معلم، دانشجو، اتحاد اتحاد، نشان از آگاهی تشکل‌ها و فعالین به همبستگی بین زحمتکشان از کارگر و معلم و پرستار و زنان و جوانان است. حتی قبل تر و در سال ۹۵ معلمان در بیانیه ای خواستار تعیین حداقل دستمزد برای نیروی کار چه در حوزه آموزشی و چه برای تمامی زحمتکشان شد.

این تحولات سر آغاز اعلام همسر نوشتی کل نیروی کار اعم از کاریدی و فکری و ... است.

دورنمای پیروزی جنبش معلمان

جنبش معلمان امروز علاوه بر خواستهای اقتصادی و معیشتی که اساس جنبش را تشکیل می دهد، خواستار آموزش رایگان و تامین امکانات آموزشی برای همه ی محصلین از دبستان تا دانشگاه است. بعلاوه به محتوای درسی ارتجاعی و غیر علمی اعتراض دارند.

دستیابی به هر کدام از این مطالبات به معنای ایجاد سنگری برای پیشروی های بیشتر است. جنبش معلمان برای برداشتن گام های پیروزمند به جلو به تحکیم اتحاد خود و اتخاذ سیاست یک سری اقدامات جدی نیازمند است. از قبیل:

- تاکید بر سراسری ماندن اعتراضات معلمان و اجتناب از تک روی کانون های محلی و تکیه بر هماهنگی سراسری و ایفای نقش معلمان پیشرو در حفظ و گسترش این کار یعنی حفظ تشکل سراسری و سراسری بودن مبارزه.
- افشا و مقابله با سیاستهای دولت در باره ایجاد تفرقه در صفوف فرنگیان.
- تاکید بر همبستگی جنبش معلمان با دیگر جنبش های اجتماعی بویژه جنبش کارگری، دانشجویی، بازنشستگان، زنان و پرستاران که تا کنون قدم هایی برداشته شده است. این همبستگی یکجانبه و یک طرفه نیست و پاسخ متقابل جنبش کارگری و دیگر بخش های جامعه را می طلبد که برای همبستگی و همسرنوشتی تلاش کنند. از آنجا که خواست تامین معیشت محور جنبش های اجتماعی کنونی است، این همبستگی و همیاری و حتی همزمانی مبارزات کارگران، معلمان، دانشجویان، زنان و ... راضروری و قابل دسترس کرده است.
- آگاهی بخشیدن به دانش آموزان و خطاب به خانواده هایشان در باره مساله معیشت زحمتکشان که شامل همه ی خانواده ها و فرزندانشان است. معلمان منزلت و حرمت و سмпاتی که جامعه به آنها دارد را حفظ کنند. دولت و دستگاه های تبلیغاتی در باره معلمان و اهدافشان سمپاشی و به حيله گری پناه می برند از جمله میگویند، معلم ها حواس شان به کار آموزش و پرورش کودکان نیست و سراغ کار دوم و سوم می روند. در حالیکه اگر دولت معیشت معلمان و آموزش رایگان را تامین کند، معلمان نیازی به تلاش های مضاعف برای امرار معاش ندارند.

- تجارب جنبش های اجتماعی موفق بخصوص تجربه جنبش مجامع عمومی کارگران برای معلمان هم الگو و ضامن پیروزی است. همین تجربه مجامع عمومی و دخالت کلیه معلمان هر شهر و منطقه، و تصمیم گیری مشترک است که فقر تنوری و تجربه ای که معلمان از آن حرف میزنند را جبران می کند. بعلاوه این تجارب و تصمیم جمعی رهبری کانون های محلی و شورای هماهنگی سراسری را از پشتوانه محکم توده های بدنه جنبش برخوردار می کند و امنیت فعالان و رهبران و پیشروان را تامین می نماید.

- معلمان خواستهای متعددی مطرح کرده اند که همه شان معتبر اند، اما گاهی در یک تحرک و اعتراض جمعی ممکن است یک خواست اصلی در دستور باشد. برای مثال آزادی معلمان زندانی امری فوری است و معلمان از قدرت لازم برای این کار برخوردار هستند.

- نقش معلمان کمونیست و سوسیالیست و پیشروان فرنگیان در پیروزی جنبش معلمان، حفظ اتحاد و آگاهی بخشی و درآوردن حق شان از گلو ی صاحبان زر و زور تعیین کننده است.

- جنبش معلمان همچون دیگر جنبش های اجتماعی به ابزار های آگاهی بخشی و رساندن پیام های رهبری سراسری به معلمان کشور، نیازمند است. استفاده از میدیای مجازی که ضروری است اما جای شبکه های ارتباطات معلمان را نمی گیرد. شبکه های معلمان پیشرو ستون فقرات جنبش است. وجود شبکه ها و محافل معلمان برای اتخاذ سیاست و تاکتیک های معین مبارزاتی برای جنبش معلمان همانند دیگر جنبش ها مثل نان شب واجب است.

- در تجارب تا کنونی موانعی از قبیل تلاش برای ایجاد تشکل های موازی و یا زرمزه ی گرایشات چپ و راست درون جنبش معلمان وجود داشته و دارد. من جایی دیدم که کسانی از تشکلی به نام شورای عالی فعالان صنفی حرف به میان آورده و گاهی خود را سندیکا نامیده اند. گویا در تلاشی برای جمع کردن معلمان به این نهاد در تهران، با دستگیری دستگاه های اطلاعاتی این برنامه بهم خورده است. این اقدام با هر نام و هر شعاری ولو طلایی اما مغایر اتحاد سراسری صفوف جنبش معلمان است و معلمان آگاه ولو با هر نیت خوب، باید به جدی از آن پرهیز کرد. در حالی که خواست اساسی معلمان بهبود زندگی فلاکتبار و پایان فقر و تحقیر و گرسنگی است، هر گرایشی با هر نامی و یا هر تلاشی برای ایجاد تشکل موازی مغایر با خواست حیاتی و مشترک همه ی معلمان صرفنظر از تقسیم بندی های شغلی و صرفنظر از تقسیم بندیهای کاذب محلی گری و یا قومی گری است. راه مقابله با این مسایل تفرقه افکنانه، مستحکم و منسجم کردن رهبری کانون های محلی و بویژه شورای هماهنگی سراسری فرنگیان است. هر اندازه استحکام

رهبری تشکل های معلمان و تشکل سراسریشان باعث می شود توده هر چه وسیع تری از معلمان به میدان بیایند و پشت تشکل ها و رهبرانشان بایستند.

- و بالاخره، تشکل های معلمان خود آگاهند که هنوز شاید یک سوم معلمان در جریان مبارزه قرار داشته و فعال اند. این کمبود را با آگاهی بخشی و دعوت همه ی معلمان به مبارزه می توان جبران کرد. معلمان ساکت و خانه نشین یا کسانی که در شرایط اعتصاب کار می کنند باید بدانند که به خودشان و خانواده شان و سفره خالی فرزندانشان ظلم می کنند. برای مقابله با فقر و فلاکت و گرسنگی، همه معلمان به شهامت و شجاعت و وجدان بیدار و تفکر انسانی و هشیار نیاز دارند. معلمان ساکت باید بدانند همانطوری که همکاران و همسرنوشتانشان قلم هایشان را در مقابل شمشیر از رو بسته دشمن شان بلند کردند و نشان دادند که آگاهی بر ارتجاع و اتحاد بر زور پیروز است. معلمان ساکت باید بدانند که غیبت شان در مبارزه برای معیشت و علیه فلاکت چاره ای جز اتحاد و هماهنگی سراسری نیست. و بالاخر معلمان غایب باید بدانند که اگر مبارزه ی معلمان و همکاران مبارزشان برای زندگی بهتر به پیروزی نرسد خود در تحمیل این شکست شریک اند...

پیروزی گام به گام معلمان در مبارزه برای معیشت و رفاه و آزادی همکارانشان در نهایت به افقی خدمت می کند که در شرایط توازن قوای بهتر و بهم پیوستن جنبش های اجتماعی و در راس آن جنبش طبقاتی کارگران، ارکان آموزش و پرورش را از ریشه بکند، جدایی دین از آموزش و پرورش را به قانون تبدیل کند و محتوای آموزش علمی را جایگزین ارتجاع مذهبی از ابتدایی تا دانشگاه را عملی کند و جداسازی دختر و پسر از مهد کودک تا دانشگاه را ملغی کند. تحقق اهداف در گرو حفظ اتحاد سراسری، بسج سراسری و شرکت همه معلمان در جنبش شان و رهبری رادیکال و پیگیر و جسور است!

ژانویه ۲۰۲۲ - بهمن ۱۴۰۰

مکمیست هفتگی: به سردبیری فواد عبدالمی پنج شنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست ماهانه: به سردبیری خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

verya.naksh@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

- www.hekmatist.com
- www.hekmat.public-archive.net
- www.koorosh-modaresi.com
- www.pishvand.com
- www.marxhekmatociety.com

جنبش کارگری و …

آثر مدرسی ضمن خوشامدگویی به شما، دوست داریم ابتدا این سوال را با شما در میان بگذارم که چرا هر اتفاقی در هفت تپه مستقل از بزرگ یا کوچک بودن آن فوری با عکس‌العملهای مختلف، از حاکمیت و مسئولین آن در خوزستان تا محافل و فعالین سیاسی از راست تا چپ، مواجه می‌شود؟

آثر مدرسی: اگر بخواهم در یک جمله بگویم چرا، نقش و جایگاهی است که اعتراض کارگران هفت تپه در جنبش کارگری ایران داشته است. کارگران هفت تپه به نمایندگی طبقه کارگر ایران اعلام کردند که چهار چوب و سهمی که برای طبقه کارگر در مبارزه اجتماعی در آن جامعه تعیین شده را قبول نمی‌کنند! این "سهم" که گویا کارگر باید برای نان شب خود مبارزه کند، کارگر باید برای دستمزد بیشتر مبارزه کند، کارگر برای بهتر کردن شرایط استثمار خود و برای اضافه کردن لقمه نانی به سفره خود و خانواده اش مبارزه کند!

کارگران هفت تپه به نمایندگی طبقه کارگری ایران گفتند که این "تقسیم کار" را و این سهم را قبول ندارند و اعلام کردند که می‌خواهند در مورد مسائل جدیتر آن جامعه وارد جدال با یک دولت بورژوائی و دیکتاتوری بشوند.

اجازه بدهید که یک نگاهی بیاندازیم به تاریخ جنبش کارگری ایران و لحظات بسیار برجسته آن. شاید یکی از برجسته ترین لحظات تاریخ جنبش کارگری نقشی است که کارگران نفت در انقلاب ۵۷ ایفا کردند و همه از آن به عنوان لحظه درخشان و نقطه درخشانی در جنبش کارگری ایران در اعتراض و مبارزه آن جامعه برای آزادی و برای رفاه بر علیه دیکتاتوری شاه اسم می‌برند. ببینید آن دخالت مهم بود، آن دخالت اهمیت داشت ولی بر متن یک دوره انقلابی اتفاق افتاد. بر متن دوره ای که جامعه با یک زمین لرزه سیاسی اجتماعی جدی روبرو بود و کارگران نفت به نمایندگی از طبقه کارگر در آن انقلاب حرف آخر را زد. از این زاویه این تجربه با هفت تپه قابل مقایسه نیست که در دروه خفقان، در دوره حاکمیت یکی از خفقان آمیز ترین حکومتهای قرن اعلام کردند که نه تنها دستمزد خود را می‌خواهند، بلکه قبول نمیکنند کارخانه شان تعطیل شود، اعلام کردند نه فقط خواهان آن هستند که هیچ کارگری بیکار نشود، بلکه علیه یکی از سیاستهای کلان جمهوری اسلامی و آن هم خصوصی سازی ها و تمویل فقر و فلاکت بیشتر به کارگران، تحمیل بیکاری به طبقه کارگر در ایران ایستادگی می‌کنند و به آن اعلام جنگ کردند، پای آن ایستادند، به درجه زیادی موفق شدند و جمهوری اسلامی را وادار به عقب نشینی کردند. آنرا ناچار کردند یکی از پاره های تن خودش را به محاکمه بکشاند و خلع ید کند و قبول کند که بخشی از سیستم از دستگاه قضای گرفته تا استانداری و شهرداری و تمامی اینها فاسدند و رشوه گرفتند. هفت تپه یک عقب نشینی جدی را به حاکمیت تحمیل کرد.

طبیعتا یک چنین اعتراض و عرض اندامی از طرف طبقه کارگر که می‌گویند اولاً آن سهم از نقش در مبارزه اجتماعی را قبول ندارم، ثانیاً به جنگ این سیاست کلان می‌روم و مهمتر از آن اعلام میکند من برای اداره هم کارخانه و جامعه آماده هستم و … به مذاق بورژوازی و دولتش خوش نخواهد آمد و قطعاً شدید ترین برخورد را با آن می‌کند و شاهد بودیم که کرد. از دستگیری نمایندگان کارگری، از شکنجه ها و پرونده سازی ها کثیف ، تا بسج پادوهای "دانشجوی عدالتخواه" و طلبه های "نهی از منکر" و …. همه این ها را به کار انداختند که یکی پس از دیگری شکست خورد و حاکمیت ناچار شد که بخشی یا مهمترین مطالباتشان را برآورده کند.

طبقه کارگر و سایر بخشهای جامعه هم با حساسیت بالا به این اعتراض نگاه کرده و میکنند تا از آن بیاموزند که چگونه میتوان پنج هراز کارگر را برای چند سال بر روی مطالبات شان متحد نگهداشت، علیه تمام تلاشها برای تفرقه اندازی به اسم عرب و غیر عرب، به اسم بومی و غیر بومی، به اسم سازشکار و غیر سازشکار ، به اسم تند رو و غیر تند رو، به اسم وابسته به نیروهای سیاسی اپوزیسیون و …، ایستاد و آنها را خنثی کرد. طبقه کارگر ایران با اشتیاق به اعتراض و تجربه هفت تپه نگاه می‌کند و از آن میاموزد. اینرا کارگران پروژه ای در سال گذشته اعلام کردند که ما از رفقایمان در هفت تپه آموختیم و درس می‌گیریم، فولاد را دیدیم که در کنار هفت تپه و پا به پای آنها با اتکا به مجامع عمومی خود مقاومت کردند. و امروز معلمان را مبینیم که تلاش میکنند تشکلهای خود را به مجمع عمومی متکی کنند و توده معلم را در اعتراض خود دخیل و همزمان متحد نگاه دارند. در عین حال نیروهای سیاسی هم به این اعتراضات و تجربه نگاه می‌کنند. نیروهای سیاسی کمونیست و سوسیالیستی مثل ما، طبیعتا از اینکه طبقه کارگر عرض اندام می‌کند و با اتکا به رادیکالیزم خود اتحاد طبقاتی را در میان پنج هزار کارگر با درایت بالای نمایندگان کارگری حفظ می‌کنند، از اینکه تمام توطئه های حاکمیت را حنثی می‌کنند، به وجد میابند. و طبیعتاً نیروهای چپ غیر کارگری از اینکه کارگر "زیاده خواه" شده و پایش را از "گلیم" خود فراتر

گذاشته و وارد سیاست و جدالهای بزرگتری از آنکه برایش تعیین شده میشود، از اینکه وارد حیاط خلوط انحصاری "سیاست" این چپ شده و اداره شورایی را میخاهد، نگران شدند و شروع کردند به اندرز دادن، "نصیحتهای" پدارنه و مادرانه کرده، به فول گرفتن که چرا از "کنترل کارگری" و "اداره شورایی"، که ظاهراً انحصار آن در دست این چپ است، حرف می‌زنید؟ گفتند و میگویند این شعارها "زود است"، "دقیق" نیست، توده کارگر "آماده پذیرش" آن نیست. به نمایندگان هفت تپه "درس" دادند که کنترل کارگری و اداره شورایی امروز ممکن نیست، گویی فعالین و نمایندگان کارگری در هفت تپه گفته اند ما می‌خواهیم همین حالا اداره شورای در جامعه را متحقق کنیم.

خلاصه کنم، جایگاهی که هفت تپه در پیشروی جنبش کارگری و در فشار به بورژوازی داشته و دارد، باعث این حساسیت بالا نسبت به آن شده و امروز هم کماکان با حساسیت و با دقت به آن نگاه می‌کنند ، یکی برای سرکوب و یکی برای درس گرفتن و یکی برای تبدیل کردنش به الگویی برای اعتراضات بخشهای دیگر جامعه است.

سونیا محمدی: از جمله انتقاداتی که مرتب و به مناسبتهای مختلف تکرار میشود این است که نمایندگان کارگران هفت تپه گویا علیه خصوصی شدن بودن یعنی طرفداری از دولتی شدن است، یا اینکه اینها بیخود بحث جنبش شورایی را بلند کردند و این مطالبه توده کارگران نیست و تعدادی از بالای سر آنها این بحث را طرح کردند و توده کارگران به نان شب و پرداخت بموقع دستمزد راضی اند. میگویند به همین دلایل هفت تپه دستاوردی نداشت، میگویند دلیل اینکه اکنون صدایی از هفت تپه نمی‌آید و همه رفته اند خونه و گرایشات محافظه کار و متوهم به دولت رئیسی در هفت تپه دست بالا پیدا کرده است و بسیاری مسائل دیگر از این قبیل. اینها چقدر واقعی هستند و نظر شما چیست؟

آثر مدرسی: اجازه بدهید که اولاً به چند فاکت که می‌آورند و شما هم به آن اشاره کردید، بپردازم و بگویم که چقدر غیر واقعی است. می‌گویند "هفت تپه پیروز نشد" این یک دروغ محض است، هفت تپه هدف خود را گذاشته بود لغو خصوصی سازی، کارگران هفت تپه هدف خود را گذاشته بودند محاکمه اسدبگی و به کار افتادن دوباره هفت تپه. همه زندانیان خود را آزاد کردند و قوه قضائیه را مجبور به عقب نشینی کردند. اینها بخشی از مطالبات آنها بود که به بخش زیادی از آن رسیدند. جالب است جمهوری اسلامی ادعا نمیکند "هفت تپه پیروز نشد"، دشمن کارگر هفت تپه، "اسد بگی"، نمی‌گوید پیروز نشد، اما دوستان کاسه داغتر از آش به اسم "دوست طبقه کارگر"، نگران از اینکه کارگر هفت تپه "زیاده روی" کرده، اعلام می‌کند که هیچی نشده و هیچ اتفاقی نیافتاده و کارگر هفت تپه به پیروزی نرسیده است.

قرار نبود که کارگر هفت تپه انقلاب کارگری را در آن جامعه سازمان بدهد و اعلام هم نکرده بودند که ما می‌خواهیم چنین کاری کنیم. حتی اعلام نکردند که ما می‌خواهیم کنترل کارگری را **همین امروز** متحقق کنیم. بر عکس گفته بودند که نمی‌توانید کنترل کنید و نمی‌توانید اداره بکنید به ما بسپارید تا اداره کنیم. این اعلام یک خواست، یک توقع، اعلام یک اعتماد به نفس است. فکر نمی‌کنم که نمایندگان کارگری در هفت تپه احتیاج داشته باشند به چنین "معلمها" و مبصرهایی که به آنها درس بدهند که چه وقتی شما میتوانید جامعه یا کارخانه را اداره کنید. کارگران هفت تپه اگر اداره شورایی جامعه را در **دستور روز** خود داشتند، قطعاً می‌رفتند سراغ سازمان دادن آن و احتیاجی به یک چنین مبصرهای ندارند که به آنها درس بدهند که چه زمانی چه چیزی را مطرح کنند یا نکنند. بنظر من نمایندگان هفت تپه با درایت بالا اداره شورایی را بعنوان اینکه ما می‌توانیم اداره بکنیم و اینطور نیست که سهم کارگر استثمار و سهم بورژوازی اداره جامعه باشد، را در مقابل همه، از حاکمیت تا طبقه کارگر قرار دارند. این پرچمی بود که کارگر هفت تپه برافراشته کرد.

میگویند "گرایش راست و محافظه کار در هفت تپه تقویت شده است" این هم دروغ محض است. میگویند آن چهار نماینده کارگری از طیف "محافظه کار" و "میانه" و طیف رادیکال اند. من می‌گویم طیف متوهم، متوهم به این که از طریق قانونی و از طریق دخیل بستن به افرادی می‌شود همان مطالباتی را که نماینده رادیکال خواهان آن است را پیش برد. بله این طیف متهم همیشه در میان کارگران و نمایندگان آنان بودند نمونه های زیادی هست که نمایندگانی که توهم دارند سعی کردند آن مطالبات را از طریقی که "آقا را ببینند" و یا …، پیش ببرند. امروز هم دارند همان مطالباتی را که نماینده رادیکال کارگر هفت تپه می‌گوید و در راس آن بازگشت یکی از نمایندگان خود، اسماعیل بخشی، به کار و کارخانه را اعلام می‌کنند. یکی به زبان متوهمانه می‌گوید و دیگری به زبان رادیکال و استوار و مقاوم ایستاده و اعلام می‌کند که این خط قرمز ماست.

کمونیست۲۵۸

سوال این است این چرا غلبه گرایش محافظه کار است؟ چرا هژمونی گرایش رادیکال نیست؟ مگر اینکه کسی تصمیم گرفته باشه گرایش محافظه کار را بزرگ کند و از آن برای زدن گرایش رادیکال استفاده کند. وگرنه هر کارگر فهیمی که به ماجرا نگاه کند میگوید زبانشان زبانهای متفاوتی بود، درجه قاطعیتشان متفاوت بود ولی اتفاقی که افتاد همگی یک حرف زدند. همه گفتند چند مطالبه روی زمین مانده است و یکی از آنها بازگشت نماینده ما، اسماعیل بخشی، به کار است. در نتیجه از کجا کشف کردند که گرایش راست و محافظه کار دست بالا پیدا کرده است؟ سوال از کسی که این را می‌گوید این است که اگر گرایش محافظه کار دست بالا پیدا کرده است، شما چرا علیه گرایش رادیکال حرف می‌زنید؟ چرا فراخوان نمی‌دهید به کارگر که نگاه کنید نماینده رادیکالتان آنجا حرف رادیکال می‌زند و حول آن متحد شوید! چرا او را مقصر می‌کنید؟ مگر اینکه ریگی به کفش داشته باشید، مگر اینکه شما تصمیم گرفته باشید با گرایش رادیکال مقابله کنید و گرایش به قول خودشان محافظه کار را علم می‌کنند و آن را بزرگ و اگراندیسمان میکنند و بعد می‌گویند که تقصیر تو، گرایش رادیکال، است که محافظه کاری رشد کرده است. در تمام مواردی که نمایندگان کارگری که توهم داشتند، کاری کردند، این دوستان ریاکار جنبش کارگری برنگشتند به کارگران هفت تپه بگویند بروید حول کارگران و نمایندگان رادیکالتان متحد بشوید . اولین حرفشان این بوده است که همه چیز تقصیر گرایش رادیکال است. کدام انسان فهیمی این منطق را قبول می‌کند؟ کدام انسانی که ریگی به کفشش نداشته باشد این را قبول می‌کند؟ در نتیجه اولاً دروغ است و ثانیاً این تبلیغات فقط و فقط می‌تواند خودشان را راضی کند و هیچ انسان فهیم و هیچ کارگر فهیمی را راضی نمی‌کند که اینها حق دارند.

می‌گویند "هفت تپه خوابیده است و کارگر دستمزد گرفته وراضی شده است"، پس آن سخنرانی ها، از متوهم تا رادیکالش، چه بود که گفتند اگر این خواستهایمان را برآورده نکنید ما دوباره میاییم. علاوه بر این کی گفته کارگر فقط زمانیکه در خیابان است مبارزه می‌کند؟! این تصویر غیر کارگری از مبارزه کارگر، مهم نیست کسی که این را می‌گوید کارگر است یا غیر کارگر، است که هر وقت کارگر آمد به خیابان و شعار داد یعنی دارد مبارزه می‌کند و در غیر اینصورت کارگر راضی است از زندگی و هیچ مشکلی ندارد. این تصویر وارونه است. کارگر هف تپه می‌گوید من راضی نیستم و اعتراض ادامه دارد و دوستان ریاکار می‌گویند هفت تپه خوابیده و راضی شده اند.

می‌گویند "شعار اداره شورایی تند بود"، سر هرم این شعار را طرح کرد و پایین هرم این شعار را قبول ندارد. خوب کسی که با این استدلال به جنگ خواست اداره شورایی میرود نماینده آن پایین است، نماینده بخش عقب مانده است. فعالین، رهبران عملی و رادیکال کارگر پتروشیمی، کارگر نفت، کارگر فولاد، کارگران پروژه ای، به هرم نگاه می‌کنند و می‌گویند که راس این هرم، نمایندگان و رهبران کارگری در هفت تپه، مدل و راه را به ما نشان می‌دهد و "مبصر" جنبش کارگری میگوید این شعار "زودرس و تند" است و متناسب با خواست "کف هرم" نیست!! هفت تپه نشان داد که نمایندگان و رهبران رادیکال کارگری، کل هرم را با خود برد و این هم دروغ است.

این "معلمان" و "مبصرها" طیف متنوعی اند. "محور مقاومتی" ها در داخل ایران که بحث "تئوریک" دارند و نهایتاً ادعا میکنند طرح اداره شورایی "توطئه" جریانات سیاسی خارج کشور است، که البته جواب خود را گرفتند جواب تئوریک آن را ما دادیم و جواب روی زمینش را کارگران در هفت تپه دادند و اعلام کردند حرفتان پوچ است. در نتیجه این دوستان ریاکار که بعنوان "تحلیلگر مسائل کارگری"، "فعال کارگری" یا به عنوان "نیروی سیاسی چپ" ابراز وجود می‌کنند بطور واقعی همانطور که در سوال اول گفتم از اینکه کارگر به مسائلی فراتر از دستمزد و نان شب و شرایط کار میپردازد، از اینکه کارگر "پایش را از گلیم خودش درازتر کرده"، رادیکال است و وارد حریم اینها، یعنی سیاست، شده معترض اند. اینها نماینده یک جریان و سنت غیر کارگری و راست هستند که سعی می‌کنند بخشهای عقب مانده طبقه کارگر را به خود جذب بکنند. مهم نیست به خودشان لقب "نماینده کارگر"، "سخنگوی کارگر" میدهند و به اتکا به چند سال کارگر بودن صاحب صلاحیت برای رهبری و راه نشان دادن به جنبش کارگری میشوند، مهم این است که زیر این عناوین اتفاقاً به یک گرایش رادیکال که ابراز وجود کرده و سمپاتی وسیعی جمع کرده است و موفق بوده، مدل و الگو و امید نه فقط به کارگر هفت تپه بلکه به کارگر و بخشهای دیگر آن جامعه داده است، تعرض می‌کنند.

ببینید بدون دستاورد ها و بدون مبارزه چند ساله هفت تپه، با یک چنین رهبران و نمایندگانی، شما امروز شاهد این توازن قوا در آن جامعه نبودید، ما اعتصاب کارگران بافق را داشتیم که مثل هفت تپه سعی کردند به مجمع عمومی متکی شوند، سعی کردند که شهر را در حمایت خودشان به حرکت بیاورند و حتی امام جمعه شهر را

←

جنبش کارگری و ...

آوردند پشت خودشان اما مقاومتی بود که در هم شکست و بعد از بافق، ما پتروشیمی ها و بعد هفت تپه را داریم.

هفت تپه توانست توازن قوا را در کنار دیماه در کنار آبانماه به نفع آن جامعه عوض کند. امروز اعتراض معلم و بازنشسته و کارگر در تمام بخشهای آن جامعه بر روی شانه های پیشروی است که هفت تپه آنرا ممکن کرد، پیش می رود.

اگر جمهوری اسلامی نمی تواند سرکوب کند و علیه فعالین کارگری و .. سناریو سازی کند، برای این بود که این سیاست در هفت تپه شکست خورد، برای اینکه هفت تپه در مقابل این ترندها ایستاد و نشان داد سرکوب دیگر جواب نمی دهد. برای اینکه نشان داد با سرکوب هر کارگری با دستگیری هر نماینده ای ده نفر می روند روی سنگر و اعلام می کنند که ما نماینده کارگری هستیم و امروز هم همین را معلمان تجربه می کنند.

در نتیجه این به اصطلاح انتقادات هیچ کدام متکی به هیچ واقعیتی نیست و بیشتر از هر چیزی عزم دوستان ریاکار جنبش کارگری را برای زدن تیر به پای گرایش رادیکال و چپ در این جنبش نشان می دهد و باید با همین جدیت در مقابلش ایستاد و عقبش راند. اینها تاریخی از تقابل با گرایش رادیکال دارند. از بحث سندیکا و مجمع عمومی که خوشبختانه خود کارگران و فعالین و سندیکالیستهای داخل جنبش کارگری در ایران جوابشان را دادند و گفتند ما با طرفداران مجمع عمومی جنگی نداریم و ما جواب دادیم گفتیم ما با طرفداران سندیکا در جنبش کارگری جنگی نداریم و پرونده شان بسته شد و ساکت شدند. امروز ظاهرا بهانه جدیدی پیدا کرده اند و هیاهوی "راست در هفت تپه رشد کرده" را به راه انداخته اند تا به جان گرایش رادیکال در جنبش کارگری بیفتند. این دوستان دروغین و ریاکار، و در حقیقت دشمنان رادیکالیزم کارگری، که ظاهرا قرار است هفت تپه و جنبش کارگری را نجات بدهند و به نمایندگان کارگری درس رهبری و ... بدهند، باید خودشان به مکتب نمایندگان کارگران هفت تپه بروند تا منطق مبارزه را حتی اگر بخواهند یاد بگیرند. اگر مشکل معرفتی نداشته باشند، در هفت تپه کلاس هست برایشان بگذارند.

سونیا محمدی: مرسی از توضیحات شیوا و قابل لمس تان، سوال دیگری که مطرح است این است که بحث گرایش در درون جنبش کارگری مطرح میشود و حتی در دوره ای بحث سندیکا و یا شورا در میان محفل چپ و تقابل آنها برجسته شد. تقابل این گرایش کجای سیاست حزب شما قرار داد و نظر شما در این خصوص چه است؟

آذر مدرسی: ببینید اول اجازه بدهید من دو مسئله را از هم تفکیک کنم. یکی برخورد ما با جریانات غیر کارگری که به اسم کارگر و مدافع کارگر سعی می کنند که یک سیاست راست و غیر کارگری را در جنبش کارگری دامن بزنند و تفرقه به وجود بیاورند و در مقابل گرایش رادیکال کارگری و گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری سد می بندند. ما تا به حال در مقابل این نیرو ها به طور جدی ایستاده ایم و می ایستیم و همیشه گفته ایم که اینها ربطی به جنبش کارگری ندارند و در درون جنبش کارگری هم ریشه ای ندارند. ولی می توانند بخش عقب افتاده جنبش کارگری را با خودشان ببرند و اگر در مقابلشان سدی بسته نشود، می توانند تاثیر منفی خودشان را در جنبش کارگری داشته باشند. اینها نماینده گرایش رفرمیستی در درون جنبش کارگری نیستند. اینها جریانات غیر کارگری اند که تلاش میکنند خود را به گرایش رفرمیستی درون جنبش کارگری آویزان کنند.

طبیعتا جنبش کارگری گرایش رفرمیستی، گرایش سوسیالیستی، سندیکالیست، طرفدار مجمع عمومی و ... دارد.

ما نماینده گرایش سوسیالیستی هستیم ما خودمان را به این گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری وصل میدانیم. رابطه ما با سایر گرایشهای درون جنبش کارگری همان رابطه ای است که کارگران سوسیالیست در محل کار با آنها دارند. طبیعتا کسی که طرفدار مجمع عمومی است با کسی که طرفدار سندیکا است اختلاف دارد، اما نقطه اشتراک کارگر بودن است، نقطه اشتراک پیشبرد مبارزه است.

طبیعتا ما بعوان یک جریان سوسیالیستی تلاش می کنیم که محدودیتی که گرایشات دیگر در مقابل جنبش کارگری می گذارند، ناتوانی های گرایشهای دیگر در متحد کردن کارگر، مثلا صنفی گرایی و اینکه چگونه نمی گذارد کل طبقه کارگر متحد شود و یا محدودیت سندیکالیزم و اینکه چطور نمی تواند در جامعه ایران موفق شود؟ کمبودها و مشکلاتشان چیست؟ و چرا راهی که سوسیالیستها برای متحد کردن جلو آنها می گذارند مثل مجمع عمومی و افقی

که سوسیالیستها در مقابل جنبش کارگری می گذارند را نشان دهیم. رابطه ما با این گرایشات رابطه دوگرایش در یک جنبش است. قطعاً تلاش می کنیم محدودیت هایشان را نشان بدهیم ولی هیچوقت فراموش نمی کنیم که روی یک سکوی مشترک ایستاده ایم و آن موفقیت طبقه کارگر در مبارزه اش است. این مبارزه برای اضافه دستمزد است و یا برای تشکیل تشکل مستقل و یا تشکیل مجمع عمومی و یا برای انقلاب کارگری و ... ما بر روی این سکو ایستاده ایم و این سکوی مشترک ما است. در نتیجه ما از آن سنتی نیستیم به کارگری که حتی اگر متوهم است حتی اگر از نظر ما راه غلطی را دارد می رود و یا سندیکالیست است با سنتی که این چپ غیر کارگری با او حرف می زند و با ادبیاتی که شایسته کارگر و رفاقت کارگری نیست حرف بزنیم.

ما سعی می کنیم توهم زدائی بکنیم، ما سعی می کنیم نشان بدهیم که راهی که در مقابل طبقه کارگر گذاشته می شود به نا کجا آباد می رود و ما سعی می کنیم که محدودیتهای گرایشات دیگر را نشان بدهیم اما هیچ وقت آن سکوی مشترک را فراموش نمی کنیم و به عنوان رفقای کارگرمای سعی می کنیم که حتی خودشان را متوجه محدودیت راه های که در مقابل طبقه کارگر می گذارند، بکنیم. در عین حال تلاش می کنیم مطلوبیت راه خودمان و مطلوبیت نوع سازماندهی و افقی که در مقابلشان می گذاریم، مطلوبیت رادیکالیزمی که در آن جنبش نمایندگی می کنیم را در مقابل کارگران بگذاریم و سعی می کنیم که توده کارگر حول رهبران رادیکال خود، حول راه حل های که این رهبران در مقابلشان می گذارند، حول راه حل های سازمانی و افقهای ماگزیمالیستی که دیوار های حقیر مبارزه فقط برای نان و علیه فقر را می شکنند، یک دنیای بزرگتر را در مقابل کارگر قرار می دهد و به او اعتماد بنفس می دهد که شما می توانید حکومت کنید و این سهم تو از این زندگی نیست، را نشان بدهیم. تلاش میکنیم نشان دهیم که راه حتی یک سر سوزن بهبود در زندگی، متحد شدن حول این راه حل های رادیکال و کارگران رادیکال و نمایندگانشان است.

این چپ می خواهد اسمش "محور مقاومتی" باشد و یا "اتحاد سوسیالیستهای کارگری" یا غیر کارگری، یا هر اسم کارگری و کمونیستی که روی خودشان می گذارند برای ما مهم نیست، آن سیاستی که آنها تعقیب می کنند ضربه جدی به جنبش کارگری می زند و ما سعی می کنیم که در مقابل آن بایستیم و کارگران را حول افق رادیکال و راه های سازمانی موثر و قدرتمند متحد کنیم.

۳۱ ژانویه ۲۰۲۲

با تشکر از رفیق آرام خوانچه زر برای پیاده کردن فایل صوتی این مصاحبه

لینک دریافت جزوه



انجمن های صنفی کارگران فصلی – ساختمانی

خدمتگزاران دولت و سرمایه داران در ایران



آذر 1400

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

نکته اشاره کنم که کردستان یکی از حوزه های کار ارزان برای سیستم سرمایه داری جهانی است. یعنی یکی از مناطقی است که وظیفه تامین کار ارزان را در پروسه تولید سرمایه داری و در تقسیم کار جهانی به عهده دارد. وضعیت سخت و مشقت بار کار و پایین بودن سطح زندگی، که طبقه کارگر در مناطقی چون کردستان با آن روبروست، یکی از خصوصیات سرمایه داری دوره امپریالیسم است. که سرمایه مالی دست بالا پیدا می کند و به جای کالا سرمایه صادر میشود. مسئله اساسی اینجاست که نقش کشور‌های تحت سلطه از تامین مواد خام به تامین کار ارزان تغییر می یابد. تامین کار ارزان سرچشمه آن فلاکتی است که در این کشورها گریبانگیر طبقه کارگر شده است. قدم اول در راه انقلاب کارگری را قبلاً اشاره کردم، که ضمن رفع مشکلات کنونی کردستان، به آن فلاکت پایان میدهد و مشکلات و موانع سر راه آمادگی طبقه کارگر را رفع میکند. و امکان خودآگاهی و زمینه ای این را برای طبقه کارگر فراهم می کند که سریعاً موانع ذهنی خود را رفع و در پروسه انقلابی مداوم، این اولین قدم انقلاب کارگری با قدم های بعدی این انقلاب به هم گره بزند، برای برپا کردن حکومت کارگری و ضربه نهایی به سرمایه داری.

ریبوار احمد

اکتبر: آیا این به معنی مرحله بندی انقلاب نیست؟ همان چیزی که در میان بخش زیادی از چپ جا افتاده، نخست باید انقلابی دموکراتیک صورت بگیرد و در مرحله بعدی نوبت به انقلاب سوسیالیستی برسد؟

ریبواراحمد: بی شک این مرحله بندی در دیدگاه ما به عنوان کمونیسم کارگری هیچ جایگاهی ندارد. کمونیزم و طبقه کارگر همیشه در تلاش و در فکر انقلاب سوسیالیستی هستند نه هیچ انقلاب دیگری، کمونیزم هیچ مرحله ای را درمیان امروز و انقلاب سوسیالیستی نمی گزارد. هدف کمونیزم و طبقه کارگر در شرکت و حتی رهبری کردن این نوع از انقلاب همه گیر و این نوع از تغییرات انقلابی، ایجاد فرصت برای اتحاد و بسیج نیرو و آماده کردن طبقه کارگر برای به دست گرفتن مستقیم قدرت سیاسی است. طبقه کارگر و حزبش می‌توانند در نقش رهبری این نوع از تغییر انقلابی، صفوف خود را منسجم کنند و توده های ستمدیده را حول افق سوسیالیستی بسیج کرده و این روند انقلابی بدون توقف به قدم بعدی که مستقیماً انقلاب سوسیالیستی است وصل کنند. این موضوع در مارکسیزم به عنوان انقلاب مداوم شناخته شده است.

انقلاب کارگری در این کشورها بر اساس آن وضعیتی که قبلاً بحثش کردیم، در مسیری قرار می گیرد که قدم اول راه را برای طبقه کارگر باز می کند که سریعاً خود را برای دست بردن به قدرت سیاسی آماده کند. این مسئله در هر جامعه‌ای ویژگی های خود را داراست. در این باره بیانیه میگوید: انقلاب کارگری در هر اجتماعی بر اساس وضعیت و مشکلات آن جامعه، در پروسه ای متفاوت و از درون پاسخگویی به این مشکلات به پیش خواهد رفت. در سال ۱۹۹۱ روسیه این انقلاب از کانال پاسخگویی به مشکلات اساسی آن دوره در آن جامعه به پیش رفت، که شامل "صلح، نان و زمین" بود. از همین زاویه و اکنون در کردستان طبقه کارگر و توده های ستمدیده حول مجموعه‌ای از خواسته ها و اهداف به میدان آمده است و جامعه حول مجموعه مسائلی پلاریزه شده که می توان گفت خصوصیات دموکراتیکی دارند. یعنی احقاق این خواسته ها به لغو کارمزدی و مالکیت خصوصی گره نخورده است. همانطور که می‌بینید اکنون در کردستان، توده ها بر علیه گرسنگی، نبودن آزادی و خدمات اجتماعی به میدان آمده اند. و همچنین نیروی اجتماعی این جنبش تنها به طبقه کارگر محدود نمی شود، بجز طبقه کارگر، همه توده های زحمتکش و ستمدیده و خرده بورژوازی را هم در بر می گیرد. این موضوع هم از زاویه اهداف و هم از نظر بافت اجتماعی، ویژگی توده ای یا دموکراتیک به انقلاب کنونی کردستان می بخشد.

این دیدگاه کاملاً با دیدگاه مرحله بندی انقلاب برای انقلابی دموکراتیک به مثابه مرحله اول و پیش شرط مرحله دوم یعنی انقلاب سوسیالیستی فرق دارد. این تفکر بر این مبنا استوار است که زمینه‌های مادی سوسیالیزم فراهم نشده، سرمایه داری و صنعت پیشرفت نکرده و به همین منظور و از راه انقلاب دموکراتیک زمینه برای یک دوره پیشرفت و گسترش اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در چهارچوب سرمایه‌داری فراهم شود، و به دنبال آن نوبت انقلاب سوسیالیستی میرسد. در زمان انقلاب اکتبر این موضوع یکی از موارد اختلاف لنینیسم با منشویسم و حتی بلشویسم بود. این دو دیدگاه هر دو در این نظر مشترک بودند که انقلاب دموکراتیک به آن معنی که توضیح دادیم پیش شرط انقلاب کارگری است با این تفاوت که بلشویک ها اصرار داشتند که بورژوازی روسیه دیگر نمی تواند این روند و تغییر تاریخی را به سرانجام برساند و باید طبقه کارگر آن را به اتمام برساند.

در این صورت از دیدگاه مرحله بندی انقلاب، یک مرحله میان انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی ایجاد می شود. در مقابل این دیدگاه، مانیفست بر دیدگاه لنینیستی و مارکسیستی پافشاری



ناسیونالیست کرد با همه دم و دستگاه سرکوب، پارلمان، دادگاه و دیگر دستگاه های فاسد بروکراسی مختص به آن. در حالیکه جریانات بورژوازی به شیوه های گوناگون صحبت از اصلاحات و پروژه اصلاحات می کنند، که گویا می خواهند از این طریق وضعیت نا به سامانی کنونی را چاره سر کنند، مانیفست می‌گوید نه اوضاع کنونی و نه حاکمیت کنونی اصلاح پذیر نیستند، وضعیت کنونی به یک تغییر انقلابی و ریشه ای نیاز دارد. ابزار این تغییر نیز حاکمیت سیاسی است، به این معنی که باید حاکمیت را از دست طبقه بورژوا و احزاب بورژوازی استثمارگر و ستمکار بیرون کشید و به جای آن حاکمیت طبقه کارگر و مردم زحمتکش در جامعه برپا شود، حاکمیتی که متضمن رفاه و یک زندگی شایسته امروزی و تامین خدمات عمومی و کامل برای شهروندان از بهداشت و درمان تا برق، آب، امکانات تحصیلی و.... باشد.

حزب کمونیست کارگری از هر فرصت و تلاشی انقلابی بهره خواهد گرفت به منظور به دست گرفتن حاکمیت سیاسی و برپایی سیستم شورایی مردم. اما بهترین و کارآمدترین سناریو ، خیزش سازمان یافته توده ای به رهبری حزب کمونیست کارگری حول افق و آرمان انقلاب و سوسیالیستی است. البته شرط نیست این خیزش اجتماعی در یک لحظه و همزمان در سراسر کردستان به پیش برود، مخصوصاً در اوضاع کنونی کردستان که بر اساس حاکمیتی ملیشویایی، تقسیم شده و وضعیت هر منطقه ویژگی های خود را دارا است، جنبش اعتراضی توده ای نیز در هر منطقه ویژگی خاص خود را پیدا کرده. اگر توازن قوا در هر منطقه و حتی یک شهر به ما فرصت ببخشد، لازم است حاکمیت ملیشویایی را به زیر کشید و با دخالت مستقیم حزب، ارگانهای مردمی ایجاد شوند تا بتواند قدرت و امورات جامعه در آن منطقه یا شهر را به دست بگیرند.

ریبوار احمد

اکتبر: در جواب سوال قبلی گفتید مانیفست به منظور تغییرات ریشه‌ای در اوضاع کنونی بر برپایی یک انقلاب کارگری تاکید می کند. آن خیزش توده ای که صحبتش را کردی چه جایگاهی در انقلاب کارگری دارد؟

ریبواراحمد: ما تنها یک انقلاب را در دستور کار داریم و برای سازماندهی آن انقلاب مبارزه می کنیم و آنهم انقلاب سوسیالیستی و کارگری است. آن تغیر انقلابی که در بالا اشاره کردیم، اولین قدم در راه یک انقلاب کارگری است. این روند ابتدای پروسه‌ای زنجیروار و مداوم است که در روندی انقلابی مداوم، انقلاب کارگری را به سرانجام می رساند. انقلابی که در نهایت سیستم کارمزدی و مالکیت خصوصی را الغا می کند و به جای آن یک سیستم سوسیالیستی سرشار از برابری، رفاه و آزادی را برپا می‌کند.

مانیفست بر روی این نکته تاکید دارد که زمینه‌های مادی استقرار سوسیالیزم در کردستان دیر زمانی است که آماده است. صنعت و تکنولوژی پیشرفت گسترده‌ای یافته است. ده‌ها سال است که سیستم سرمایه داری به مثابه سیستم حاکمه، این جامعه را در بحران های متفاوتی گرفتار کرده است. فاصله طبقاتی به آخرین حد خود رسیده. اقلیتی سرمایه دار و میلیاردر غرق نعمت اند و در عوض اکثریت جامعه در فقر و فلاکت غرق شده اند. دیرزمانی است که زمینه های مادی برپایی این سیستم و جامعه فراهم شده است که در سایه چنین سیستمی توده های مردم در رفاه و آسایش زندگی کنند. انقلاب کارگری تنها به دلیل عدم آمادگی ذهنی طبقه کارگر تاخیر کرده است. هر زمان این طبقه متحد و سازمانیافته حول افق و آرمان سوسیالیستی پا به میدان بگذارد، هر زمان که اراده کند، می‌تواند قدرت سیاسی را به دست بگیرد و انقلاب اجتماعی خود را به پا کند.

اما مانیفست این موضوع را هم در نظر گرفته که علی رغم عدم آمادگی این طبقه برای به سرانجام رساندن مستقیم انقلاب سوسیالیستی، موانع و مشکلات مهمی در مسیر آماده کردن این طبقه وجود دارد. بخشی مشکلات و موانع واقعی اقتصادی و سیاسی و مجموعه ای مشکلات ذهنی انقلاب کارگری وجود دارد که مانع بر سر راه یک عمل انقلابی مستقیم سوسیالیستی و برپا کردن حکومت کارگری و ضربه نهائی به مالکیت خصوصی هستند. راه سریع برای از بین بردن این موانع و محدودیات ذهنی، هدایت جامعه به سوی یک دوره انقلابی، حول خواست و مطالبات مردم و آن مسائل و مشکلاتی است که جامعه امروز را حول پلاریزه شده است.

به منظور روشنتر کردن آن موانع و مشکلات، اجازه دهید به این

راه حل تنها انقلاب و تغییر انقلابی است!

گفت و گو با ریبوار احمد

در مورد مباحث سیاسی "کنگره پنجم" حزب کمونیست کارگری کردستان

ریبوار احمد

مقدمه: متنی که ملاحظه میکنید مصاحبه رفیق ریبوار احمد در مورد کنگره پنجم حزب کمونیست کارگری کردستان است که در اواخر ژانویه ۱۲۰۲ برگزار شده است. اصل مصاحبه به زبان کردی است و با نشریه اکتبر حزب کمونیست کارگری کردستان انجام گرفته است. این مصاحبه توسط رفیق آسو سهامی به زبان فارسی ترجمه شده و در کمونیست و برای اطلاع خوانندگان درج میشود. توجه شما را به اصل مصاحبه جلب میکنیم.

ریبوار احمد

اکتبر: بحث مهمی که در کنگره پنجم حزب مطرح شد "مانیفست یا بیانیه حزب برای تغییر انقلابی" بود که از طرف شما ارائه شد. لطفاً اهمیت تصویب این سند از طرف کنگره را برایمان بیان کنید؟ پیام این سند چیست و سرتیتز دیدگاه و توضیحات این سند در مورد وضعیت سیاسی کردستان و برنامه کاری حزب در آینده چیست؟

ریبواراحمد: کنگره پنجم حزب، کنگره‌ای بود که تاکید داشت جامعه کردستان به یک تغییر انقلابی و فوری احتیاج دارد. راه حل مشکلات و معضلات انباشته شده موجود در این جامعه، انقلاب و تغییر انقلابی است. سند مانیفست نقشه این تغییر از دیدگاه حزب کمونیست کارگری است.

این مانیفست می‌گوید جامعه کردستان در وضعیت نابسامانی قرار گرفته است که باعث بیچارگی و سیه روزی اکثریت جامعه گشته است. هم زمان با اینکه هر کدام از شیوه های مبارزه از اعتصاب و تحض گرفته تا تظاهرات و غیره هرکدام در جای خود ارزشمند است، ولی تجربه چندین سال گذشته این واقعیت را ثابت کرد که ماندگاری مبارزات توده ای در این سطح، نمی‌تواند کردستان را از این معضل نجات دهد و حتی نمی تواند خواست و مطالبات جنبش توده ای را به حاکمیت تحمیل کند.

حاکمیت کنونی و طبقه حاکم نه تنها نمی خواهد، بلکه حتی در اساس خودش دچار بحرانهای اقتصادی و حکومتی عمیقی است، که از پاسخگونی و حل مشکلات اقتصادی و سیاسی کنونی جامعه عاجز است. کنگره پنجم حزب، کنگره ای برای طرح و نقشه ملزومات سیاسی تغییرات انقلابی بود. سند مانیفست مهمترین سندی در همین رابطه بود.

مانیفست به منظور تغییرات ریشه ای در اوضاع کنونی، بر لزوم به پا کردن انقلابی کارگری تاکید می کند. البته این انقلاب از مسیر پاسخگویی به مشکلات اصلی و کنونی کردستان به پیش خواهد رفت. حاکمیت انتصابی ملیشویایی احزاب بورژوا-ناسیونالیست از یک طرف و باتلاق ارتباط فدرالیسم قومی در کردستان با حکومت عراق از طرفی دیگر، دو مشکل اصلی این جامعه هستند. روند انقلاب کارگری در کردستان از مسیر پاسخگویی به این دو مشکل اساسی پیش خواهد رفت. یعنی پایان دادن به حکومت ملیشویای کنونی و بیرون کشیدن کردستان از باتلاق فدرالیسم قومی.

کانال اصلی پیشبرد این تغییر و تحولات در کردستان، در حال حاضر جنبش اعتراضی و توده ای است که یک جنبش همه گیر، رادیکال و تا حدودی سراسری است. اگر این جنبش سازمان یافته و دارای یک افقی سیاسی رادیکال و سوسیالیستی باشد و یک رهبری انقلابی برایش تامین شود، توانایی این را دارد که حکومت ستمگر و فاسد کنونی را به زیر بکشد و به جایش یک حاکمیت انقلابی و استوار بر اراده مستقیم مردم ایجاد گردد، که هم می‌تواند خواستها و اهداف فوری توده ها را تحقق بخشد و هم جامعه را از باتلاق فدرالیسم قومی نجات دهد. بر همین اساس مانیفست مهمترین و اصلی ترین وظایف حزب را سازماندهی، رهبری و افق دار کردن این جنبش تعیین کرده است.

ریبوار احمد

اکتبر: منظور از تغییر انقلابی چیست؟ حزب در نظر دارد سیمای سیاسی و حاکمیت کردستان به کدام مسیر برود؟ و برای این هدف حزب چه پروژه و برنامه ای در نظر دارد ؟

ریبوار احمد: منظور این است جنبش اعتراضی توده ها که علیه سرپای حاکمیت تحمیلی ایستاده. سیستمی که سی سال است زندگی طبقه کارگر و مردم زحمتکش را به تباهی کشانده، وقتش رسیده که این حاکمیت برود و یک حکومت که خواست و اراده مستقیم مردم را نمایندگی می کند جایش را بگیرد.

تغییر انقلابی یعنی نابودی کامل بنیادهای حاکمیت احزاب جنبش

^[1]

تنها راه حل انقلاب و ...

می کند و تاکید دارد که هیچ مرحله بندی و پیشرفت اقتصادی وجود ندارد. این نوع انقلاب همه گیر، برای طبقه کارگر جزئی است از انقلاب کارگری و بخشی از پروسه آماده سازی طبقه کارگر برای به دست گرفتن قدرت سیاسی نه هیچ چیز دیگر. لنینیسم با همان متد مارکس بر انقلاب مداوم تاکید می کند، حضور و رهبری کردن انقلاب های همه گیر توده‌ای برای طبقه کارگر تنها جرقه انقلاب کارگریست و لزومش از خود آمادگی طبقه کارگر برای به دست گرفتن قدرت سرچشمه می گیرد نه رشد نیروی مولده و گسترش اقتصادی.

یعنی طبقه کارگر بدون توقف همزمان با آماده سازی خود، روند انقلاب مداوم تا به سرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی ادامه می دهد. فاصله میان این دو قدم انقلاب کارگری، برای طبقه کارگر تنها به این بستگی دارد که این طبقه چقدر توانایی این را دارد که سریعاً صفوف خود را سازماندهی و متحد کند و توده های ستمدیده را حول پرچم و افق سوسیالیستی جمع کند. و این به این معناست که دیوار چینی درمیان قدم اول و قدم بعدی انقلاب کارگری وجود ندارد.

همزمان این به این معنا نیز هست که هر موقع طبقه کارگر از لحاظ سازماندهی و اتحاد صفوف خود حول افق سوسیالیستی آمادگی عملی پیدا کرد، بی شک منتظر هیچ پروسه و تغییر غیر سوسیالیستی نمی ماند و بی درنگ حکومت کارگری را به پا خواهد کرد. اما تا زمانی که آن آمادگی فراهم نشود، کمونیسم باید از سریعترین و مناسبترین فرصت و کانسال بهره بگیرد تا آمادگی ذهنی طبقه کارگر را بالا ببرد. در این باره یک واقعیت وجود دارد، هیچ وقت حتی پرولتاریای صنعتی با شعار "مرگ بر مالکیت خصوصی" به میدان نخواهد آمد. در هر دوره ای جامعه حول مجموعه مسائلی پلاریزه می شود و طبقه کارگر و توده های ستمدیده حول مسائل و مطالباتی که به زندگی روزانه آنها مربوط باشد، به میدان خواهند آمد. کمونیسم باید پاسخ و راه حل تمامی این مسائل را با پروسه انقلاب کارگری و فراهم آوردن زمینه های لازم برای بالا بردن توانایی انقلابی طبقه کارگر در یک روند سریع، به هم گره بزند. این موضوع، اساس دخالت و دور و نقش رهبری کمونیسم در این نوع از انقلاب و تغییرات انقلابی است. به نظر من هر حزبی نتواند پاسخ به آن مسائلی که در هر دوره ای جامعه حول آن پلاریزه شده به انقلاب کارگری گره بزند، و به بهانه اینکه به کمتر از انقلاب مستقیم سوسیالیستی راضی نیست، در مقابل این نوع از انقلاب و تحولات انقلابی منفعل بماند ، یعنی این حزب در عمل انقلاب کارگری را در دستور کار ندارد.

اکتبر: در پروسه تغییر انقلابی حزب چه دور و نقشی باید داشته باشد؟ چگونه می تواند دور و نقش شایسته ای ایفا کند؟

ریبوار احمد: حزب نقش سرنوشت سازی در این پروسه بر عهده دارد، بدون وجود حزب بسیار مشکل است تغییر انقلابی در مسیری بیافتد که اهداف و آرزوهای طبقه کارگر و زحمتکش متحقق شود. حزب باید سازمانده و رهبر جنبش اعتراضی توده ای باشد و هژمونی افق سوسیالیستی بر این جنبش را تامین کند. تمامی قدم های این روند انقلابی، تنها با پیشروی و ابتکار عمل به موقع حزب امکان پذیر می شود. اگر این جنبش باید در اشکال گوناگونی سازمان دهی شود، این وظیفه بر عهده حزب است. اگر در هر منطقه با توجه به توازن قوا امکان به زیر کشیدن حاکمیت میلیشیایی وجود داشته باشد و به جای آن ارگانهای حاکمیت توده‌ای ایجاد شود، این امر تنها با نصیحت و آژیتاسیون میسر نمی شود، بلکه باید حزب خودش مستقیماً این کار را انجام دهد. اگر برای به پیروزی رساندن این جنبش لازم است که آنرا از زیر نفوذ و هژمونی افق بورژوازی بیرون کشید و حول پرچم و افق انقلابی جمع کرد، باز هم این وظیفه حزب است و باید انجام دهد.

بدون حزب سیاسی و بدون ابتکار عمل مستقیم حزب هم در حمایت از جنبش اعتراضی و هم قرار گرفتن حزب در صف مقدم هر اقدام پیشرو ، بسیار دشوار است که این تغییر در مسیر رسیدن به اهداف جنبش توده ای و سلب حاکمیت از احزاب میلیشیایی پیش برود. حزب باید همیشه در میدان، و همیشه مبتکر و پیشرو باشد. حزب باید جنبش اعتراضی را از سیاست و تاکتیک کارساز و شیوه های مبارزه مناسب در هر مقطعی مسلح کند. حزب باید از طریق به خط کردن رهبران و فعالین این جنبش، یک افق انقلابی و قدم های عملی را برای سازماندهی این جنبش در دستور کار قرار دهد. اگر بایستی یک رهبری انقلابی برای جنبش توده ای در همه سطوح تامین شود، این وظیفه بر عهده حزب است. اما بی شک به این معنی نیست که حزب به رهبران و کادر های خود فرمان دهد که بروند رهبری فلان مرکز و شهر و یا آن قشر و حرکت مشخص شوند. بلکه باید بر اساس به رسمیت شناختن اینکه هر کدام از اینها رهبران عملی خود را دارند، حزب باید ابزار کارسازی باشد برای رهبران عملی جهت متحد کردن و سازماندهی و دسترسی به افق سیاسی انقلابی و شیوه های مبارزه و تاکتیک مناسب و موثر. حزب باید فاصله میان خود و رهبران عملی جنبش کارگری و اعتراضات توده ای را به صفر برساند و دستان آنها و دست حزب را در دست هم بگذارد.

اما برای رسیدن به این هدف و اینکه حزب دور و نقش خود را به درستی انجام دهد، باید حزبی سیاسی قدرتمند، دخالت گر داشت و در میان طبقه کارگر و توده های ستمدیده ریشه داشته باشد، باید همچون اپوزسیونی اصلی و قدرتمند و سرنگونی طلب و آلترناتیوی امیدبخش و قابل اتکا خود را نشان دهد. باید نقش رهبری جنبش های اعتراضی و جامعه را ایفا کند. مسیر راه این جنبش را روشن کند. موانع سر راه را بردارد و حزب باید ابزاری باشد که خواست و آرزو توده ها برای تغییر این وضع را تبدیل کند به تصمیم و اراده و به میدان آوردن این اراده برای تحقق تغییر.

کمونیست‌ها و پراتیک پوپولیسته

بینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از ساختن تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا طفره می‌رود، زیرا این امر را اساساً به معنای ملموس و عینی کلمه عمل انقلابی در نظر نمی‌گیرد و لذا هر کس به فوریت خواهان سازمان دادن طبقه کارگر در حزب مستقل طبقاتی‌اش باشد، هر کس بر آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی اش (یعنی منافع سوسیالیستی‌اش) بمثابه یک کار مبرم و روزمره سازمانی اصرار ورزد، از جانب پوپولیسم چنین پاسخ می‌گیرد که: “این کار آرام سیاسی است”! شگفت‌انگیز است که سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتاریا و گرفتن قدرت سیاسی – امری که دهها سال است به تعویق و تاخیر افتاده است – برچسب “کار آرام سیاسی” بخورد!

نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار کمونیستی این است که پافشاری بر فوریت بخشیدن به کار سوسیالیستی (اعم از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر) بر چسب ولونتاریسم و اراده‌گرایی می‌خورد. کار سوسیالیستی برای پوپولیسم در تحلیل نهائی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد، به درجه‌ای از رشد جنبش خودبخودی طبقه کارگر منوط و موکول می‌شود. در این دیدگاه جنبش سوسیالیستی اصولاً بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمی‌شود و صرفاً به قطب مخالف جنبش “خودبخودی” تبدیل می‌شود. در اینجا این واقعیت فراموش می‌شود که جنبش “خود بخودی” پرولتاریا هر قدر هم خودبخودی باشد، دیگر عصیان بردگان که نیست! این جنبش طبقه‌ای است که در هر مقطع بر زمینه نظریات موجود و در دسترس خود، اشکال ابتدائی حرکت به خود می‌گیرد و به راه می‌افتد.

جمع‌بندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶، ۲۰ مرداد ۱۳۶۲

بعلاوه حزب باید نقشه و طرح سیاسی و برنامه و راه حل برای مشکلات اصلی کنونی که در درجه اول عبارت از "نان، آزادی و خدمات اجتماعی" است، داشته باشد، باید بتواند تغییرات انقلابی را ممکن سازد. توده های مردم بر این مبنا که کدام جریان خوب است و حرفهای خوبی می زند، بدیل خود را انتخاب نمی کند، بلکه نیرویی را انتخاب خواهد کرد که تغییر را هم ممکن سازد. حزب باید نشان دهد که خودش ابزار کارساز این عمل است و میتواند خواست و آرزوی توده های کارگر و مردم آزادیخواه برای سرنگونی حاکمیت کنونی، را به اراده‌ایی تبدیل کند که با خیزشی توده‌ای این آرزو را محقق کند.

برای این کار، علاوه بر اینکه حزب به یک رهبر سیاسی و دخالتگر و محکم احتیاج دارد، به سازمان حزبی محکم، قدرتمند و توده ای نیز نیازمند است. باید که در کارگاه و مراکز کار و مدارس و محلات، کمیته های کمونیستی قدرتمند خود را ایجاد کند. باید گرایش سوسیالیستی را در میان طبقه کارگر و مردم آزادیخواه گسترش دهد و آنرا قدرتمند و و منسجم سازد.

اکتبر: با وصف اینکه شما به عنوان یکی از اعضای هیئت آماده کاری سیاسی کنگره، دور و نقش اصلی را در آماده کردن مباحث کنگره داشته‌اید، دیگر مباحث و اسنادی که در کنگره تصویب شدند تا چه اندازه می تواند در سازمان دادن دستور کارهای آینده حزب و پیشبُرد وظایف سیاسی در ارتباط با جامعه و وضعیت سیاسی کردستان، کمک کند؟

ریبوار احمد: از لحاظ سیاسی این کنگره، حزب را غنی کرده است و تمام و کمال نقشه سیاسی- تاکتیکی، استراتژی و عملی را روی میز حزب قرار داده است. خط و افق سیاسی روشنی را پایه ریزی کرده و پاسخ و راه حل های مسائل و مشکلات کنونی کردستان، وظایف و کارهای فوری حزب را مشخص کرده است.

اما بقیه کار بر دوش حزب و خصوصاً رهبری حزب قرار دارد، یعنی اجرا و پیشبُرد آن سیاست و نقشه ها و تبدیل آن به سیاست و برنامه کار عملی جنبش توده ای، همچنین گسترش، سازماندهی و افق دار کردن این جنبش تا تامین یک رهبری انقلابی و کمونیست و ارتقای این جنبش به سطحی که بتواند وضعیت مصیبت بار کنونی را تغییر دهد. در این باره کنگره قدرت و نیرو و امید زیادی ایجاد کرده و تیم رهبری خوب و انرژی زیاد به حزب بخشید. رهبری هم خودش را برای اجرای طرح و نقشه ها و وظایفش آماده کرده است، آرایش جدید رهبری حزب که در پلنوم بعد از کنگره تصویب شد، در اساس این مهم را در نظر گرفته و در همین راستا بود. امیدوارم همه چیزی طبق نقشه‌ای که ریخته ایم پیش برود.

میزان در طول چهار سال اخیر با پوشش بیمه‌ای ۳۳ هزار و ۵۰۰ نفر در مجموع به ۴۸ هزار و ۵۰۰ نفر رسیده است. ("سه‌میه بندی و غرامت بی‌کاری ..."، سایت خبری دانا، ۲۶ دیماه ۱۳۹۶)

در مورد استان مازندران اعداد بطور غیر مستقیم، اما بروشنی از یک واقعیت جابجانه پرده بر میدارند، در فاصله پنج سال از ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۲ تنها حدود پانزده هزار کارگر تحت پوشش بیمه قرار گرفته اند! به عبارت دیگر تعداد هزار نفر در سال برای یک استان!

استان مازندران در ارائه این ارقام و شواهد از میان استانها تنها نیست. در مورد دیگر میکائیل صدیقی، رئیس کانون انجمن های صنفی کارگرن ساختمانی استان کردستان میگوید: " در حال حاضر بیش از ۳۰۰ هزار کارگر ساختمانی در صف بیمه هستند که حدود ۱۲ هزار نفر آن‌ها در استان کردستان هستند... حدود دو سال است که کارگران ساختمانی از بیمه محروم هستند. در این مدت کارگران بسیاری فوت شدند و تعداد بسیاری آسیب دیدند اما کسی جوابگوی این کارگران و خانواده آن‌ها نیست... ("بررسی موضوع سهمیه ..."، ایلنا، سوم آذر ۱۴۰۰)

مورد بعدی استان خوزستان است که سید رضا هاشمی، رئیس کانون انجمن های صنفی کارگران ساختمانی استان خوزستان در این مورد میگوید: " اختصاص سهمیه بیمه برای کارگران ساختمانی این استان نزدیک به یک سال است که به فراموشی سپرده شده؛ درحالی‌که تعداد ۳۲ هزار کارگر ساختمانی و بومی استان در لیست انتظار برای بیمه به سر می‌برند.

هاشمی گفت: علیرغم پیگیری‌های مقامات استانی سازمان تأمین اجتماعی و کانون مربوطه متأسفانه هیچ‌گونه اقدامی از سوی سازمان تأمین اجتماعی کشور جهت اختصاص سهمیه تاکنون صورت نپذیرفته است. درحالی‌که در تاریخ ۶/۵/۱۳۹۸ براساس نامه شماره ۹۸۱۷۱۷/۵۰۱۱ سازمان تأمین اجتماعی و دستور مدیر عامل سازمان مبنی بر اینکه کلیه شعب استان می‌توانند مطابق دستورالعمل مذکور بجای کارگران ساختمانی که به هر دلیلی بیمه آن‌ها مختومه شده، افراد دیگری جایگزین کنند.

او ادامه داد: تاکنون درخوزستان باتوجه به اینکه نزدیک به یکسال است هیچ سهمیه‌ای اعلام نشده، متأسفانه جایگزین کارگران ساختمانی که بیمه آن‌ها مختومه شده هم صورت نپذیرفته است. تعداد این افراد بیش از ۸ هزار نفر است. ما هر روزه شاهد اعتراض کارگران ساختمانی که در لیست انتظار بیمه به سر می‌برند، هستیم. " ("کارگران ساختمانی ..."، چابک آنلاین، ۱۸ آذر ۱۳۹۸)

سوال موجه و مرکزی در این میان این است که کدام مرجع و بنا به کدامین معیار قرعه بنام کارگران بیمه شده میافتد. آیا ضابطه یا اولویت خاصی بر مدت و چگونگی انتظار در صف ناظر است؟ آیا سن متقاضیان، مدت سابقه در صف، تعداد عائله، یا مقتضیات جسمی و بیماری کارگران متقاضی در این مورد موثر است؟ آیا مرجعی برای شکایت، برای اعمال نظر کارگران پیش بینی شده است؟

ایدا جایی برای تردید نیست که کوچکترین اثری از آئین نامه و ضوابط در پذیرش متقاضیان وجود ندارد، چرا که خاصیت سهمیه بندی بر انکار هر گونه حق در زمینه بیمه برای کارگران استوار است. کارکرد معجزه آفرین سهمیه بندی آنجاست که کارگران فصلی – ساختمانی پس از سالها بلاتکلیفی و سالها فرسودگی و مصاف با انواع بیماری و مخاطرات در فقدان بیمه های فکسنی بناگهان به سه دسته یا در سه موقعیت، تقسیم میشوند: اول کارگران در انتظار – دوم، کارگران در نوبت – وبلاخره مرحله سوم یا کارگران بیمه شده! بعلاوه برای کارگر مد نظر ما هیچ نقشی برای تأثیر در موقعیت خود وجود ندارد، بجز اینکه منتظر باشد، امیدوار باشد، شکرگزار باشد، و اگر جان به لب او رسید دست بدامن انجمن صنفی شود تا اعتراض و حق طلبی را از وجود وی بپکاند.

باید بخاطر داشت کارگر فرضی ما در تمام این سه موقعیت، حتی در مرحله اول زمانی‌که هیچ اثری از بیمه پیدا نیست باید سهمیه ۷ درصدی خود از مخارج بیمه را پرداخت کند. مهدی چمران عضو شورای اسلامی شهر تهران در سال در این باره در یک اظهار نظر جنجالی چنین گفت:

" بیمه کارگران ساختمانی وجود خارجی ندارد، این نوع بیمه که در زمان اعطای مجوزهای شهرداری‌ها از شهروندان گرفته می‌شود تنها به نام بیمه کارگری بوده اما در عمل یک سودآوری بالا برای تأمین اجتماعی است. ... در عمل هیچ‌یک از کارگران بیمه شده قادر به استفاده از خدمات بیمه نیستند، این یعنی اصلا بیمه نیستند. اسم کارگران بهانه شده و مبالغه بیمه به سود سازمان تأمین اجتماعی است ..."

از زاویه یک کارگر فصلی – ساختمانی پس از سالها سرگردانی در



انجمن های صنفی کارگران فصلی – ساختمانی خدمتگزاران دولت و سرمایه داران در ایران*

مصطفی اسد پور

مقدمه

وقتی صحبت از کارگران ساختمانی در ایران میشود، بحث بر سر دست کم دو میلیون کارگر در گستره کل جغرافیای ایران است. دقیقاً در نقطه مقابل تلقی غیر معتبر از بیل و کلنگ و عمله، بدنه اصلی کارگر ساختمانی در ایران متشکل از کارگر صنعتی ماهر است که چهره جغرافیای شهری و کشوری را با عمارات و تاسیسات و اماکن مسکونی لوکس یکسر دگرگون ساخته است. در گوشه گوشه آن خطه روی خاک بسرعت برق و باد زیبایی و رفاه و جلال خلق میشود، و زیر همان خاک تل بزرگی از پیکر در هم کوبیده سازندگان و توقعات بدیهی آنها برای زندگی آبرومند، در حسرت دستمزد و شرایط قابل قبول برای خود و خانواده انباشته میگردد. صنعت ساختمان برای کارگران ساختمانی گورستان روی خاک است. جمعیت بزرگی از کارگران در میان مخاطره دائمی مرگ در خود میولند، تا خوش شانس ترین آنها با کوله باری از تحقیر و تهیدستی به امید اندک رمقی برای تکرار روز مشابه، شاید راه خانه در پیش بگیرد. آمار بالای کشتار کارگران ساختمانی در ایران باور نکردنی است. اسمش را گذاشته اند "سوانح" محیط کار.

اما این نه تصادف و بدبیباری، بلکه این کارفرما است که میکشد؛ دولت و مجلس است که میکشد؛ شرایط کار، فقدان دستمزدها و فقدان سلامتی است که میکشد. جواز ساخت و ساز به زبان فارسی اجازه نامه قانونی و شرعی برای قتل موجوداتی به اسم کارگر را نیز به همراه دارد، فقط به این شرط که ساختمان مورد اشاره از ارتفاع باندازه کافی برخوردار باشد!

قانون بیمه اجباری کارگران ساختمانی در ایران مهر سال ۱۳۵۲ را بر خود دارد. این قانون (ظاهراً، در حرف و نه هرگز در عمل) کارگران را در مقابل سوانح مرگبار محیط کار بیمه میکرد. سال ۱۳۸۶ برای اولین بار قانون بیمه های اجتماعی ناظر بر بیماری و فرسودگی ناشی از کار ساختمانی در دستور طبقه حاکم قرار میگیرد که عملاً، بجز مزخرفات و لاطانات از طرف نهادهای دولتی و مجلس وجود خارجی ندارد. اگر فقدان بیمه درمانی برای دو میلیون کارگر صنعتی ساختمانی مستلزم یک دستگاه دولتی در شراکت با مجلس قانونگذار مبتنی بر یک دستگاه بگیر و ببند پلیسی باشد، این ملزومات فراهم بوده است. اگر فقدان بیمه درمانی برای دو میلیون کارگر صنعتی بدون شکاف و تسلیم و توهم در صفوف خود کارگران غیر قابل تصور بنظر میرسد، عنصر انجمنهای صنفی فعالانه در تأمین این شرایط از پا ننشسته است.

در آغاز بکار دولت ابراهیم رئیسی و در تازه ترین بررسی مجلس پرونده بیمه های اجتماعی کارگران ساختمانی با بن بست "ماده پنج" در تأمین بودجه روبرو شد. اداره بیمه های اجتماعی شانه بالا انداخت و با یک نُج کاسه کوزه سالها وعده و وعید را بهم ریخت. یک نسل از میلیونها عضو خانواده کارگران ساختمانی در ایران در زیر چراغان سلسله بی پایان تدوین و تصحیح و تصویب ماده پنج در حسرت یک بیمه فکسنی از درد و فرسودگی و تباهی بخود پیچیدند. اکنون دور دیگری از بازی اصلاحیه ها در بالا و عریضه نویسی از پایین در انتظار بخش ساختمانی طبقه کارگر در ایران نشسته است. در پشت بام دفاتر انجمن های ساختمانی ویلون بدست گرفته اند که بازار خدمات انجمن ها در وقت خریدن، در ایجاد شکاف و در دامن زدن به ضعف و ناباوری در میان کارگران هنوز از طرف طبقه حاکم خریدار دارد.

مروری بر رئوس تحولات و کشمکش حول موقعیت کارگران فصلی – ساختمانی موضوع نوشته های این جزوه را تشکیل میدهد که تمرکز آن بر روی ضرورت یک صف و مبارزه رادیکال در راه تحقق بیمه های اجتماعی و بیمه بی‌کاری برای کارگران است. حرف حساب نوشته در آن خلاصه میشود که:

اولاً، انجمن های صنفی یک عامل فعال، یک ارگان مستقیماً دولتی در میان کارگران هستند و بر عکس آنچه ادعا میشود یک مانع در راه برخورداری کارگران از بیمه ها عمل میکنند.

ثانیاً، نقش مخرب انجمنها در ایجاد تفرقه، انتظار و تسلیم باید فعالانه افشا و خنثی شود و مورد مقابله قرار بگیرد.

انجمن های صنفی کارگران فصلی – ساختمانی خدمتگزاران دولت و سرمایه داران در ایران

انجمن های صنفی کارگران فصلی - ساختمانی یک ستون اصلی از

ساختار بهره کشی وحشیانه از دو میلیون کارگر ساختمانی و فصلی در ایران است. بزحمت میتوان با دو کلمه "انجمن" و "صنفی" تابلو یک فعالیت برای بی حقوقی و تحقیر "کارگری" در این ابعاد را سر هم کرد. انجمن های کارگری همیشه و بقدمت توقعات محدود صنفی وجود داشته و از اعتبار و آبرو برخوردار بوده اند. در طول قدمت کشمکش های طبقاتی جریاناتی که فزاینده اعتراض کارگری را تا حد فرجه های قانونی پایین کشیده اند، ابراز وجود کرده اند. همیشه سیاست های ارتجاعی و سرکوب آشکار کارگری میدان را برای انواع سازشکاری و توهم بی نتیجه باز کرده است. انجمن های صنفی فقط جزو بدترین و رسواترین این جریانات نیست. بلکه بیش از هر چیز در قالب ارگان دولت و کارفرمایان در کوبیدن توقع و اعتراض کارگری، و البته در همکاری نزدیک با اداره کار عمل میکند. انجمن های صنفی کارگران فصلی، دفتر "کارگری" اداره کار و دولت و مجلس است.

انجمن های صنفی یک تشکل دولتی و نه کارگری

انجمن های صنفی حاصل ابتکار دولت برای مقابله با سازمان یابی طبقه کارگر در ایران است. پایه آن طبق بند اول سند موجودیت خود بر "التزام به قانون اساسی و حفظ نظام" استوار است. این التزام بخودی خود تا آنجا که گیرم غیر مستقیم، اما بهر صورت بتواند به امر دفاع از منافع کارگران در همان چهارچوب فکسنی قانون سر تا پا ضد کارگری دستمایه خدمت محدودی باشد، میتواند قابل چشم پوشی باشد. انجمن های صنفی کارگران ساختمانی در بهترین حالت یک کانون دامن زدن به پراکندگی، تسلیم و بلاتکلیفی در میان کارگران و در واقعیت امر اهرم پیشبرد سیاستهای ضد کارگری دولت و سرمایه داران در میان کارگران است.

برای روشن شدن نقش واقعی انجمن های صنفی کارگران فصلی – ساختمانی میتوان این سوال را در مقابل خود قرار داد: کارگران در غیاب این انجمن ها چه چیزی را از دست خواهند داد؟

در جواب شاید بسادگی بتوان گفت: اگر قرار باشد هر فرد کارگر به سیاق شجره آمیزاد با یک تقاضانامه از خدمات یک شرکت بیمه برخوردار گردد، تمام هنر و کفایت، تمام کارکرد و خاصیت انجمن های صنفی دود شده و هوا می‌رود.

سه‌میه بندی تعداد کارگران بیمه شده

در بخش های پیش نوشته استدلال کردیم که طرح "بیمه های اجتماعی کارگران فصلی – ساختمانی" اساساً از یک پروژه سر تا پا ضد کارگری برای استتکاف از حق بیمه این کارگران، تشنت در صفوف کارگران و سردواندن در میان فراتر نمی‌رود. سهمیه بندی تعداد بیمه شدگان از میان کارگران متقاضی ستون فقرات این پروژه را تشکیل میدهد. بطور فشرده، قرار است در بهترین حالت هر ساله تعداد معینی برای تعداد بیمه شدگان جدید تعیین شود و این تعداد میان استانها تقسیم شوند. دولت، و به عبارت دقیق تر اداره بیمه های اجتماعی وزارت کار در تعیین رقم سقف پذیرش و همچنین سهمیه بندی استانها به هیچ آیین نامه و یا ارگان پاسخ گو نیست. اسناد قابل ارجاعی برای این لیست و چگونگی اجرای آن وجود خارجی ندارد. انتظار و ایستادن در صف حتی تن دادن به جیب بری و انواع تلکه الزاماً مستوجب حق خاصی نیست، صد البته دولت و مجلس بطور نوبتی در انکار صف و لغو این لیست و سهمیه بندی با یکدیگر مسابقه میدهند.

توجه خوانندگان متن را به منتخبی از اخبار مربوط به موضوع سهمیه بندی جلب میکنم:

رئیس کانون کارگران ساختمانی مازندران با بیان اینکه طی سال ۹۵ سهمیه‌ای به ما داده نشد، ادامه داد: طی سالجاری ۵ هزار بیمه کارگری به استان تخصیص یافت که با رایزنی‌های گوناگون توانستیم ۳ هزار سهمیه دیگر را نیز از سهمیه تخصیصی غرب تهران برای استان بدست آوریم. ایشان در ادامه اظهار کرد: با تلاش و پیگیری‌های مستمر اداره کل تأمین اجتماعی مازندران و انجمن کارگران ساختمانی استان، ۳ هزار سهمیه جدید جهت بیمه کارگران ساختمانی اخذ شد. مدیرکل تأمین اجتماعی مازندران تصریح کرد: از سال ۱۳۸۷ تا سال ۱۳۹۲ حدود ۱۵ هزار نفر از کارگران ساختمانی استان تحت پوشش تأمین اجتماعی قرار گرفتند که این

انجمن های صنفی ...

صف، این سناریو نمیتواند جز اخاذی و فریب و دشمنی با کارگر نام دیگری بخود بگیرد. اما عمق ضد کارگری موجود در ساختار سهمیه بندی هنوز در جای دیگر، در بهانه گیری و پاپوش دوزی برای لغو صلاحیت متقاضیان نهفته است.

کنترل و پالایش لیست متقاضیان و بیمه شدگان

حدود دو میلیون کارگر فصلی –ساختمانی و در متن یکی بعد از دیگری بامبول های خفت آور و تعلق و لاقیدی، همزمان و همواره موضوع انبوهی از لجن پراکنی، جاسوسی و تعقیب و گریز قرار گرفته اند. برای هر ناظر و رهگذر فضای رسانه و رسمی سیاسی در ایران بناگهان مجلس و دولت در هیبت نظم و عدالت علیه شیخ صدها هزار نفره در جلد کارگر ساختمانی در صف "متقاضیان کاذب" بیمه اجتماعی در وسط صحنه باقی میمانند! در تمام طول سابقه حقیر قانون بیمه کارگران فصلی –ساختمانی بهانه ها و پروپاگانده علیه بیمه و کارگران ساختمانی هرگز از تک و تاب نیافتاده است. این سرفصل مملو از دسیسه و شانناژ و روش های شوم و منفور علیه کارگران است.

میکائیل صدیقی، رئیس کانون انجمن های صنفی کارگرن ساختمانی استان کردستان در این مورد میگوید: علاوه بر دو سالی که کارگران ساختمانی از سهمیه بیمه محروم شده‌اند، بیمه‌ی خیلی از این کارگران در طی سال‌ها بر اثر بخشنامه قطع شده و بسیاری از آن‌ها طی بازرسی‌ها سهمیه‌ی بیمه‌ی خود را از دست داده‌اند. در یک کلام می‌توان گفت که تأمین اجتماعی پا روی گلوی کارگران گذاشته است. ("بررسی موضوع سهمیه ..."، ایلنا، سوم آذر ۱۴۰۰)

هادی ساداتی و احمد زارعی، بترتیب نایب رئیس و رئیس کانون انجمن های صنفی کارگران ساختمانی کشور پرده از جزئیات بیشتر در لغو بیمه کارگران برمیدارند:

"طی ماه‌های اخیر بخشنامه‌ای از سوی سازمان تأمین اجتماعی صادر شده که به نظر می‌رسد در راستای کاهش تعداد بیمه‌شدگان در بخش کارگران ساختمانی باشد. این بخشنامه که ظاهراً از سوی مدیران ستاد مرکزی صادر شده به بازرسین و ضابطین سازمان فشار آورده تا در استان‌ها و شهرستان‌ها، کارگران ساختمانی که سال‌های قبل جواز کسبی داشته و آن را باطل کرده‌اند شناسایی و معرفی کنند تا بیمه آنها قطع شود.. انتقاد و اعتراض ما در مورد آن دسته کارگران ساختمانی است که سال‌های دور یک جواز کسب داشته و آن را باطل کرده‌اند و اکنون به عنوان کارگر ساختمانی به کار ساختمانی مشغولند و سازمان بدون آنکه به ابطال جواز کسب توجه کند، درصدد قطع بیمه آنها برآمده است. ... انتظار داریم اگر بیمه افرادی که کارگر ساختمانی نیستند و همچنان جواز کسب دارند قطع می شود حداقل اجازه بدهند جای آنها کارگران ساختمانی که اشتغال به کار دارند و فاقد بیمه هستند از این ظرفیت استفاده کنند ولی اجازه این کار را نمی دهند."

ساداتی تاکید کرد: موضوع قطع بیمه کارگران ساختمانی به اینجا ختم نمی شود، بلکه اخیرا سابقه های افراد و کارگران ساختمانی را هم می سوزانند در حالی که ماده مربوطه در قانون تأمین اجتماعی در ارتباط با متخلفین است و اگر تخلفی انجام گرفته باشد سوابق را می سوزانند نه کارگر ساختمانی که جزو محروم ترین طبقات جامعه است و در این شرایط اقتصادی و کرونا به سختی امرار معاش می کند.

بنا به گفته نایب رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی، یکی دیگر از مشکلات کارگران شاغل در ساختمان را مربوط به لوله‌کشان دانست و گفت: افرادی که لوله کش گاز بودند و هنوز هستند، شرکت ملی نفت در سال‌های قبل اعلام کرد که باید حتماً جواز کسب داشته باشند و مجبور به گرفتن جواز شدند بعدها اعلام کردند که آنها مسئولیت و بار حقوقی دارند و نظام مهندسی آنها را مکلف کرد که حتماً ثبت شرکت هم انجام دهند و این مسأله باعث شده بیمه لوله‌کشان هم متوقف یا قطع شود؛ لذا امیدواریم جلوی قطع بیمه کارگران ساختمانی به خصوص کسانی که جواز کسب آنها سال‌ها قبل باطل شده گرفته شود، چراکه هست و نیست کارگران ساختمانی به همین بیمه تأمین اجتماعی وابسته و گره خورده است.

احمد زارعی، رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی در همین مورد میگوید:

متأسفانه بیشتر کارگران ساختمانی بیمه نیستند و کارگرانی هم که مشمول بیمه شده اند به هر دلیل که نتوانند ۳ الی ۵ ماه حق بیمه را پرداخت کنند، بیمه آنها قطع خواهد شد... در صورت عدم پرداخت در زمان تعیین شده پرونده بیمه کارگر جز پرونده‌های مختومه محسوب می‌شود یعنی شماره بیمه‌نامه‌ای که کارگر

قبلاً داشته است، دیگر به او تعلق نمی‌گیرد و باید برای بیمه مجدد منتظر سهمیه جدید باشد. ... در حال حاضر مشکل دیگر این است که کارگر وقتی با شروع کار در محل ساختمانی برای احراز هویت آدرس همان محل را به سازمان تأمین اجتماعی اعلام می‌کند، و به این دلیل که کارگران ساختمانی روزمزد هستند و محل کار آن ها مدام تغییر می‌کند، ممکن است که چند روز بعد دیگر کارگر در محل اعلام شده کار نکند، در نتیجه هنگام مراجعه بازرس تأمین اجتماعی به آدرس اعلام شده کارگر آنجا نیست، و با عدم تأیید احراز شغل کارگر توسط بازرس تأمین اجتماعی بیمه کارگر قطع می‌شود.

رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی در ادامه افزود: دلیل اصلی مشکلات به وجود آمده برای بیمه کارگران تفاوت زیاد قیمت بیمه پرداختی کارگری با بیمه آزاد است، یعنی کارگر ساختمانی که بیمه می‌شود، در ماه فقط ۲۳۰ هزار تومان حق بیمه پرداخت می‌کند، اما در صورت بیکاری برای پرداخت حق بیمه به نرخ آزاد باید هرامه ۹۶۰ هزار تومان پرداخت کند که مسلماً کارگران بیکار توان پرداخت این مبلغ را ندارند و این جا حق مسلم کارگران ساختمانی ضایع می‌شود. و با قطع بیمه ضربه بدی به کارگران وارد می‌شود. ("بیشتر کارگران ساختمانی بیمه نیستند"، سایت چاپک آنلاین، ۲۲ شهریور ۱۴۰۰)

کارگران و انجمنهای صنفی کارگران ساختمانی

مادام که امکان مشخصا برخورداری از بیمه و یا هر مورد مشابه از کانال انجمنهای صنفی میگذرد، هر گونه صحبتی از یک تشکل کارگری با عضویت داوطلبانه و اعمال اراده کارگران مطلقا منتفی است.

تکلیف کارگران با انجمن های صنفی چیست؟

اولا، باید چاقو و اجبار عضویت و یا هر گونه رابطه میان کارگران و این دم و دستگاه را باید از گلوی کارگران برداشت.

ثانیا، برای هر کارگر فصلی- ساختمانی سوال واقعی و مهمتر این است که: تکلیف کارگران و رهبران کارگری با مطالبات خویش، تکلیف با چگونگی سازمان دادن اعتراض صفوف طبقاتی کارگری چیست؟

جواب این سوال در درجه اول ربط مستقیمی با انجمن های صنفی ندارد، اما تصفیه حساب قاطع و آتشین با میراث انجمنها را همان گامهای نخستین آنرا تشکیل میدهد. قریب چهل سال سر به سنگ خوردن دیگر بس است. انجمن های صنفی اگر زمانی بعنوان کوره راهی در مقابله با ساختار کار و زندگی کارگران ساختمانی میتوانست سرمنشاء امید برای "تزریق" درجاتی از رادیکالیسم، یک سقف برای جمع کردن کار گران، و لنگه کفشی از مطالبات کارگری در بیابان بی حقوقی جاری بحساب میامد؛ در پس سالها فعالیت خود به مرکز عفونت سازش و تسلیم و دنباله روی در میان کارگران ساختمانی تبدیل شده است. انجمن صنفی بعنوان پاسخ دولت برای سر دواندن کارگر ساختمانی یک پروژه "موفق" از آب درآمد، اقرار به این واقعیت نباید سخت و دشوار باشد. این "واقعیت" و "اقرار" به آن پیشیزی ارزش ندارد، باید لطمات ناشی از آنرا متوقف و جبران نمود. مهمتر از هر چیز یک سوال است که کماکان با سماجت خود را به در و دیوار میزند: پاسخ ما برای دو میلیون کارگر فصلی و ساختمانی اسیر در چنبره جهنم دره موجود چیست؟ کارگر ساختمانی در ایران کدام راه را باید طی کند تا دستمزد پایه را بگیرد، در قتلگاه کار جوانمرگ نشود و با پرداخت گرانترین قیمت در راه برخورداری از بدترین کیفیت بیمه تحقیر نشود؟ چه وقت قرار است نوبت برخورداری از حق بیمه بیکاری برای این کارگران فرا برسد؟

طبقه کارگر و صفوف پیشتاز آن باید به دمل چرکین بیمه های اجتماعی کلیه صفوف خود و مشخصا کارگران ساختمانی پایان دهد. کارگر ساختمانی برای برخوردار ی از بیمه و درمان و از کارافتادگی نیازی به قیم و کارچاق کن و خدمات جاسوسی ندارد. بازی ننگین شبکه مافیایی بهم بافته از مجلس تا دولت، از اداره بیمه ها و کارفرمایان و انجمن های صنفی باید خاتمه یابد. کارگر صنعت ساختمان، بخش مهمی از طبقه کارگر ایران در نیاز به ابراز وجود مستقل و قدرتمند و سراسری توقعات و اعتراض خود میسوزد.

بیمه، صف و انجمن های صنفی از زبان کارگران ساختمانی **ستون نظرات سایت "چاپک آنلاین –چهار راه اطلاع رسانی بیمه کشور" (۱۸ آذر ۱۳۹۸)**

ناشناس: چرا هیچ اقدامی برا بیمه ماکارگران ساختمانی انجام نمیگره چرا مسئولین مارا فراموش کردن ما برای ی سرماخوردگی

ساده نمیتونیم بچه هام دکتر ببرم چون بیمه ندارم خواهشن بفکر ما باشیم. (۲۱ فروردین ۱۳۹۹)

پوری‌ا: با سلام چرا برا مسجد سلیمان سهمیه رد نمیشه نزدیک یکساله که منتظریم. (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۹)

ناشناس: من نزدیک ۷ سال کارت مهارتی گرفتم ولی هنوز بیمه نشدم دوتا بچه دارم سنم داره بالا میره هیچ بیمه ندارم (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۹)

ناشناس: سلام من یک سال که سرنوبت بیمه کارگریم ولی خیرنیست چیه کار کنم سه بچه دارم وبیمه نیستم کمکم کنید از اندیمشک روستای چمگلک توراخدا بیاد چکار کنم (۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۹)

جاسم جلالی: سه سال ثبت نام کردم میکن سایت بسته خانم مریض بخدا شرمنده زرم هستم (۲۸ خرداد ۱۳۹۹)

رضا صمدی: سلام چراپیگیری سهمیه بیمه کارگرساختمانی سال97\۱2\۱2راپیگیری نمی شود لطفن پیگیری شود (14 فروردین ۱۴۰۰)

ناشناس: سلام من ۴ سال که کارت مهارت گرفتم ولی تا الان بیمه نشدم هروقت که رفتم صنف کارگران میگن سهمیه هنوز نیومده (۲۲ آبان ۱۳۹۹)

مهدی: نزدیک ۴ ساله کارت مهارت گرفتم هنوز خبری از بیمه نیست مسئولین رسیدگی کنید

کمال الدین عموری: از سال ۹۷تا الان منتظر سهمیه هستم (۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۰)

ناشناس: سلام من الان نزدیک سه سال ثبت نام کردم اما خبری نیست لطفاً پیگیری کنید

م: الان نزدیک سه بار کارت مهارتی خود را تمدید کردم ولی متاسفانه بیمه نشدم هر موقع مراجعه میکنیم به دفتر در چهار راه نادری میگن سهمیه نداریم. (۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۰)

ناشناس: مگه سهمیه چیه که منتظرش بمونیم یک سال درانتظار

نگاهی به سرگذشت قانون بیمه اجتماعی کارگران ساختمانی

و نقش انجمن های صنفی کارگران ساختمانی

سرگذشت پرونده بیمه های اجتماعی کارگران فصلی – ساختمانی در ایران یک سرفصل سراسر سیاه و ننگین از حکومت سرمایه در جغرافیای ایران است. در پهنای پنجاه سال صحنه سیاسی و اقتصادی جامعه و کریدور های قدرت اجرایی و قانونی از تب و تاب مربوط به بیمه کارگر فصلی ساختمانی، رنگ آسودگی بخود ننید. در سلسله بی پایان و عبث قوانین و اصلاحیه ها، در رگبار پر سر و صدای بیابنه ها و دستورالعمل ها تشخیص خود نمایی یک شبکه بهم بافته از سیاستمداران و دوابر حکومتی غیر قابل اجتناب است که در دشمنی و تحقیر و فرودستی علیه جمعیتی از تبار فصلی – ساختمانی برای خود یک "سرگرمی" مخوف و بیمارگونه ساخته اند. از منطق سود و از کارکرد سرمایه انتظاری جز دشمنی نمیتوان و نباید داشت. مفاهیم قانون و نظم و عدالت طبقه حاکم خطاب به طبقه کارگر در پایه ای ترین و متداول ترین بیان جز تسلیم و استئثار و تهیدستی بدقت سازمان یافته فراتر نمیرود.

سال ۱۳۵۲ : قانون بیمه اجباری کارگران ساختمانی

کارگران شاغل در کارهای ساختمانی اعم از ایجاد ساختمان یا توسعه ساختمان و یا تجدید بنا و تخریب مربوط بان بترتیب مندرج در این قانون نزد سازمان بیمه‌های اجتماعی در مقابل حوادث ناشی از کار بیمه خواهند شد.**لینک**

۱۳۸۶ قانون بیمه اجتماعی کارگران ساختمانی (پیشنهاد شد)

حدود سال۱۳۸۴ بود که لایحه‌ای جهت بیمه کارگران ساختمانی از سوی وزارت رفاه پیشنهاد شد که به تصویب مجلس رسید و دو سال پس از آن برای نخستین بار معاون وقت امور مجلس وزارت رفاه پیشین، برخی جزئیات بیمه کارگران ساختمانی را اعلام کرد. بر اساس این لایحه قرار شد تا تمام کارگران ساختمانی و خانواده‌هایشان از مزایای بیمه تأمین اجتماعی، بازنشستگی، از کارافتادگی، حوادث، غرامت، دستمزد و فوت برخوردار شوند.

ماده ۱ کارگران شاغل در کارهای ساختمانی اعم از ایجاد یا توسعه ساختمان، تجدید بنا، تعمیرات اساسی و یا تخریب مربوط به ساختمان و به ترتیب مندرج در این قانون با نام نویسی و اخذ کد ملی نزد سازمان تأمین اجتماعی بیمه می‌شوند. تبصره - کارگران شاغل در کارهای ساختمانی تا زمان تحت پوشش قرار گرفتن به موجب

انجمن های صنفی ...

این قانون، کماکان از حیث خدمات مشمول قانون بیمه اجباری کارگران ساختمانی مصوب ۱۳۵۲ و اصلاحات بعدی آن هستند و در صورت احراز شرایط از مزایای قانون یادشده برخوردار خواهند شد. ^[*لینک*]

سال ۱۳۸۹ : قانون بیمه اجتماعی کارگران ساختمانی (تصویب شد، تعلیق شد)
دبیر کانون انجمن‌های صنفی کارگر ساختمانی کشور اذعان کرد: قانون بیمه اجتماعی کارگران ساختمانی پس از سال‌ها انتظار کارگران و تلاش فعالان کارگری در آذرماه ۱۳۸۶ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید به دلیل نگرانی‌هایی درباره افزایش قیمت مسکن، بر اساس بند ۲۹ قانون بودجه ۱۳۸۷ کل کشور به حالت تعلیق درآمد. (۲۶ مرداد ۹۱)

علی یارمحمدی اضافه کرد: پس از اصلاح ماده (۵) این قانون و تصویب آیین‌نامه‌های اجرائی مواد (۳)و(۵) در هیات وزیران در اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۹ عملا به اجرا درآمد و طبق این آیین‌نامه حق بیمه متناسب با میانگین زیربنا هر واحد و ارزش معاملاتی هر‌متر بنا بر مبنای حداقل دستمزد ماهیانه مصوب شورای عالی کار تنظیم شده است. ^[*لینک*]

.....

سال ۱۳۹۱ : تعلیق نشده بلکه پلکانی شده است

معاون فنی و درآمد صندوق تأمین اجتماعی گفت: علی‌رغم ابهامات در مصوبه اخیر مجلس، «بیمه کارگران ساختمانی» متوقف نشده است و سهمیه ۱۰۰ هزار نفری نیمسال نخست سال جاری به شعبه‌های تأمین اجتماعی در سراسر کشور ابلاغ شده است.

.....
صمدالله فیروزی با بیان اینکه برای سال ۹۱ صندوق تأمین اجتماعی، انجام بیمه اجتماعی ۲۰۰ هزار کارگر را در تعهدات خود گنجانده است، اظهار کرد: سهمیه شش ماه نخست به شعبات تأمین اجتماعی در سراسر کشور ابلاغ شده است تا پذیرهنویسی کنند و سهم هر استان مشخص شود، اما پذیرهنویسی، جمع‌آوری مدارک لازم از جمله اخذ “کارت بیمه ”کمی‌زمان‌بر است. وی در ادامه با بیان اینکه مصوبه اخیر مجلس پیشنهاد دولت نبوده است، افزود: قانون بیمه کارگران ساختمانی مصوب سال ۸۶ است و در آن قانون تکلیفی برای افرادی که می‌خواهند پروانه ساختمانی دریافت کنند، تکلیفی برای صندوق تأمین اجتماعی محقق شده است.

فیروزی در ادامه با اشاره به متوقف ماندن قانون بیمه کارگران ساختمانی در سال ۸۷، یعنی یک سال پس از تصویب در مجلس، عنوان کرد: در صندوق تأمین اجتماعی تصمیم بر این شد تا این قانون به صورت پلکانی اجرا شود، چرا که تأمین اجتماعی قادر نبود جمعیت ۵/۱ میلیون نفری کارگران ساختمانی را یک باره بیمه کند؛ ضمن اینکه کارگران نیز باید کارت مهارت گرفته و پذیرهنویسی انجام می‌دادند؛ بدین‌ترتیب هیات وزیران در راستای کمک به اجرای این قانون مصوبه اجرای پلکانی آن را تصویب کرد و قانون بیمه کارگران ساختمانی از سال ۸۹ اجرایی شد.

معاون فنی و درآمد صندوق تأمین اجتماعی در ادامه با بیان اینکه بدین‌ترتیب تأمین اجتماعی یک چهارم حق بیمه را از پروانه‌های ساختمانی اخذ و ۲۰۰ هزار نفر را بیمه می‌کرد، عنوان کرد: در سال ۸۹ با اخذ ۲۵ درصد حق بیمه، ۲۰۰ هزار نفر بیمه شدند و در سال ۹۰ با اخذ ۵۰ درصد حق بیمه، ۴۰۰ هزار نفر بیمه شدند و بنابراین پیش‌بینی می‌شد در سال ۹۱ تعداد کارگران ساختمانی به‌رمنند از بیمه اجتماعی به ۶۰۰ هزار نفر برسد.

.....
فیروزی در ادامه اعلام کرد: علاوه بر کارگران ساختمانی مشمول این قانون، صندوق تأمین اجتماعی با توجه به تفاهنامه میان وزارت رفاه سابق و وزارت مسکن، کارگران شاغل در مسکن مهر را هم تحت پوشش بیمه اجتماعی قرار داده است و در این راستا ۵۳۰ هزار کارگر روزمزد شاغل در مسکن مهر تحت پوشش بیمه اجتماعی با تمام تعهدات آن قرار گرفته‌اند. وی در ادامه با بیان اینکه علی‌رغم ابهامات موجود در مصوبه مجلس در زمینه حق بیمه، اجرای بیمه کارگران ساختمانی متوقف نشده است، اظهار کرد: به دلیل این ابهامات در حال تهیه استفساریه هستیم، اما تا این لحظه هیچ‌گونه محدودیتی در اجرای بیمه کارگران ساختمانی ایجاد نشده است. فیروزی افزود: پیش از این قرار بود هم‌زمان با صدور پروانه، حق بیمه دریافت شود، اما در سال جاری مقرر شد در سال صدور پروانه ساخت این امر اتفاق بیفتد و بدین‌ترتیب امکان «قسط‌بندی» در پرداخت حق بیمه ایجاد شد.

.....
معاون فنی و درآمد صندوق تأمین اجتماعی در پایان عنوان کرد: طبق این قانون کارگر ساختمانی هفت درصد از حداقل دستمزد خود را به عنوان حق بیمه پرداخت می‌کند و از آنجایی که حداقل

دستمزد هر سال مقداری افزایش می‌یابد، طبیعی است که رقم حق بیمه نیز هر ساله متناسب با این مقدار افزایش یابد. ^[*لینک*]

سال ۱۳۹۱ : هشت سال بعد، بیمه کارگران تا اطلاع ثانوی متوقف شده است

مشکلات کارگران ساختمانی در حالی ادامه داشت که تا دو ماه پیش نیز به گفته رضا امینی مدیرکل تأمین اجتماعی شرق تهران، بیمه کارگران ساختمانی متقاضی جدید در شعب تأمین اجتماعی انجام نمی‌شد و هنوز هیچ سهمیه‌ای در سال جدید برای این قشر در نظر گرفته نشده بود. وی گفته بود: بیمه کارگران ساختمانی نیز در شعب به‌طور موقت تا اعلام میزان سهمیه از سوی مراجع ذیصلاح در سال جدید متوقف شده است و چنانچه سهمیه و مجوز لازم برای بیمه کارگران ساختمانی از سوی دولت تعیین شود نسبت به بیمه این افراد در شعب مختلف اقدام خواهد شد.

.....
سال ۱۳۹۱، دو هفته بعدتر و کارت مهارت

امینی یک هفته پس از این اظهارات اعلام کرد که هیچ مشکلی برای ثبت‌نام کارگران ساختمانی وجود ندارد و کارگران ساختمانی می‌توانند با در دست داشتن مدارک لازم و با مراجعه تدریجی به شعب تابعه نسبت به ثبت نام خود اقدام کنند.

بلاخره پس از کش و قوس‌های فراوان بیمه کارگران ساختمانی پس از حدود هفت سال به سرانجام رسید به طوری که محمدحسن زدا مدیرکل درآمد حق بیمه صندوق تأمین اجتماعی، اعلام کرد که براساس مصوبه هیات وزیران امسال ۲۰۰ هزار کارگر ساختمانی دیگر تحت پوشش بیمه تأمین اجتماعی قرار می‌گیرند اما بیمه این کارگران شامل بیمه بیکاری نیست.

.....
به گفته وی، این کارگران با پرداخت ۷ درصد حق بیمه می‌توانند از مزایای این نوع بیمه بهره‌مند شوند اما داشتن کارت مهارت از سازمان فنی و حرفه‌ای تنها شرط ورود کارگران به پوشش بیمه کارگران ساختمانی است.

بر اساس این طرح، کارگران ۷ درصد حق بیمه را پرداخت می‌کنند و مابقی این حق بیمه از سوی کارفرما و براساس پروانه ساختمانی، متراژ ساختمان و قیمت زمین در منطقه تعیین و پرداخت می‌شود.

.....

^[*لینک*]

۲۴ تیرماه سال ۱۳۹۱، وزیر کار: بیمه کارگران مطابق پیش بینی قوانین در دست اقدام است

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در گفتگوی اختصاصی با پایگاه اطلاع رسانی دولت درباره بیمه کارگران ساختمانی اظهار داشت: باید بر اساس قانون سالانه ۲۰۰ هزار نفر از کارگران ساختمانی را تحت پوشش قرار می دادیم که اقدامات در مورد بیمه این افراد در دست انجام است. وی افزود: سازمان آموزش فنی و حرفه ای هم موظف بود؛ نیروهای کار در این حوزه را آموزش دهد که این هم در دست انجام است و هزینه های مربوطه از محل احداث بنا هم اخذ می شود و کار طبق آنچه که در قوانین پیش بینی شده در دست اقدام است. ^[*لینک*]

.....
۹ مرداد سال ۱۳۹۱ قانون رفع موانع اجرایی در کمیسیون عمران مجلس

سخنگوی کمیسیون عمران مجلس، از تصویب طرح رفع موانع اجرایی قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران ساختمان و نحوه مجازات متخلفان در کمیسیون متبوعش خبر داد.

.....
مهرداد بانوج‌لاهورتی در گفت‌وگو با خبرنگار اقتصادی خبرگزاری خانه ملت، در تشریح مباحث مطرح شده در نشست امروز –یکشنبه ۸ مرداد- کمیسیون عمران، از تصویب طرح رفع موانع اجرایی قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران ساختمان و نحوه مجازات متخلفان خبر داد و افزود: بر اساس این طرح مقرر شد هر نوع موانع اجرایی که در آیین‌نامه‌های دولت و دستورالعمل‌ها آمده است، لغو شود..

۱۰ مرداد سال ۱۳۹۱ قانون رفع موانع اجرایی در کمیسیون اجتماعی مجلس

عبدالرضا عزیزی ، با بیان این مطلب به ایسنا افزود: طرح رفع موانع اجرایی قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران ساختمانی در جلسه امروز این کمیسیون مورد بررسی قرار گرفت و دو فوریت کلیات آن به تصویب اعضای کمیسیون رسید تا در جلسات آتی بررسی نهایی جهت ارائه به صحن علنی مجلس انجام شود. ^[*لینک*]

کمونیت۲۵۸

آبان سال ۱۳۹۱ قانون رفع موانع اجرایی در دستور جلسه علنی مجلس

در صورت تصویب نهایی جزئیات این طرح، سازمان تأمین اجتماعی مکلف می‌شود که با دریافت حق بیمه مقرر در قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران ساختمانی، کلیه کارگران شاغل در کارهای ساختمانی را بیمه کند.

همچنین برای نظارت بر اجرای صحیح و پیشگیری و رسیدگی به تخلفات، مقرر می‌شود که کار گروهی متشکل از نمایندگان وزارتخانه‌های تعاون، کار و رفاه اجتماعی،راه و شهرسازی، سازمان تأمین اجتماعی، سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای، انجمن صنفی کارگران ساختمانی، انجمن صنفی کارفرمایان ساختمانی و چند نفر از نمایندگان تشکیل شود. ^[*لینک*]

۹ آذر ۱۳۹۱ برای سومین بار قانون "رفع موانع اجرایی قانون کار" اعاده شده از طرف شورای نگهبان تصویب شد

.....

در تبصره ۲ این ماده نیز آمده است، کلیه مراجع اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی که مانع اجرای این قانون و موجب محرومیت کارگران ساختمانی از خدمات بیمه تأمین اجتماعی موضوع قانون مزبور شوند با رأی محاکم صالحه به پرداخت غرامتی معادل اعمال حق بیمه سهم کارگر و کارفرما به ارزش روز و زیان های وارده مادی و معنوی اعم از هزینه های درمانی یا از کارافتادگی و سایر حمایت های مطروحه در قانون اجتماعی محکوم می گردند.

.....
همچنین تبصره ۳ این ماده نیز بدین شکل اصلاح شد:

در صورت تأمین منابع مالی از محل احداث پروژه های ساختمانی هر گونه استثناء و اعمال سهمیه که موجب ایجاد محدودیت در اجرای بیمه های اجتماعی کارگران ساختمانی شود، ممنوع است. ^[*لینک*]

.....

اسفند سال ۹۱ بدلیل تاخیر ریاست جمهوری، قانون بیمه اجتماعی کارگران فصلی ساختمانی توسط لاریجانی، رئیس مجلس برای اجرا ابلاغ شد.

قانون فوق مشتمل بر ماده واحده در جلسه علنی روز چهارشنبه مورخ بیست و نهم آذرماه یکهزار و سیصد و نود و یک مجلس شورای اسلامی تصویب شد و در تاریخ ۱۳۹۱/۱۰/۱۲ به تایید شورای نگهبان رسید.

.....
اردیبهشت سال ۱۳۹۲: انجمن های صنفی در خدمت دور جدید سهمیه بندی و کنترل متقاضیان

بنا به گفته هادی ساداتی، نایب رئیس کانون انجمن های صنفی کارگران ساختمانی: شعبات تأمین اجتماعی تنها برای مدت کوتاهی نسبت به نام نویسی از کارگران ساختمانی دارای کارت مهارت ساختمانی اقدام کردند و این درحالی است که تعداد زیادی از کارگران ساختمانی با وجود داشتن کار مهارت فنی از مزایای بیمه تأمین اجتماعی محروم هستند. این مقام صنفی بابیان اینکه کارگران ساختمانی مخالف واگذاری سهمیه بیمه خود به افراد غیر کارگر و متفرقه هستند گفت: در این کنگره برای چندمین بار پیشنهاد شد که مسئولان وزارت کار و سازمان تأمین اجتماعی قبل از تشکیل پرونده ابتدا صحت صلاحیت کارگران متقاضی را از انجمن‌ها جویا شوند.

وی ادامه داد: هم اکنون دستورالعمل مذکور به تمام دوایر مراکز استانی ابلاغ شده و میزان سهمیه در نظر گرفته در مرحله اول، ۱۰۰ هزار کارگر ساختمانی است.

به گفته ساداتی میزان سهمیه کارگران ساختمانی مشمول بیمه سالانه ۲۰۰ هزار نفر است که در مرحله اول و در نیمه نخست امسال، یکصد هزار نفر به سازمان تأمین اجتماعی معرفی خواهند شد.

عضو هیات مدیره کانون عالی انجمنهای صنفی کارگران کشور در عین حال بر ضرورت شناسایی کارگران واقعی ساختمان تاکید کرد و گفت: انجمنهای صنفی ساختمان می‌توانند در این زمینه نقش موثری داشته باشند و سازمان تأمین اجتماعی را در معرفی افراد مستحق یاری دهد. خوشبختانه پیرو مذاکراتی که از قبل صورت دادیم، اعلام کردیم که در مناطقی که امکان شناسایی کارگران ساختمانی وجود ندارد از پتانسیل انجمنهای صنفی ساختمانی استفاده شود که باخبر شدیم در دستورالعمل ابلاغی این مساله قید شده است. وی با تاکید براینکه اجرای دقیق این بخشنامه مطابق با تصمیم سازمان تأمین اجتماعی است افزود:شناسایی کارگران حقیقی

←

انجمن های صنفی ...

ساختمان در استان‌ها بر عهده انجمن‌های صنفی سراسر کشور است.

وی در بخش دیگری از گفت وگو با ایسنا، درباره طرح مجلس مبنی بر بررسی حقوق کارگران و کارمندان برای دوبرار در سال، گفت: این موضوعی بود که تشکلهای کارگری همواره بر آن تاکید داشتند زیرا تورم موجود در جامعه به گونه‌ای است که ایجاب می‌کند حقوق کارگران و کارمندان به جهت بهبود وضعیت معیشت و جلوگیری از فشار تورمی مورد بازبینی قرار بگیرد. **لینک**

خرداد ۱۳۹۴: توقف بیمه کارگران ساختمانی از سال ۱۳۹۳!

با توقف بیمه اجتماعی کارگران ساختمانی در ابتدای سال ۹۳، نمایندگان مجلس اقدام به اصلاح ماده (۵) این قانون بیمه ای در جلسه علنی یکشنبه ۱۶ آذر ماه کردند که مورد تایید شورای نگهبان واقع شد و در فاصله کمی در دی ماه سال ۹۳ از سوی ریاست جمهوری هم برای اجرا به وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی ابلاغ شد و بر اساس آن سازمان تأمین اجتماعی مکلف گردیده تا با دریافت ۷ درصد حق بیمه سهم کارگر و ۱۵ درصد مجموع عوارض صدور پروانه ساخت از مالک نسبت به تداوم پوشش بیمه تمام کارگران ساختمانی اقدام کند. در صورت عدم تأمین منابع لازم جهت گسترش پوشش بیمه‌ای کارگران با تصویب هیأت وزیران، افزایش سقف مجموع عوارض تا ۲۰ درصد بلامانع خواهد بود.

علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی دولت روحانی در هفته کارگر عنوان کرد که تا پایان سال ۹۴، ۷۰۰ هزار کارگر جدید که دارای کارت مهارت فنی صدور سالهای ۹۰ تا ۹۲ هستند و در صف انتظار بوده‌اند، تحت پوشش بیمه قرار خواهند گرفت. **لینک**

دی ۱۳۹۴: آمار مغشوش تازه از دولت و کانون انجمنهای صنفی

محمد باقری، عضو هیأت رئیسه انجمن کارگران ساختمانی، در گفت‌وگو با خبرنگار اقتصادی خبرگزاری تسنیم، با بیان اینکه بیمه کارگران ساختمانی از سال ۸۹ آغاز شده است، گفت: طبق توافق مقرر شده بود که سالانه ۲۰هزار نفر سهمیه داشته باشند. در آن سال‌ها نسبت به جمعیت سهمیه بندی صورت گرفت.

باقری گفت: اواخر سال ۸۹ بود که نوربخش به صحن علنی مجلس رفت و بیان کرد، ۸۰۰ هزار نفر بیمه شده‌اند. تاکنون سازمان تأمین اجتماعی هیچ‌گونه اطلاعاتی را در این زمینه در اختیار ما قرار نداده است که چتعدادی مشمول بیمه هستند. وی بیان کرد: تمام استان‌ها به یک نسبت از سهمیه برخوردار نبودند، ۷۵۰ هزار نفر در نوبت بیمه کارگران ساختمانی هستند. ۲۰درصد سهمیه بیمه کارگران ساختمانی را شهرداری و ۷ درصد را کارگر پرداخت می‌کند، یعنی نه دولت حق دخالت دارد و نه سازمان تأمین اجتماعی اجازه دخالت دارد. **لینک**

مرداد ۱۳۹۶: افتتاح سامانه خدمات رفاهی وزارت کار

نایب رییس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی از پالایش قطعی ۷۰۰۰ کارگر ساختمانی در کل کشور خبر داد و گفت: سهمیه‌بندی بیمه کارگران ساختمانی منتفی شده و همه کسانی که در سامانه خدمات رفاهی وزارت کار ثبت نام کنند و واجد شرایط شناخته شوند بیمه خواهند شد... به گفته وی امسال بحث بیمه کارگران ساختمانی با خدمات سامانه رفاهی وزارت کار و دولت الکترونیک وارد مرحله جدیدی شده و بیمه رسانی به کارگران را متحول کرده است.

شهریور ۱۴۰۰: "امیدی نیست!"

هادی ساداتی در گفتگو با خبرنگار ایلنا، درباره آخرین وضعیت بیمه کارگردان ساختمانی تصریح کرد: خبری جدیدی درباره بیمه این گروه شغلی وجود ندارد. ما اعضای انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی در انتظار هستیم تا تیم جدید سازمان تأمین اجتماعی مستقر شود تا بتوانیم مطالبات خود را به گوش آن‌ها برسانیم. ... اگرچه امیدی به بهبود وضعیت به تبع تغییرات مدیریتی نداریم اما با تمام وجود به تلاش خود ادامه می‌دهیم تا به هدف خود برسیم.... انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی خواهان سهمیه ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار نفری برای کارگران این گروه شغلی هستند. در حال حاضر، ۶۰۰ هزار نفر تحت پوشش بیمه اجتماعی هستند...

بازهم شهریور ۱۴۰۰: اغتشاش!

اکبر شوکت، رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی کشور در گفتگو با ایلنا گفت: من از اعضای کمیسیون اجتماعی مجلس درخواست دارم تا در سریع‌ترین زمان ممکن طرح پیشنهادی اصلاح ماده ۵ بیمه کارگران ساختمانی را برای بررسی در صحن مجلس آماده کنند. امیدوارم وضعیت این گروه شغلی در سریع‌ترین

زمان ممکن مورد بررسی قرار گیرد. حدود ۴۰۰ هزار کارگر در لیست انتظار قرار دارند، تعدادی از آنها به دلایل مختلف جانشان را از دست می‌دهند درحالی‌که از خدمات سازمان تأمین اجتماعی محروم هستند. **لینک**

یک جمعبندی:

خیمه شب بازی مشمنز کننده و دیگر هیچ!

و هنوز ماجرای ماده پنج در بن بست ادامه دارد. ماده پنج هیولایی است که هر روز با جثه چرکین بزرگتر و دهان فراخ پیاوه گویی که از خون طبقه کارگر می‌کد. اطلاعات و شواهد فوق تنها یک سهم کوچکی از حجم عظیم اظهارات مغشوش و گمراه کننده است که در دسترس کارگران و افکار عمومی قرار گرفته است. هیچ کس قادر نخواهد بود از تعداد بیمه شدگان مطلع شود. هیچ کس قادر نخواهد بود از قانون جاری در هر مقطع زمانی سر در بیاورد. و هیچ کارگری قادر خواهد بود بفهمد چه وقت و آیا بیمه خواهد شد، و بلاخره یقه چه کسی را بگیرد. سرگذشت قانون بیمه های اجتماعی سراسر در چرک و کثافت ضد کارگری، دقیقا در جهت نفی و انکار بیمه ها برای کارگران است. در میان سطور نقش انجمن های صنفی از فرط بی ربطی و حقارت بیش از هر مرجع دیگری جلوی چشم برجسته میگردد که جز بلندگوی اخبار نیمه معتبر و جز اعلام آمادگی خدمتگزاری هیچ و مطلقا هیچ نقش دیگری بعهدہ نداشتند.

"ساماندهی"، کارگران ساختمانی و مبارزه طبقاتی رادیکال

کار ساختمانی همواره بعنوان آخرین خاکریز نبرد روزانه بر سر تأمین معیشت به حساب آمده است. روزی که همه درها بسته، همه تلاش ها بی نتیجه، و امید دیگری باقی نماند، میشد کنار میدان مرکزی شهر در صف جویندگان حریص کار و نان ظاهر شد. اما در کنار این میدان "صاف" در کار نیست، نمیتواند در کار باشد. اینجا در سیطره نیاز و بی پناهی، در سایه هراس شبانگاه دستهای خالی، قانون رقابت، تنه زدن به یکدیگر راه معمول آغاز روز کاری است که بتوان با چنگ و دندان، با هزار خون دل، یک پول سیاه دستمزد را به دست آورد.

کارگر ساختمانی هیچ وقت چیزی بیشتر از یک بازوی آماده بکار با توقع ناچیز و حق برماتب ناچیزتر تصویر نشده است. کارگر ساختمانی از پا نمیافتد، گرسنگی نمیشناسد، قانع است، بیمار نمیشود؛ یا هر چه از خصوصیات این موجودات در قامت یک کارگر و در قامت یک انسان از دستمزد تا بیمه ها میتوان سراغ گرفت، "دور میدان" دود میشود هوا میرود. خاصیت اصلی "دور میدان پاتوق بیکاران" در نمایش روزانه وقاحت بی پایان منطق سیاه و نکبت بار کاپیتالیستی جامعه، انجاست که میتوان "کهنه" شان را دور انداخت و "تازه" دیگری را از میان این صف آماده بکار شکار کرد! وقاحت بزرگتر طبقه حاکم انجاست که از شرافت کارگری انسان که میخواهد روی پای خود بایستد، تحقیر و تفرقه و رقابت را کشت میدهد. زخم زبان به "دور میدان" و "عمله" مطلقا بیجهت است؛ وقاحت بزرگتر طبقه حاکم انجاست که نان و تندرستی و آرامش و توقع را میکوبند و از دسترس کارگران خارج میسازند.

طرح انجمنهای صنفی کارگران ساختمانی منطق بازار کار کارگران ساختمانی را از "دور میدان شهر" به جوار و تحت نظارت وزارت کار، به مقر انجمنهای صنفی کارگران ساختمانی منتقل میکند. قانون موسوم به "بهبود مستمر محیط کسب و کار" مصوب سال ۱۳۹۴ جای تردید باقی نمیگذارد. اکبر شوکت، رئیس هیئت مدیره کانون انجمن های صنفی کارگران ساختمانی کشور در تشریح مزایای آیین نامه اجرایی ماده ۱۸ قانون بهبود مستمر فضای کسب و کار:

یکی از مهمترین مسائل در مشاغل مربوط به ساخت و ساز، فعالیت تعداد زیادی از کارگران و استادکاران غیرماهر اتباع بیگانه در این حوزه است به طوری‌که استادکاران غیرایرانی در صنعت ساختمان ۳۰ درصد از نیروی کار این بخش را تشکیل می دهند ...امنیت شغلی این کارگران با اجرایی شدن این آیین نامه افزایش می یابد و قراردادهای این کارگران نیز شفاف می گردد. علاوه بر این نحوه به کارگیری نیرو در ساخت و ساز سیستمی می گردد؛ به این نحو که حتی رزومه گچ کار و سیمان کار در سامانه ثبت خواهد شد و کارفرمایان و استادکاران می توانند نیروهای ماهر را برای افزایش کیفیت ساختمان جذب نمایند.... اتباع بیگانه متاسفانه به دلیل ارزان بودن دستمزد نسبت به کارگران ایرانی، بیشتر مورد استقبال قرار می گیرند، گفت: این در حالی است که بسیاری از کارگران غیرایرانی فاقد کارت مهارت هستند... آمار رسمی از تعداد حضور اتباع بیگانه در کشور وجود ندارد، به این دلیل که تعدادی از آنها به صورت غیرمجاز وارد کشور می شوند؛ اتباع خارجی از زمان شروع ساخت مسکن مهر و رونق در ساختمان سازی، از حرفه

های مختلف به ساخت و ساز هجوم آوردند اما به دلیل از دست دادن مشاغل قبلی خود حتی با وجود خروج از دوران رونق مسکن، در این صنعت ماندگار شدند و با نصف قیمت نسبت به کارگر ایرانی به فعالیت خود ادامه داد ("قانون بهبود ..."، خبرگزاری لوکو، ۱۸ مردار ۱۳۹۸). **لینک**

کسی هست بپرسد این بلبل زبانی نسبت به کارگر افغانی از کجا ناشی میشود؟ کارت مهارت با همه منت و زرق و برق کذایی قرار بود در مقابل بهانه گیری مزخرف ادارات دولتی (که گویا طلا فروشان، وکلای دادگستری و افراد متفرقه از بیمه کارگران ساختمانی بهره میبرند!) راه بیمه را برای کارگر آسان کند، چرا در پیسی امروز به رخ کارگر افغانی کشیده میشود؟ فلسفه وجودی انجمن های صنفی انشقاق و تفرقه در میان کارگران است، شکاف با کارگران اتباع "بیگانه"، شکاف بر سر کارتها و درجه بندی مهارت ها، شکاف بر سر سهمیه شهرها و استانها، شکاف بر سر نوبت در صف بیمه، شکاف بر سر اولویت کنترل و حق ابقا در صف و ... این تازه آغاز کار است. امری که میبایست با دفاتر دولتی و قوانین و مقررات سازمان یابد، در هییت انجمن صنفی به یک کلاف سر در گم در مقابل کارگرساختمانی قد علم میکند که قبل از هر چیز حق طلبی و اعتراض را در کارگران کور نماید. سی سال فعالیت انجمن های صنفی تفاوت زیادی در میان شعبات آن نشان میدهد اما بستر اصلی آن تداوم بی حقوقی کارگر ساختمانی است. در تداوم کارکرد انجمن های صنفی "میدانهای کار" کارگران ساختمانی با همان سیاهی و با همان موقعیت نازل ادامه داشته است، و بی حقوقی و تباهی زندگی و کار کارگران ساختمانی نشانی از بهبودی با خود ندارد. دستمزدها هم چنان حقیرانه است، خبری از بیمه ها نیست و مطلقا اثری از بیمه بیکاری مشاهده نمیشود، در عوض در سایه "بهبود مستمر فضای کسب و کار" کذایی مسئولیت همه عواقب ناگزیر ناامنی کار و زندگی کارگران ساختمانی بعهدہ "خود کارگران" گذاشته شده است.

امروز کارگر ساختمانی در وانفسای معیشتی طبقه کارگر دیگر جایی برای عقب نشینی ندارد. صف، انتظار بیهوده، توهم و کارتهای هویت کذایی توام با کرنش و خوش رقصی در مقابل قانونی که جز دشمنی با کارگر در سابقه خود ندارد، همه و همه برای قاپیدن نان از کارگری از سرشت خویش نمیتواند جز ننگ و تحقیر و رسوایی به بار بیاورد. کارگر ساختمانی در ایران احتیاج به ساماندهی وزارت کار توسط کدخداها و عریضه نویس مظلوم نمایی ندارد، کارگر ساختمانی از آن استخوان بندی اعتراضی و حق طلبی برخوردار است که ستون فقرات جنبش سراسری کارگری در سراسر ایران برای تحمیل بیمه اجتماعی وبیمه بیکاری فوری و بی قید و شرط عمل نماید. ساماندهی طبقه حاکم و ادارات و انجمن های آنها، ساماندهی کارگران ساختمانی ارزان و خاموش، مطلوب و متناسب با اولویت و مصلحت های بودجه سالانه دولتی است. ساماندهی آنها کارگر ساختمانی را در مقابل ریاکاری ارگانهای حکومتی "بره" ودر مقابل کارگر افغانی و در مقابل سهم بیمه کارگران سایر مناطق "گرگ" میخواهد. ساماندهی آنها وپترین کارگر ساختمانی آماده مصرف به شرط چاقو است، ساماندهی طبقه کارگر بر رفاه و بی نیازی و تأمین و تندرستی بی قید و شرط تک تک کارگران استوار است.

انجمن های صنفی از فواید خود در پالایش متقاضیان غیر کارگر به خود میبالد. بهتر است انجمن صنفی برای نقش پادو خود در پیشگاه سرمایه داران تابلو دیگری بجز "کارگران" را انتخاب کند. در تشکل واقعی و طبقاتی کارگران ساختمانی، در ها بر روی هر کسی که میخواهد روی پای خود بایستد، هر کسی که همه درها را برای تأمین معاش، برای برخورداری از تندرستی و بیمه بر روی خود بسته میبیند، همیشه باز خواهد بود. در گردش گردون طبقاتی جامعه کارگر ساختمانی خاکریز معیشت بوده است، این بار کارگر ساختمانی سنگر یک جنبش در شهرها و محلات میشود که میخواهد و میتواند مستقیما یقه دولت را بگیرد، با زبان اتحاد و تعرض بیمه بیکاری و بیمه های اجتماعی خود را تحمیل کند.

* این نوشته در نشریه علیه بیکاری منتشر شده است. اینجا و به نقل از علیه بیکاری در نشریه کمونیست ماهانه باز نشر شده است

قید و شرط و بدون هیچ تبصره ای است. جنبش آزادی زن، باید اینقدر شعور و درایت سیاسی، عدالتخواهی، برابری طلبی و شرافت انسانی داشته باشد که بصورت سلبی به همه جنبش های ارتجاعی نه بگوید. نه به هر چیزی که علیه آزادی و برابری زن است. اگر این عناصر مذهب، محمد و قرآن است، باید بدون مماشات گفت نه به خدا و قرآن اش؛ نه به مذهب، نه به میراث فرهنگ ملی و کلتور و نه به ناموس پرستی. جنبش آزادی و برابری زن و مرد، باید زیر بار هیچ عذر و بهانه ای از این قماش نرود. هر نوع بهانه ای. اگر آیت الله ها و آخوندها می گویند طبق کلام خدا و مذهب اسلام، زن تابع مرد بوده و "کم عقل، ضعیفه و بی اراده است، ما می گویم: اسلام غلط کرده این اراجیف را گفته است. اگر ناسیونالیست ها می گویند فرهنگ ملی ما گفته "زن ناموس مرد است"، ما می گویم فرهنگ ملی شما غلط کرد این را گفته. اگر دمکرات های دمکراسی طلب برای مماشات با آن دو جنبش یاد شده، عدم پیشرفت و صنعت و تاریخ را بهانه تحقق برابری حقوقی و اقتصادی زن در اکثر کشورهای جهان می کنند، و می گویند جامعه کنونی... ظرفیت این... آزادی ها را ندارد، یا تاریخ شاهد همچنین آزادی هایی برای زنان نبوده؛ ما می گوئیم: پس لطفاً تحمل داشته باشید و مانع جنبشی که می خواهد از این ببعد این آزادی ها را متحقق و به نرم جامعه تبدیل کند، نشوید. در یک کلام: برای ما اصلاً این مهم نیست که مکاتب و مذاهب زن ستیز تاریخاً از کجا سر چشمه گرفته اند، چند صد سال و چند هزار سال قدمت دارند و چند در صد مردم با آن خو کرده و اعتقاد دارند، چند در صد مردم جهان امروز با آن موافق یا مخالفند؛ مهم این است که آیا وجود این کردار و کنش ها، این مکاتب و این مفاهیم به آزادی و برابری زن و مرد در عمل ضرر می رساند یا خیر. بمحض اینکه پاسخ به این پرسش ها بخصوص از نظر زنان و از منظر آزادی زن منفی باشد، بی تعامل با مخالفت قطعی ما روبرو خواهند شد. ما معانی بخشاً استنثار شده استعاره ها، ضربه المثل ها و جک های تحقیر آمیز فرهنگی ملی مذهبی-مجاز علیه شخصیت زن در عرصه های شعر، ترانه و ادبیات را افشاء کرده و هر جایی زورمان برسد بی هیچ درنگی آنها را کنار می گذاریم. هم زمان و ضمن تعرض به کلتور مذهبی- مجاز، دست نهادهای که به آزادی زن تعرض می کنند، کوتاه خواهیم کرد. هر پدیده و مفاهیمی ولو از نظر بعضی ها مقدس هم فرض شود، مدام در تناقض با آزادی زن، یا توجیهی برای ناعدالتی بین انسان بتراشد، یا با تبصره حقوق متساوی انسان را به رسمی بشناسد، مردود اعلام می کنیم. اگر این موانع در سطح اندیشه باشد، آن را در سطح اندیشه نقد می کنیم. اگر حقوقی و سیاسی باشد، باید قانون و سیاست کشور را تغییر داد. اگر این تغییر مستلزم انقلاب و اقدامات سلبی باشد، باید آنها را در دستور توده ها بخصوص زنان گذاشت و آنان را علیه نظم موجود برای انقلاب بسیج کرد. این تفاوت های هویتی کمونیست ها با نیروهای ناپیگیر جنبش دمکراسی خواهی در امر مبارزه برای آزادی زن است. ما در این زمینه، ماکسیمالیست هستیم و آنان آزادی و برابری زن را با قید و شرط قبول دارند. طرفداران تلطیف فرهنگ ملی، مذهبی و سرمایه داری، در مخالفت با اصل استراتژیک ما، به آموزه های مذهبی و فولکوریک متوسل می شوند و از فرهنگ نرینه مردسالاری الهام می گیرند. این در حالی است که، اولی سیاه روی سفید زن را نیمه انسان تعریف می کند، دومی، موقعیت نابرابر زن را در اکثر شئونات زندگی مستقیماً یا غیره مستقیم به رسمی می شناسد. و سومی، برای حفظ شرایط موجود، در پوشش مسائل فرهنگی و کلتور و ناموس پرستی، هر کاری می کند تا عملاً فرهنگ نابرابری... را پاس دارد.

این ها تفاوت های اساسی نقد ما به مذهب، با نقد بخش های دیگر جامعه از جمله ناسیونالیست های سکولار و مدرنیست ها به مذهب، به جمهوری اسلامی و فرهنگ زن ستیز است؛ که معمولاً نامبردگان تنها به جنبه ضد تجدد (تندروی های) مذهب مشکل دارند. ناسیونالیست های سکولار و مدرنیست، در مواردی، انتقاد ما به مذهب را موجه و قابل تحمل و یا بهتر است بگوییم مخالفت آنتاگونیستی با آن ندارند. اما زمانی که دامنه نقد ما به میراث فرهنگ ملی و به کلتور ملت شان رسید، آنگاه آن را عبور از خط قرمز دانسته و این اصلاً با منطق ایشان مطابقت ندارد. ایضاً در مواردی مذهبی های پوپولیست، نقد ما به سرمایه داری را از زاویه تحجرگرایی، سخت نمی گیرند؛ اما زمانی که ما مساله آزادی زن که با مذهب مانند آتش و باروت است، به میان می کشیم و از پاکسازی نرم ها، ارزش ها و آموزه های شریعت در جامعه صحبت می کنیم و تمام دستورها و مقدسات مذهبی را در جایگاه پلاتفورم زن ستیز نقد می کنیم، دیگر علیه آزادی زن، شمشیر از روی می بندند و جایی که نیرو داشته باشند (مانند شهر سواس ترکیه)، ساختمان عزیز نیسن را به آتش می کشند؛ مانند خمینی مرتجع علیه سلمان رشدی و آتیست ها فتوا صادر می کنند و یا مانند گله های حزب الله در شهرهای ایران (اصفهان...) به روی زنان به جرم محجبه نبودن، اسید می پاشند. این فاکتورها، بیانگر واقعیت های هستند که متاسفانه در حال حاضر و در این زمینه، جنبش آزادی زن نمی تواند روی هیچ نیرویی جز جنبش طبقه کارگر



مذهب و کلتور ملی، سلاح تعرض به زن

محمد جعفری

شما با هر ده نفر زنی که در ایران، افغانستان و کشورهای خاورمیانه در خصوص حقوق مدنی و شهروندی زنان صحبت کنید، هشت نفر از آنان از وضعیت ناراضی و به آن معترض هستند. این نارضایتی وسیع زمینه ها و سر چشمه عظیم جنبش آزادی و رهایی زن در منطقه است که باید ظرفیت ها، نقطه ضعف ها و موانع پیروزی آن را شناخت و از کانال های طبیعی، به آن خط و جهت داد، رادیکالیزه کرد و تا دست یافتن به اهداف بر حق زنان، آن را هدایت و حمایت کرد. من در این تفحص از ارائه آمار و ارقام قتل های ناموسی، خود سوزی ها، ضرب و شتم، کتک زدن ها و توهین و تبعیض جنسیتی به زنان، خودداری می کنم؛ به این خاطر متاسفانه آنها به بخشی از زندگی روزمره زنان در این جوامع تبدیل شده است و هر کدام از ما شاهد صدها مورد آن در سال هستیم.

موانع اصلی جنبش آزادی و رهایی زن

فرهنگ زن ستیز جامعه سرمایه داری امروز ایران، ترکیبی از سنت ها، کردارها، عرف و عادت مذهبی، مردسالاری، کلتور ملی و مقتضیات این نظام است که همچون طوق و زنجیرهای مرئی و نامرئی بر دست و پای جامعه برای آزادی زن، وحشتناک سنگینی می کند. فرهنگ مردسالاری امروز با تکیه بر مذهب و مذهب با تألیف دادن خود با فرهنگ ملی، همدیگر را تغذیه و تقویت می کنند و حکومت جمهوری اسلامی از محل این دو متولد شد. بقای این رژیم مدیون این تثلیث است، چون بدون چنگ انداختن به این تثلیث، ابدأ حریف جنبش آزادی زنان نمی شود. امروز در ایران، اصلی ترین سازمان دهندگان خشونت سیستماتیک علیه زنان، نهادهای حکومتی هستند که چه مستقیم بجرم مراعات نکردن شئونات اسلامی زنان را اعدام و سنگسار کرده و یا با رواج دادن این فرهنگ متعفن، غیره مستقیم چاقو و بنزین را بدست بستگان قربانیان داده تا آنان به نیابت از حکومت اسامی، خواهران، همسران و فرزندان خود را به طرز فجیع به قتل برسانند! در هر دو صورت، قاتل درجه یک قتل های ناموسی در ایران، خود جمهوری اسلامی است. با تثبیت حاکمیت آنها، فرهنگ اسلامی ضد زن به قوانین مملکت تبدیل شد و این یگ پدیده فاجعه بار علیه جامعه و خصوصاً زنان است. مسجد تولید کننده فرهنگ مردسالاری و سنگر یورش به حقوق زن و پرورشگاه لپمن ها است. کلام خدا تحکم و توهین به زن و نسخه فضا سازی علیه شخصت اوست که مقدم بر جمهوری اسلامی هم وجود داشته و در واقع نامبرده با تکیه بر این فرهنگ مسموم بود که توانست زنان را وادار به عقب نشینی کند. جمهوری اسلامی بدون وجود شبکه هایی از " گنجینه" میراث فرهنگی، شعائر ملی و ارزش های مذهبی، ابدأ حریف زنان آگاه ایران نمی شد. در بُعد تاریخی، بذر ستم بر زنان آنجا به زمین زندگی انسان کاشته شده که با وجود اینکه نیمی از جمعیت بشر مونث است، اما در همه ادیان خدا و تمام پیامبران نر هستند. در همه ادیان، ضمیر خدا و کلام خدا نرینه و تبلیغ و ترویج فرهنگ مردسالاری است. در همه ادیان نقش خالق و مخلوق مطلق و نابرابر است: پروردگار حکمران و انسان فرمانبردار. لذا نقد به صنعت مذهب و کلتور ملی، باید نقدی به همه این عناصر و این مفاهیم باشد.

تفاسیر متفاوت جنبش های متفاوت از علل ستم کشی زن

تعریف یکسان و عموم پسند از مفهوم فرهنگ ملی و مذهبی بعنوان سلاح و ابزارهای ستم بر زن- به دست دادن، کاری نسبتاً پیچیده است. از آنجائی که تبیین مفاهیم فرهنگ ملی بنابه ویژگی های آن، برای جنبش های اجتماعی متفاوت است، باید ما نقش مخرب کلتور ملی را نه در برداشت های فلسفی مکاتب مختلف از واژه ها و مفاهیم استعلایی، بلکه در زندگی واقعی زن به چه معنی است، رمز گشایی کنیم. چون در این زمین، حتی خیلی از مخالفین جمهوری اسلامی، طرفدار حفظ نظم موجود هستند و نقد ما به کلتور و چالش کردن فرهنگ ملی- مذهبی - مجاز را زیاده روی و در ذات خود نفی گرایانه می دانند. طرفداران کلتور ملی مدعیند که منتقدین فرهنگ ملی و مذهبی، همه پدیده های مثبت و تشکیل دهنده تاریخ و کلتور یک "ملت" را در هم ریخته اند. روند وقایع نگاری تاریخی که یک "ملت" از آن عبور کرده و به اینجا رسیده، یعنی تمام تجارب مثبت و هیچ دست آوردی فرهنگی را قبول دارند! آنان، با این وارونگی می خواهند علاوه بر عرصه های فلسفه، الاهیات شناسی و سیاست، از مدخل میراث ملی، ترانه و شعر،

کلتور نرینه جامعه موجود را حراست کنند. ما در این مبحث نشان خواهیم داد که این توصیف از ماهیت نقد ما به کلتور ملی، سیاست تردستی کردن امت مردسالار است تا به کمک آن، دامنه تأثیرگذاری نقد کمونیستی به فرهنگ زن ستیز موجود را کند کنند. بنابر این، انتقاد ما به سنت های صنعت مذهب، کردارها و مفاهیم فرهنگ ملی برای جنبش آزادی و برابری زن و مرد، هم در بُعد تاریخی و هم در جهان معاصر است؛ که مطلقاً محدود به جمهوری اسلامی نمی شود. هدف ما پاکسازی فرهنگ زن ستیز جامعه موجود در هر لباسی از بیخ و بنیان و انسانی کردن آن است. تقدیس کلتور ملی در این مورد مشخص، ارج گذاشتن به فرهنگ اوهام، تخیل، توهم و ادراک قبيله ای از زندگی زن است که دو هزار سال پیش خدا را در غار کشف کردند. ما تا جایی برای پدیده های به وقوع پیوسته تاریخی احترام و ارزش قائل هستیم، که نتایج حاصله از آن، مانع رفع تضادها و تناقضات و تبعیض های طبقاتی، جنسیتی و نژادی در جامعه نشود. در وقایع نگاری تاریخی و جایی که باید از آن نتیجه گرفت، ما جانبدار روندها و اقداماتی هستیم که جامعه را از پله ای به پله بالاتر تکامل داده و پیش برده است: یعنی تأیید روندهایی است که در مقابل نظم موجود تسلیم نمی شود، در برابر سلطه سر فرود نمی آورد و مدام محرک پیشرفت و تکامل جامعه از فزای به فاز بالاتر است. ما خواهان تداوم انتقاد به نارسایی های پراتیک انسان در هر مقیاس و تا جایی هستیم که دیگر تضاد طبقاتی باقی نماند تا علیه آن بود. آن گاه، مبارزه انسان با طبیعت و نه با یکدیگر خواهد بود. با این اوصاف، لایه ای از پیچندگی مساله حل شده که معانی نقد ما به کلتور ملی و خط باطلان کشید بر مولفه ها، مفاهیم و کنش و اندیشه های است که همیشه مانع رستاخیز مردمند، مانع تکامل و از این مرحله به سطحی بالاتر رفتن هستند. ما کشتار زنان و قتل های ناموسی در امروز را، نتیجه نمودها، نمایه ها و کردارهای تثلیث زن ستیز فرهنگ جاری می دانیم که معمولاً علاوه بر جمهوری اسلامی، توسط اپوزیسیون بورژوایی ملی-مذهبی هم در خلال حفظ میراث فرهنگی و معاشرت به مردم حقه می شود.

از این ها مشخص تر، ترجمه گفتمان نقد فرهنگ ملی مذهبی- مجاز، این نیست که باید روی هر تجربه و آزمون و پراتیک جامعه بشری در دوران های گذشته تا به امروز، خط بطلان کشید و یا مقلد آنها بود. ما نمود ها و وقایع تاریخی و هر اقدام اجتماعی را به عنوان فکت های مشخص در جایگاه خود آنها بررسی، تأیید یا رد می کنیم. همه رویدادهای تواریخ و کلتور بخودی خود نه منفی و نه مثبت ارزیابی کرده، بلکه، هر اقدام تاریخی و فرهنگی تا به مساله زن مربوط است، بر اساس نقشی که آنها در هر زمان ایفا کرده اند، تأیید یا رد می کنیم. ما همیشه از تاریخ و مورخ می پرسیم: کدام اقدام؟ (چه کلان چه کوچک)، در چه زمانی؟ برای چه کاری...؟ در پاسخ به این سنوالات، ما روش دیالکتیکی و ماتریالیستی انتخاب نموده و از این منظر به تاریخ و به جامعه می پردازیم. روندهای تشکیل دهنده تاریخ برای ما تنها تاج گذاری پادشاهان و لشکرکشی و جنگ ها صلیبی نیست، قیام برده ها علیه برده داری، مبارزه دهقان علیه فئودال و کارگر علیه سرمایه داری هم مد نظر است. طبعاً ما روند رنسانس در مقابل مدافعین حفظ نظام فئودالیستی و ستم کشی را، از جنس کار امروز خودمان ارزیابی می کنیم. یا هر مورد دیگری که اگر گرهی از معضل زندگی اجتماعی مردم در آن ایام باز کرده، عیناً از جنس کاری به حساب آورده که ما اکنون انجام می دهیم. متد ما، متدی انقلابی علیه مناسبات نابرابر بین انسان ها است، حال آنها در هر قالبی از جمله از خلال کلتور یا در هر زمانی که ارائه کنند، می باشد. ما به این خاطر منتقد سنت ها، کنش ها و کردارهای فرهنگ مذهبی، فئودالیستی و ناسیونالیستی هستیم، چون آنها در امروز تثلیثی بنام کلتور ملی تشکیل داده و همه آنها در تعارض و ضدیت با آزادی و رهایی زن قرار دارند.

تفاوت نقد کمونیستی با گلايه جنبش های دیگر از وضع زنان

هر جنبشی بنابه ماهیت طبقاتی آن، نحوه مخالفتش با آزادی و برابری زن و با مخالفان خود بطور کلی، بیان می کند. موافقت و مخالفت جنبش های ارتجاعی با برابری زن و مرد، در برخی موارد، مستقیم و سر راست نیست و حتی جاهایی به سفسطه بازی و وارونه سازی هم متوسل می شوند. بعکس، استراتژی ما برای رهایی زن، شفاف و بی پرده، یعنی آزادی بدون اگر و اما، بدون

مذهب و کلتور ...

و جنبش کمونیستی با اطمینان خاطر حساب باز کند. این انتخاب ما نیست که باید برای دفاع از آزادی زن دور جنبش دمکراسی خواهی خط کشید و به پندارهای ریش سفیدانه این جنبش برای زنان، وقعی نگذاشت. زمانی که قهرمانان آنان هیلاری کلینتون و برنده جایزه صلح نوبل شان انگ سان سو چی و شیرین عبادی است، دیگر از این جنبش آبی برای آزادی زن گرم نمی شود. کاشکی مدنیت را اینقدر تنزل نداده بودند، ای کاش لیبرالیسم و دمکراسی با مذهب ماماشات نمی کردند، ای کاش روند رنسانس و انقلاب کبیر فرانسه در مبارزه با مذهب توسط نظام سرمایه داری بسته نشده بود و کاشکی خرافات مذهبی همچون دوران بت پرستی و غارنشینی بشر به تاریخ پیوسته بود. اما چه کاری می توان کرد؟ این واقعیت های جنبش دمکراسی خواهی در امروز است!

جنبش دمکراسی خواهی و مساله آزادی زن

البته این نقد و بررسی بیشتر در مورد جایگاه فرهنگ و کلتور کشورهای اسلامزده ایران، کردستان و خاورمیانه برای جنبش آزادی زن است و مستقیماً به جنبش بین المللی دمکراسی خواهی و کشورهای دمکراتیک پرچمدار این جنبش، کم تر ربط دارد. اما از آنجایی که یک نقد و بررسی ریشه ای و عمیق به مذهب، مردسالاری و به ادبیات "چیپ" فرهنگ نرینه رایج در این جوامع، نمی توان بدون تعیین تکلیف با سازمان ها و گرایشات و مکاتب دمکراسی خواهی که نهایت آزدیخواهی شان رئیس جمهور شدن، نخست وزیر، پاپ، اذان گو و آیت الله شدن زن است، نقد جدی تلقی کرد، ما پای جنبش دمکراسی خواهی و نقد آن را به وسط کشیدیم. چون تا افق فمینیست ها، ان.جی. اوها و... به ستم کشی زن، از جنبش دمکراسی خواهی عبور نکرده، هرگز توانایی تغییر اساسی در وضعیت زن در این کشورها را نخواهند داشت. اگر چه مخالفت جنبش لیبرالیسم و دمکراسی با آزادی کامل زن با دشمنی حکومت های کشورهای اسلامزده با آن از لحاظی متفاوت و پیچیده تر است، اما باز نامبردگان در نهایت قصد تعیین تکلیف با تبعات مذهب و میراث فرهنگی "مردم" در حیات زنان در این جوامع ندارند و با حکومت های مذهبی (امثال طالبان) بزنز و ماماشات می کنند. با زبان مذهب از مذهب انتقاد می کنند و جنایت به وقوع پیوسته توسط حکومت ها و نیروهای مذهبی را سوء استفاده آنان از مذهب می نامند و نه ناشی از جوهر ذاتی خود صنعت مذهب. اگر آیت الله ها و آخوندها در منبر عربده کشیدند: "یا روسری یا توسری" و یا گفتند طبق کلام خدا و مذهب اسلام زن "کم عقل و ضعیفه است" و به این خاطر هم ردیف مرد نیست"، فعالین جنبش دمکراسی خواهی و فمینیست ها، ان.جی. اوها و... در "محضر" آنان به پت پت می افتند و سریعا، نمی گویند: خدا، مسیح ، محمد و اسلام شما غلط کردند این گونه به شخصیت زن توهین می کنند! اگر دمکراسی در مواردی با "تندروها" و تروریست جنبش اسلامی سیاسی خرده حسابی داشته، با خود صنعت مذهب تسویه حساب قاطع نکرده و با احترام به نهادهای مرکز تولید این فرهنگ تروریستی، یعنی به مسجد، کلیسا، پاپ و آیت الله ها، این خرده حسابی ها را تسویه می کند. دمکراسی حساب "تندروها " را از حساب سیستم مذهب جدا می داند؛ نسبیّت فرهنگی برای کشورهای اسلامزده را قبول دارد، در برابر ناسیونالیسم و فرهنگ ملی خود، سر تعظیم فرود می آورد و به این خاطر، از آن آبی برای جنبش آزادی و برابری واقعی زن گرم نمی شود. برای این که بتوان بدون تخفیف، بدون سازش با هر جنبشی و کلتوری که در سطح ماکسیمال دست رد به سینه مذهب و مردسالاری نمی زند تعیین تکلیف کرد؛ و در سطح کلان کاری برای آزادی زن انجام داد، باید ابتدا این جنبش ها را شناخت و پرچم مبارزه دروغین و نیم بند آنان برای آزادی زن در جایگاه ماماشات با تثلیث نامبرده افشاء نمود. محتمل بنظر نمی رسد بدون کوتاه کردن دست مذهب از زندگی خصوصی انسان و مبارزه (آنتاگونیستی) با خود صنعت مذهب، حریف اسلام سیاسی شد و کلاً فرهنگ مردسالاری را از جامعه پاکسازی کرد. جنبش آزادی زن، باید در این خصوص اینقدر روشن باشد تا با تبیین این حریفان ماماشاتجو با صنعت مذهب، تسویه حساب همه جانبه کند.

در مورد لیبرالیست ها در قرن بیستم، نباید این حقیقت را کتمان کرد که پیش کسوتان این جنبش مبارزه قابل تقدیری برای آزادی زن به پیش بردند. نقد امروز ما به ماماشات جنبش دمکراسی خواهی در قرن ۲۱، کم ارزش نشان دادن دست آوردهای مبارزات لیبرالیست ها در روند تاریخی نیست.

دمکراسی بر رقیبان خود پیروز شد، ولی برابری اقتصادی به ارمغان نیاورد

حداقل سی سال است که دمکراسی برحریفان خود پیروز شده، عرضه و بازار آزاد و تکنولوژی و همه امکانات بشر را در اختیار گرفته، ولی اینها برابری اقتصادی برای جامعه بخصوص برای

زنان به ارمغان نیاورده است. مردم محقند بپرسند که آیا نتیجه پیروزی دمکراسی و عقب نشینی جنبش کمونیستی در جهان چه حاصلی داشت؟ طی سی سال از عمر این جنبش، به اندازه صد سال، گرایش های مذهبی و سازمان های تروریستی زن ستیز پر و بال گرفتند! امروز جنبش اجتماعی اسلام سیاسی به مانند زمان عمر، علی، حسن و حسین و معاویه، سر مخالفان خود را با شمشر می زنند! در کشورهای اروپایی با تاریخ ۳۰۰ سال تمدن بورژوایی، هنوز از کودکان سوءاستفاده می کنند و بخاطر منافع حقیر فردی زنان را به قتل می رساند. بله البته یک بخش از این جنایت و افسون زدگی ها ناشی از ماهیت مذهب اسلام است، ولی بخش دیگر آن، ناشی از بن بست و بی افقی و استیصال جنبش بین المللی دمکراسی خواهی است که مردم هنوز با انواع بیماری های روحی روانی، معضلات قدیم و جدید دست به گریبان هستند. وقتی متفکرین جنبش دمکراسی خواهی، فرهنگ و تمدن را با تبار و قوم تعریف کرده و مدعی هستند هر ملتی فرهنگ و کلتور ملت خود را دارد و ملتی که دارای فرهنگ و کلتور متمایز خود نباشد، بی هویت است. به موجب افق دمکراسی، جامعه نمی تواند حول یک آرمان بزرگ بسیج شود. این تزها دعوت از مردم برای رجعت به مذهب محمد، عمر، علی، حسن و حسین است. بی افقی دمکراسی چنان روند تجدد را فلج کرده که مردم در قلب اروپا به چادر، مقنعه و برقه برگشتند و از این لحاظ جامعه در جا می زند. دولت فرانسه اعلام کرد از ۱۹۵۰ تا سال ۲۰۰۰، حدود ۲۰۰ هزار کودک در کلیساهای این کشور آزار جنسی دیده اند. به این دلیل باید درب اتاق فکری جنبش دمکراسی خواهی و کلیساها را به بست. دمکراسی در افغانستان، در عراق، در سوریه و... گند به بار آورد و داعش، حشد الشعبی، طالبان و... آفرید و به جان جامعه انداخته و به ماندگاری حکومت اسدها کمک شایانی کرد. چیزی که الان در بن بست است، بن بست جنبش دمکراسی طلبی و نظام مبتنی بر دمکراسی است. دمکراسی نشان داده که پاسخی عادلانه نه تنها به سنوالات واقعی جامعه امروز ندارد، بلکه حتی بخشاً از جواب به سوالاتی که قبل از انقلاب شوروی برای بشر مطرح بود، عاجز است. از طرفی مردم نمی توانند در خلا زندگی کنند و از طرفی دیگر، همه ما شاهد هستیم همین که دمکراسی پیروز شد، چگونه اعتراض ها به جلد تبار، قبایل و هویت ملی- مذهبی عقب گرد کردند. عدم حضور یک جنبش جهان شمول در وضعیت امروز، آن روی دیگر سکه بی پاسخی و استیصال دمکراسی در قبال هویت واحد انسانی و جهان شمول به جامعه امروز است که این همه سازمان های تروریستی و مذهبی سر بر آورده اند. اینها نشانه های ناتوانی و استیصال ماهوی و هویتی جنبش دمکراسی طلبی است. وقتی دمکراسی هویت زن را به عروسک "باربی" تنزل داده است، در قلب اروپا زن برای کسب هویت به زیر برقه، چادر و پوشش مذهبی پناه می برد. همین که بلوک شرق (چیزی که اسم کمونیسم روی آن گذاشته بودند)، شکست خورد، هر گروه در فکر چاپیدن بخشی های ضعیف تر مردم (خودی) است و در بهترین حالت، دست به کلاه خود گرفته اند. واقعاً در صورت نبود یک جنبش جهان شمول که از نظر من جنبش کمونیستی طبقه کارگر است، مردم به سوی فرهنگ های مذهبی، محلی و کلتور می شتابند، تا این خلاء بی هویتی و افسون زدگی که دمکراسی به بار آورده، پر نمایند.

البته این یک واقعیت تلخ است که دمکراسی تا به امروز توانسته به ایده ها و آرمان های بزرگ و انقلابی مردم برای تغییر وضعیت از پایه و در سطح ماکرو، عقب نشینی کند و اغلب مردم بجای اینکه به تحولات بنیادین بزرگ فکر کنند، در فکر رتق و فتق سوژه های در چارچوب این نظام و بخشاً محصول پیروزی دمکراسی بر "کمونیسم" است، هستند. این یک واقعیت تلخ است که امروز یک جنبش جهان شمول در دسترس مبارزات مردم نیازمند تغییر و تحول نیست که به نیازهای مادی و معنوی آنان در سطح ماکرو پاسخ جهان شمول و عادلانه بدهد. در سایه مجاهدت های جنبش دمکراسی خواهی، اکثریت مردم جهان به انقلاب کارگری در آینده نزدیک خیلی خوشبین نیستند. و این یعنی منابع سر در گمی.

خلاصه: ما بدون نقد دو سوی این ماجراها، نمی توانیم به جنبش آزادی زن نیروی کافی بدهیم. بدون نقد دو سوی این ماجراها پروسه اتحاد ریشه دار انسان های نیازمند تحول کند می شود. جنبش کمونیستی بدون نقد این بی افقی ها و این افسون زدگی ها، یک طرفه نمی توان به جنگ محلی گری و سکتاریسم و خرافات مذهبی "مردم" و نابرابری زن و مرد برود. تنها با تکیه بر تمدن، دیدگاه های عمیقاً انسانی و افق جهان شمول بجای هویت های محدود محلی، قشری و مذهبی و عقب مانده است که می توان به نقد کلتور ضد زن رفت. در زمانی دوردست، بد بختی جامعه و ستم کشی زن را ناشی از عدم آگاهی، بی سوادی، نبود روزنامه، عدم توسعه صنعت و تکنولوژی و کمبود اطلاع رسانی می دانستند. اما الان این موانع برطرف شده است. جهان در اوج پیشرفت تکنولوژی قرار دارد؛ ولی هنوز شاهد دست مزد نابرابر زنان با مردان، ظلم بر زن، بی رحمی، عقب افتادگی فرهنگی حتی در کشورهای دمکراتیک پرچمدار این جنبش، هستیم. دمکراسی زن را از خانه

بیرون آورده، اما در خیابان ول کرده است. هنوز روزمره شاهد قتل مردم سیاه پوست و زنان نه تنها به دست باندهای تباهکار، بلکه بدست پلیس محافظ دمکراسی هستیم. پیروزی دمکراسی رقابت بین کشورهای امپریالیستی با هم از بین نبرده، تنها از شکل "جنگ سرد" به فرم جدید عوض نموده و هنوز رقابت تولید سلاح های هسته ای، تهدید جنگ های هسته ای و آواره گی میلیون ها نفر بر سر جهان آویزان است. این فاکتورها هستند که نویسنده را به این فکر فرود برده که باید خرافات مذهبی و کلتور ملی را توام با توهم به دمکراسی اینقدر نقد کرد، تا مردم به دومی هیچ توهمی نداشته و اولی را هم کنار بگذارند. منطق مبارزه حکم می کند تا زنان تلاش خود را برای تغییر به بسترهای پایه ای و ظرف های تضمین کننده و روش های اصلی اتحاد انسان ها در سطح کلان وصل کنند. بله بالقوه انسان می تواند به این وضعیت مشقت بار پایان بدهد و هیچ ظلم و ستمی ابدی نیست، لیکن انسان هایی می توانند بالفعل به این وضعیت پایان بدهند که خود دارای افق، اراده و پرچم و ظروف واقعی این تحول ریشه ای باشند. در این زمینه ها، من هر چه می اندیشم، اندیشه هایم سر از کمونیسم کارگری در می آورد. این جنبش جهان شمول، دارای ظرفیت بسیج توده های کارگر و هر انسانی که به این تحولات نیاز دارند می باشد. این جنبشی منتقد هر نوع نابرابری، پویا، جستجوگر و ناپیستا است. و ما از این منظر به جنبش دمکراسی خواهی و فرهنگ ملی مذهبی انتقاد داریم. جنبش آزادی زن باید این را قبول کند که دمکراسی جواب متفاوتی از سرمایه داری به وی و به طبقه کارگر ندارد، دمکراسی چیزی جز روبنای سیاسی حاکمیت سرمایه در سیستم پارلمانی و در کشورهای غربی نیست.

اصلی بعنوان برابری اقتصادی انسان ها در دمکراسی موجود نیست

کشورهای دمکراتیک با کمک دست آوردهای بشر در زمینه علوم پزشکی، در عرض یک سال، توانستند داری ضد ویروس کرونا را کشف کنند، چون این بیماری طبقه بورژوا را هم در معرض خطر قرار می دهد. اگر ویروس کرونا، تنها مختص کارگران بود و غیر از انسان کارگر کسی دیگر با آن مبتلا نمی شد، یا فرضاً اگر کارگران در شهرهای مجزا از بقیه زندگی می کردند، سال ها طول می کشید تا داری ضد ویروس کرونا را کشف کنند و به بازار عرضه نمایند. تازه آنگاه- معالجه انسان کارگر را نه به دلیل این که وی با انسان بورژوا متساوی الحقوق است و باید سلامتی او را از این لحاظ تضمین کرد و معالجه وی را در دستور گذاشت، خیر، بلکه معامله گرانه بخاطر تضمین نیروی کار کافی برای چرخ تولید جامعه سرمایه داری بود تا اقتصاد سرمایه داری بچرخد. یعنی همچون اینکه ماشین ها را به همین منظور به پیشن مکانیک برای تعمیر می برند. واقعیت این است که دمکراسی با تأنید نظام سرمایه داری، ظرفیت های انسان برای توسعه هر چه بیشتر علم و دانش بشری، حتی در مورد مشخص علم پزشکی را محدود و مقید به الزامات بازار، سود و ضرر یک طبقه معین (بورژوا) کرده و از منظر دلسوزی برای علم هم شده، رضایت دادن به این وضعیت، خیانت به پروسه تکامل علوم است. پس بموجب آن، آزادی انسان در دمکراسی نیم بند، سطحی و تابع سود و زیان بازار است و به این خاطر، دمکراسی با آزادی تفاوت ماهوی دارد. مشخص تر از این ها، اگر در ماهیت دمکراسی بود تا داری برابری کامل اقتصادی و به تبع آن برابری کامل زن و مرد کشف کند، قطعاً تا اکنون آن را صادر کرده بود. اما دمکراسی داری بیماری نابرابری اقتصادی انسان کارگر صادر نمی کند، چون ابتدا آن را ندارد. تأمین برابری اقتصادی همه مردم از اصول و پرنسیپ های جنبش دمکراسی خواهی نیست. چون نابرابری اقتصادی جمعیت کم و بیش نیمه بشر یعنی طبقه کارگر را مبتلا و از پا در می آورد و نه کل نوع بشر از جمله بورژوا را. نابرابری اقتصادی و وجود شرایطی که کسانی کار کنند و کسانی نیروی کار خریداری نمایند، یکی از ارکان اصول دمکراسی است. لذا برای برابری اقتصادی، جامعه به یک انقلاب عظیم اجتماعی و سلبی احتیاج دارد که در این روند، پرچم دمکراسی خواهی، تنها وسیلهٔ بازدارنده طبقه بورژوا جهت جلوگیری از وقوع آن تحول بنیادین است.

زهرای زهرا محمدی

در حاشیه زندانی شدن زهرا محمدی و یک نامه

مظفر محمدی

اخیرا زهرا محمدی از فعالین انجمن نوژین که آموزش زبان مادری یکی از فعالیت‌های این نهاد است، توسط رژیم روانه زندان شد. زهرا و زهراها اولین و آخرین قربانیان سرکوب جمهوری اسلامی نیستند. بحث من در باره جنایات رژیم نیست که همه از بزرگ و کوچک و زن و مرد و حتی خود اعوان و انصار رژیم با آن آشنا هستند و دسته ای شان پشیمان و خجل اند و دسته ای هم این را تنها راه و راز بقا می دانند.

اما این یادداشت به گوشه ای از جامعه نگاه می کند که باورهایی در صفوف جنبش های اجتماعی حضور دارد و عمل می کند. آن هم پوشاندن لباس قومی و مذهبی و عرفی و سنت هایی است بر قامت جنبش.

در کلیدی دیدم تعدادی از دوستان زهرا او را در مسیر زندان بدرقه کردند. (صرفنظر از سنت و بدعت بدرقه به زندان!) اما در حاشیه آن، مسائلی در مدیای اجتماعی مطرح شد که روشن شدن آن برای جنبش آزادیخواهی و برابری طلبانه لازم است.

بخشی گفتند: ناسیونالیست های کرد چرا برای زهرا جمع می شوند و از او تعریف و تمجید می کنند ولی در باره مرگ تدریجی و تحمیلی بکناش آبتین از جانب رژیم، ساکت اند و چیزی نمی گویند...! گفتند این ناسیونالیسم کرد است که میخواهد مبارزات و اعتراضات اجتماعی را به بهانه قومگرایی از هم جدا کند. گفتند آموزش زبان مادری یک اقدام ناسیونالیستی است و ...

من میخوام در اینجا دو موضوع را از هم تفکیک کنم.

اولا جمع شدن دوستان زهرا و حمایت از او و یا آموزش زبان مادری الزاما کسی را ناسیونالیست نمی کند. اگر خانواده هایی می خواهند فرزندانشان زبان کردی را به معنای نوشتن و خواندن بیاموزند هیچ ایرادی ندارد. و اگر رژیم آموزش زبان مادری را در مدارس ممنوع کرده است، خود بخشی از ستمی است که بورژوازی حاکم و بالادست به بخشی از مردم روا داشته است. نتیجه اش این است که آموزش زبان مادری از جانب زهراها جرم محسوب شود. بنا براین تا اینجا دفاع از این آموزش و آموزش دهندگان امر واقعی و قابل قبولی است.

دوما- و اما نگرانی از تقسیم جامعه به اقوام و ملیت ها و زبان ها و فرهنگ و دین های مختلف هم خود یک امر واقعی است. تا آنجا که به جنبش های اجتماعی در ایران بر می گردد، فعالین و رهبران این جنبش ها در میان طبقه کارگر، معلمان، زنان، جوانان و اقشار زحمتکش باید به این واقعیت آشنا و نسبت به آن هشیار باشند. ما بویژه در کردستان شاهد چنین واقعیتی هستیم. دلیلش هم از طرفی ستم ملی و سرکوبی است که بورژوازی حاکم ایران به مردم کردستان تحمیل کرده است و از طرف دیگر وجود جنبش ناسیونالیستی و قومگرایی است که احزاب خود را دارد و ستم ملی را بهانه ی قومی و ملی کردن جنبش اعتراضی و مبارزه مردم کردستان برای آزادی و رفاه، قرار داده اند. این احزاب، ناسیونالیسم و کردایتی را در خدمت رسیدن به اهداف خود که شرکت در قدرت و ثروت است می خواهند...

برای مثال اگر همین امروز جمهوری اسلامی احزاب کردایتی را بپذیرد آن ها برای شریک شدن در قدرت و ثروتی بهر اندازه رژیم به آنها اعطا کند، حاضر و آماده اند و حتی آن را پیروزی مردم کردستان می نامند. پذیرفتن احزاب ناسیونالیست از جانب جمهوری اسلامی شاید برای آن ها پیروزی باشد، اما برای مردم کردستان مطلقا منفعتی ندارد. جابجایی احزاب ناسیونالیست با نهادهای دولتی رژیم در کردستان مانند استانداری ها، شهرداری ها، ادارات و بانک ها و سازمان های نظامی و اطلاعاتی و جاسوسی، به معنای پیروزی مردم نیست. سپردن نگاه های اقتصادی و دارایی های کردستان به احزاب ناسیونالیست هم به معنای رفاه و خوشبختی مردم کردستان نیست. این یک ادعا نیست. تجربه حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق این واقعیت را به ما نشان می دهد.

خالد عزیز ی یکی از روسای احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران آشکارا و بی پرده اعلام کرده است که، "بگذار کورد به دست کورد اعدام شود!" تنها همین یک فقره اعلام شرم آور برای مردم آگاه کردستان کافی است تا همه داستان را تا آخر بخوانند! یعنی اگر فردا زهرا نامی بیاید و بگوید زن و مرد باید برابر باشند، پلیس خالد عزیزی های ناسیونالیست او را به زندان می اندازد. چرا که از نظر این احزاب مشکل مردم کردستان برابری زن و مرد نیست، مشکل شان نبود حاکمیت کوردی است. بگذار آقایان احزاب

کردایتی بیایند و حکومت کنند و این به معنای پیروزی است، نه آزادی و رفاه و سعادت و عدالت و خوشبختی مردم و نه برابری زن و مرد...

بنا بر این حساب احزاب ناسیونالیست کورد از منفعت و آزادی و رفاه و عدالت و برابری زن و مرد جدا است. این مخاطره را هر انسان زن و مرد آگاهی در کردستان باید بداند و در مقابلش بایستد. شناخت دوست از دشمن در جنبش های اجتماعی و حتی تلاش های فردی حیاتی است. ما باید لباس ریاکارانه ی دوستان دروغین مردم را از تن شان کنده و اهداف قدرت طلبانه شان را آشکار کنیم. از نظر من دشمنی ناسیونالیسم کرد با آزادی و رفاه و برابری و حرمت انسان دست کمی از دشمن بزرگ تر مردم ایران یعنی جمهوری اسلامی ندارد. ما اگر هشیار نباشیم از "خودی" ها همانقدر می خوریم که از "غیر خودی" ها. این را مردم کردستان عراق با پوست و گوشت و استخوان لمس و تجربه کرده اند!

در ادامه این حرف ها، اخیرا دیالوگ کوتاهی با یکی از دوستان ناسیولیست که او هم کاری مشابه کار های زهرا دارد، داشتم و مشروح آن را در نامه ای برایش فرستادم که در اینجا می آورم. مخاطب من در این نامه فقط یک نفر نیست بلکه همه ی انسانهای زن و مردی است که فکر می کنند ناسیونالیسم و کردایتی راه نجات است و کم نبوده و نیستند قربانیان این باور که خوراکی است احزاب ناسیونالیستی به خوردشان داده است...

عین نامه:

دوست عزیز! این روزا کمپینی از شما و دوستانون در باره تقدیس زبان کردی در سوسیال مدیا دیدم.

از نظر من آموختن زبان مادری بخودی خود هیچ ایرادی ندارد، همانطوری که بعضی خانواده ها فرزندانشان را به کلاسهای آموزش زبان انگلیسی یا فرانسوی و غیره می فرستند. اما تقدیس یک زبان بعنوان برتری آن به دیگر زبان ها بخصوص در کشوری ۸۵ میلیونی که بیش از ۷۰ میلیونش به زبان فارسی حرف می زنند، هیچی نیست جز کوتاه بینی و تقدیس ناسیونالیسم و قوم گرایی...

برای لباس هم همین موضوع صدق می کند. یک خواننده ای زن د رکردستان عراق با افتخار می گفت، من فقط با لباس کردی آواز می خوانم! تا اینجا هیچ ایرادی نیست. هر لباسی که دلت می خواهد بپوش و با هر لباسی که دوست داری آواز بخوان. ولی همین خواننده در ادامه اش می گوید کسانی که لباس کردی نمی پوشند از فرهنگ و سنت و آداب و رسوم کردایتی بریده اند...

بگذار صریح بهتون بگم که در مورد کمپین شما و دوستانان در تقدیس زبان کردی، متأسف شدم. میدونم مساله کردایه تی و ناسیونالیسم صاحبان زیادی داره ولی چرا در مورد شما متأسفم، برای اینکه اولاً تو و دوستات زن هستین و از خانواده کارگر و زحمتکش...

در مورد اول یعنی زن بودن، تو باید بهتر از هر کس بدونی که مردسالاری و ضدیت با برابری زن و مرد، خشونت علیه زنان، کشتن زن، ناموس پرستی و غیره اخلاقیات گنبدیده ی سنت ناسیونالیسم و قومگراییه چه در کردستان چه خوزستان و بلوچستان و آذربایجان یا افغانستان و هر جا. سنی گری هم که شعبه دیگر اسلامه، قبل از هر چیز ضد زنه. لازم نیست من بگم خودت خوندی حتما که شریعت چه در سنی گری و چه شیعه و غیره، با برابری زن و مرد سازگار نیست و ضد اونه.

کافی‌ه زن باشی تا بفهمی که برابری زن و مرد با مردسالاری و ناموس پرستی و خشونت علیه زنان که در تارو پود فرهنگ ناسیونالیسم کرد تنیده است، در تناقض است. مساله کرد بودن و به زبان کردی حرف زدن نیست. منم در کردستان بدنیا اومدم و کردی حرف می زنم اما با فرهنگ و سنت و اخلاقیات و مردسالاری و ناموس پرستی ضد زن بیگانه ام. برابری زن و مرد مساله ای جهانیه و ما خودمان را متعلق به این جهان بزرگ میدانیم که زن و مرد توش برابر باشند.

در مورد دوم یعنی از خانواده کارگری هم باید بگم:

اگر سرمایه دار و پولدار و ملک دار کرد و احزاب مربوطه شان از سنت و فرهنگ و اخلاقیات ملی و قومی حرف بزنن، این به نفعشونه و ماهیتشان همینه. ملی گرایی و قومگیری و مذهب و مردسالاری از پایه های نظام سرمایه دارانه است چه در سطح

کمونیست۲۵۸

مطلی و چه سراسری. و بورژوازی کرد همه ی این ها را در خدمت منفعت خود لازم داره.

اما قومی گری و فرقه گرایی و مذهب با منفعت کارگر و زحمتکش و محرومان بیگانه است. این ها هیچکدام سنت و فرهنگ و اخلاقیات ما نیست. قومگرایی هر کجا باشه، مانع آزادی و برابری و جامعه ی آزاد و برابره که در آن طبقات نباشند. اکثریت کار نکنن و اقلیتی مفتخور بخورن... فکر نمی کنم برای یه کارگر یا از خانواده ی زحمتکشی عقل بالایی لازم باشه تا اینو بفهمه. می فهمه چون تبعیض و نابرابری را با پوست و گوشت و استخوان لمس می کنه. کافی‌ه بورژوا و سرمایه دار و ملک دار نباشی و کارگر و یا از خانواده کارگر و زحمتکش باشی تا بفهمی که منفعت تو با منفعت سرمایه دار و ملک دار و بورژوا ی کرد یکی نیست. و این جامعه طبقاتی فقط خاص کردستان نیست در همه ی جهان اینطوره. و ما در این دنیا خود را متعلق به بخشی از آن یعنی طبقه ای به نام کارگر و زحمتکش و محروم میدونیم که برده مزدی سرمایه داران هستند.

حرف من بر سر انسانیت است. بر سر انسان است. انسان اوله. و انسان ها بنا به منافع شان در دنیای نابرابر امروز به دو دسته، به دو طبقه تقسیم شده اند. اقلیتی در این جهان نابرابر اکثریت انسان های جوامع بشری را به انقیاد خود به بردگی مزدی و به فقر و گرسنگی محکوم کرده اند.

ولی متأسفانه وقتی با یه ناسیونالیست این حرفا رو میزنی اولین حرفش اینه: " ملت من مظلوم تره." میگن: "اول باید ملت خودم را نجات بدم!" و این برای یه زن و برای یک کارگر خودفربیی و اتوپی ای به غایت دردناکه. من در استنثار و فقر و ظلم و ستم و کشتار و زندان و غیره در ایران تفاوتی بین کرد و ترک و لر و بلوچ و فارس و عرب نمی بینم. بعلاوه، این ملت ها خود یک دست نیستند. هر ملت و قومی به سرمایه دار و کارگر و به ثروتمند و فقیر تقسیم شده است. در میان هر ملت و قومی کارگراش و زحمتکشانش و زنانش توسط سرمایه داران و مردسالاران و ناموس پرستان خودی استنثار و تحت ستم و خشونت قرار دارند. همه ی شرکت ها و تجارت و املاک و غیره در کردستان دست سرمایه داران کرد است. آنها را نگاه کن و کارگران و زحمتکشان را هم نگاه کن. و زنان را هم نگاه کن!

برای طبقه کارگر و زحمتکشان و محرومان و زنان تحت ستم و نابرابری، مهم ترین و اولی ترین مساله و منفعتشان رهایی و برابری و حفظ حرمت انسانی شان است. "اول کرد هستم بعد کارگر"، " اول کرد هستم بعد سرمایه دار"، "اول کرد هستم بعد زن"...، کلاه گشادیه که صاحبان ثروت و قدرت بر سر کارگران و زحمتکشان و زنان می گذارند، تا در یک رقابت قومی و ملی با دیگر هم منفعتپیشان و صاحبان ثروت و قدرت در سطح سراسری سهم بیشتری داشته باشند. کردستان عراق را نگاه کن. ۳۰ ساله ازاده و ستم ملی و قومی نداره. ولی کارگرش را نگاه کن. زنش را نگاه کن و سرمایه دارش را نگاه کن...کارگر و زن و زحمتکش در رژیم قبلی که ستم ملی روا می داشت، خوشبخت تر بودن و مرفه تر. باور کن. از خودشون بپرس.

گفتم متأسفم چون آن اندازه انرژی که تو صرف می کنی متأسفانه جای بدی صرف میشه. و چقد حیفه . و باز متأسفانه تو تنها نیستی و خیلی از صاحبان تفکر ملی و قومی هستن که اسیر این خرافات قومی و مذهبی اند و کاریشون نمیشه کرد. آدمای متعصبی که وقتی باشون حرف میزنی شمشیر را از رو بستن و حاضرن در پیشگاه مقدس کردایه تی سرتو بپرن.

تعصب و وابستگی به ملت، قوم، طایفه، عشیره، زبان، لباس و فرهنگ و سنت و موزیک و رقص و غیره در هر جای این دنیا مثل سمه برای انسان. از انسان شخصیتی کور و کر و متعصب و دشمن دیگران میسازه...در یوگسلاوی که مردمانش چند دهه با هم زندگی کرده بودند، با پاشیدن سم قومگرایی و مذهبی کاری کردن که یک مرد صرب شکم زن حامله بوسنیایی را پاره کرد. حتی آگه اون زن خواهر خودش بوده باشه... و الان قوم پرستان کرد ما هم دارند با این سنت و فرهنگ کار می کنند و مردم را بار میارن.

می بینی که یهو زبان کردی مقدس میشه. و فارسی یا عربی یا انگلیسی حرف زدن قبیح و زشت و گناه و جرم میشه. زن فارس زبان عینهو اون زن بوسناییه براشون. و شیعه عینهو اون کرواتیه که مذهب بوسنیایی نداره...

چرا لباس کردی زنان یهو مقدس میشه؟ لباسی که همان پوشش اسلامیه حالا گیریم از نوع سنی و کردی اش. حتی بدتر از مانتوی اسلامی . هنوز مانتو قابل تحمل تر از پیراهن گشاد کردیه که با لچکش از سر تا نوک پا را می پوشونه . چرا این لباس هم مثل زبان کردی مقدس شد؟ یعنی چند میلیارد انسان این کره خاکی که همه یه جور لباس و کت و شلوار می پوشن نمی فهمن؟ لباسی که به هیچ ملت و قوم و قبیله ای مربوط و وابسته نیست. من نه مخالف زبان کردی ام و نه لباسش. من با دوستای کرد زبانم کردی حرف می زنم و تا زمانی که از روستا برای تحصیل به شهر اومدم ←

در حاشیه زندانی شدن ...

لباس کردی می پوشیدم. دوره مبارزه مسلحانه هم لباس کردی داشتیم. ولی این بخودی خود من و دوستاتم را ناسیونالیست نکرد. لباس و زبان هویت مان نشد. آزادی، برابری و انسانیت صرفنظر از قوم و ملت و زبان و ... هویت ما شد. حتی الان می بینی مبارزان کردستان سوریه لباس نظامی مدل امریکایی می پوشند...

الان همراهان شما برای بچه ها در مدارس کردستان شعار لباس مقدس کردی میدن و حجاب کردی برای دختران بجای مانتو!!

آره دوست من! تعصب به دین، به ملیت و قومیت، به زبان و لباس و فرهنگ و غیره مثل سمه. و بدبختانه تو این دنیا با این تعصب راحت میشه آدمای ساده را تربیت کرد و از اونا آدمای متعصب درست کرد. و شما و دوستانتون متأسفانه این کار آسون را انتخاب کردین. کار آسون اما مضر! چون در این دنیای کثیف، آزادیخواهی و برابری طلبی و انساندوستی فارغ از دین و مذهب و ملیت و قومیت ولباس و زبان و فرهنگ، انگار کار سختی شده. و سنت شما این کار را برای ما سخت کرده. اگر بخواهی انساندوست بار بیاری باید اول اون تعصبات کور و عقیمانه را ازش بگیری و این کار ما را بطور مضاعفی سخت می کنه. تا بخام پدرم را انسان برابری طلبی بکنم باید قانعش کنم که کردایه تی تو و مطصفی هجری و عبدالله مهتدی و رییس پژاک، یکیه. پدرم هم به کرد بودن افتخار می کرد و سخت بود حالیش کنم که بابا جان ما فقط یه ماده گاو شیرده داریم برای ۶ نفر اعضای خانواده مون و کردایه تی تو دردی از گرسنگی ما را درمان نمی کنه. خانواده ی دوست من که همکلاسی دانشگاه بود و اهل دماوند و مثلا " فارس و شیعه"، هم مثل ما فقیر بودن. به پدرم می گفتم می بینی حمید هم از ما است. پس فرقی نمی کنه فارس باشی یا کرد، شیعه باشی یا سنی. مهم اینه که ما از یک جنس و یک طبقه و قشر فقیر و ندار هستیم. و درد ما یکیه. نه فارس بودن برای او افتخاره و نه کرد بودن برای تو...

پدرم در فقیری و با شعار و افتخار کردایه تی مرد و چقد متأسفم که کاش با افتخار انسان بودن و برابر بودن انسانهای زحمتکش و کارگر و فقیر و ندار می مرد. و من پسرش میخام وقتی مردم روی سنگ قبرم بنویسن، این یه انسان برابری طلب بود و عضو طبقه کارگر و ندارها و محرومان و تعصبات و وابستگی های ملی و قومی و دینی و زبان و نژاد و فرهنگ و غیره را مضر بحال بشریت میدونست!

ما برای دنیایی می جنگیم که انسان ها توش برابر باشن صرفنظر از ملیت و قومیت و نژاد و زبان و غیره. جامعه انسانهای برابر و آزاد از هر گونه سنت و فرهنگ و اخلاقیات ارتجاعی و خرافاتی که سرمایه داران و روشنفکران و مبلغین و آخوندها و ملاهایشان به خورد مردم می دهند. امیدوارم تو را هم یه روز در این صف ببینم و انرژی و استعداد و توانت را در راه آزادی و رهایی و برابری انسان صرف کنی. و اینجاس که تنه مان به تنه هم میخوره ... کاش امثال تو در کردستان صفی از زنان سوسیالیست و برابری طلب تشکیل می دادین و آزادیخواهی و برابری انسان را فدای قومگرایی و سنی گری و کردایه تی نمی کردین! و این امروز در ایران و کردستان زنان و دختران آزادیخواه و برابری طلب این ارزو را به واقعیت تبدیل کرده اند!

بذار اینجا بهت بگم که من این حرفا را به این خاطر نمی زنم بلکه با من تو یه حزب اسم بنویسی. من نه با تو و نه هیچکس معامله نمی کنم. دوستان من بیرون از حزبم کم نیستند. دغدغه من اینه که انسان هایی هر چه بیشتر و به وسعت جامعه ایران آزادیخواه و برابری طلب باشند. فارغ از تعصب کور ملی و قومی و زبان و لباس و فرهنگ و خرافات. و همین انسان های آگاه کارگر و زحمتکش و زن و جوان و معلم و بازنشسته، حزبشان را هم پیدا می کنند!

تلاش من اینه که این دیالوگ بین ما کمکی باشه که تو همه کسانی که مثل تو هستند دور و نزدیک از این دنیای کوچک و تنگ و متعصب ملی و قومی بباین بیرون و دنیا را بزرگ تر ببینن. باور کن نجات کارگر و زحمتکش و زن و جوان ساکن کردستان به نجات طبقه کارگر ایران و زن و جوان و معلم و زحمتکش کل جامعه بستگی داره. وگرنه ناسیونالیست ها ، کردستان را به جهنمی تبدیل خواهند کرد که تنها یک نمونه اش کردستان عراقه. یوگسلاوی سابق و افغانستان و غیره نمونه های دیگرش هستند.

اگر امثال من و تو در کردستان از کارگر و زحمتکش و زن و جوان نتوانیم صفی ببندیم باور کن کردستان در تحولات بعد از رقتن این رژیم به میدان جنگ دمکرات ها و پژاک و زحمتکشان و خبات و سلفی ها و غیره تبدیل میشه. بهت قول میدم اینا سر قدرت و ثروت با هم می جنگن و هر کدام دولتی پشتشان هست. از بارزانی و عربستان پشت دمکرات ها تا پ ک ک و بقابای جمهوری اسلامی پشت پژاک و زحمتکشان و سلفی ها و غیره. امیدوارم تو اون روز را نبینی. ولی باید بگم، بخشی از جامعه ما که متأسفانه تو هم امروز در صف شان هستی، سربازان این صف و طیف قومی و

ناسیونالیستی هستن و کارگران و زحمتکشان و زنان کردستان که کردایه تی هم نکرده باشن اما زیر پای اونا له میشن.

میدونی از اونور هم جمهوری اسلامی در حمله نظامی به کردستان برای بسیج افکار عمومی مردم ایران می گفت، کردها و سنی ها آدم سر می برند. هنوز هم فیلم هایی ساخته و می سازند که گویا مبارزه مسلحانه علیه تعرض رژیم به کردستان به معنای کردایتی و سنی گری و دشمنی با فارس ها و شیعه ها بوده هست. در نتیجه به خودش حق داد از هوا و زمین بر سر مردم کردستان بمب و فشنگ بیاره و آزادیخواهی و برابری طلبی ما را سرکوب کنه. و ازاینور هم کردایتی احزاب ناسیونالیست به آنها خوراک تبلیغاتی میده و آب را به اسباب اونا می ریزه.

شک نکنید که در حکومت کردهای دمکرات و پژاک و زحمتکشان و خبات و سلفی ها و مفتی چی ها که همه از یک جنسند؛ نه کارگر کرد نانی در سفره اش خواهد بود و نه زن کرد روی خوشبختی و برابری را می بینه... این را من قاطعانه بهش باور دارم و تمام تلاش ما باید این باشه که به کمک انسانهای آزادیخواه و برابری طلب کمونیست و غیر کمونیست نگذاریم این اتفاق بیفته.

در آخر میخام دو نمونه از این ادعا که گویا ناسیونالیسم و کردایتی خوب و بد داره برات تعریف کنم. قبلش بگم که این مثل کسانیه که میگن مذهب خوب و بد داره...

- از کسانی از طیف شما می شنوم که میگن ما به احزاب کردی باور نداریم و قبولشون نداریم و کردایه تی ما با اونا فرق داره. این خود فریبی محضه. پدر من که آدم شریفی بود همانقد کرد بود که قاسملو. کردایه تی کردایه تیه، فرقی ندارن. یکی خوب و دیگری بد نیست. گویا اون که خوبه حکومت مردم میخاد و اون که بده حکومت احزابشان. در کردستان کسی که حکومت مردم میخاد باید این مردم را در وهله اول از قومگیری و سنی گری و تعصب کور کردایه تی و افتخار به زبان و لباس و فرهنگ و اخلاقیاتش پاک کنه. انسانیت و انسان بودن را بهشون حالی کنه تا بتونه حکومت مردمان آزادیخواه و برابری طلب برقرار کنه. اگر این مردم و بخش زیادیشان را به این تفکر انسانی بار نیاری همه میرن با اون احزاب حتی اگر قبولشان نداشته باشن. چون در کردستان پول و اسلحه حرف اول را میزنه و اونا هر دوشو دارن. و بذار بدبختانه بگم که خیلیا بخاطر همین پول و اسلحه و قدرت میرن باشون. نه عشق کردایه تی!

- یا میگن کردستان سوریه را می بینی زن و مرد برابرند. آره می بینم . ولی چرا این کار نیک را به کرد بودن انسانهای اون جامعه ربط میدیم. چون کرد هستند اینجور شدن؟ مثل اینه بگیم در المان یا فرانسه یا سوید یا دانمارک زن و مرد برابرند چون المانی یا فرانسوی یا سویدی و غیره هستن! این کار نیک چه ربطی به ملیت انسان ها داره؟ حتما یه عده انسان شرافتمند و آزادیخواه در کردستان سوریه هستن که برابری زن و مرد را پذیرفته اند. نه بخاطر کرد بودن، بخاطر انسان بودنشان. من کوبانی را هم دیدم نه بخاطر کرد بودنم که برم کردهای هم ملتیی و هم قومی ام را کمک کنم. نه. بخاطر اینکه میدیدم انسان های زن و مرد مبارزی علیه وحشی ترین جریان این زمانه می جنگند و مقاومت می کنند. باور می کنی که من زبان انگلیسی دختر و پسری که از انگلستان یا آلمان آمده بودند را بیشتر از کردی کرمانجی کردستان سوریه می فهمیدم! پس این توجیهات نمیتونه و نباید از ما آدمای متعصب و قومگرا و ملی گرا و ناسیونالیست درست کنه. همانطوری که دختر و پسرای اروپایی که در کوبانی بودند بخاطر کردایه تی نیامده بودند. فرق من و اونا در چی بود؟ هیچ! ما انسانهای آزادیخواهی بودیم مث همه ی مبارزین زن و مرد کوبانی علیه داعش!

دنیایی که به ملیت ها و اقوام و فرقه ها و مذاهب و سنت های ارتجاعی تقسیم میشه، دنیای سیاهیه. و دنیایی که به جوامع بشری آزاد و برابر تقسیم میشه دنیایی شیرین و دوست داشتنیه! کسانی که برای این دومی می جنگند، انسانهای خوشبختی اند!

دوست عزیز! امیدوارم اگر رک و صریح حرف زدم دلگیر نشی. و خیلی خیلی متأسف میشم که اگر تعصب کور نگذاره به این واقعیات توجه کنی و دل بدی و بهش فکر کنی...

پایان

به اعضا و فعالین حزب

رفقای عزیز!

کنگره دهم حزب حکمتیست (خط رسمی) در راه است و با پایان انتخابات نمایندگان، تدارک سیاسی کنگره در دستور نه فقط نمایندگان بلکه همه اعضا و فعالین حزب قرار میگیرد.

کنگره دهم حزب با تاخیری دو ساله برگزار میشود، اما حزب ما طی این دو سال بعنوان نیرویی کمونیست، دخیل و موثر در اوضاع متحول و پر طیش جنبش آزادیخواهانه مردم، برای دستیابی به آزادی، رفاه، امنیت و عدالت اجتماعی، نقش ایفا کرده است. کنگره دهم حزب، بعنوان عالیترین مجمع حزبی، میتواند و باید بر متن این اوضاع متلاطم و برمتن نقش و وزن حزب، راههای پیشروی این جنبش علیه ارتجاع حاکم، راههای مقابله و منزوی کردن سناریوهای ارتجاعی علیه پیروزی جنبش آزادیخوانه مردم و قدرتگیری طبقه کارگر و کمونیستها را نشان دهد.

در این کنگره قطعا باید نه فقط به راهی که آمده ایم، به موقعیتی که جنبش ما، جنبش کمونیستی، و حزب ما در طبقه کارگر کسب کرده است، به وزن اجتماعی بالایی که امروز طبقه کارگر و کمونیستهای آن بدست آورده اند، به موقعیتی که جنبش برابری طلبانه مردم آزادیخواه کسب کرده است، بلکه به نقشه پیشروی های بعدی و وظایفی که بر دوش یک حزب کمونیستی، موثر و دخیل قرار میگیرد، بپردازیم.

بدون شک چند روزی که کنگره حزب برگزار میشود، روزهایی تعیین کننده ای نه فقط در حیات سیاسی حزب که در جنبش چپ و کمونیستی است. روزهایی است که زن برابری طلب، جوان آزادیخواه، معلم و بازنشسته آزادیخواه و تشنه رفاه، با اشتیاق و دقت به مباحث و تصمیمات آن نگاه کرده و آنرا ارزیابی میکنند. روزهایی که هر کارگر سوسیالیستی تلاش، هوشیاری و درایت سیاسی، اشتها، جسارت و عزم کمونیستهایی رادیکال- کارگری و ماگزیمالیست برای تضمین پیشروی تحولات آتی، به نفع طبقه کارگر و میلیونها انسان آزادیخواه در جامعه و زدن مهری رادیکال و کمونیستی به آن را محک میزنند!

رفقای عزیز!

قطعا موقعیتی که امروز حزب ما بدست آورده است، اعتبار، سمپاتی، نفوذ و احترام آن در میان کارگران کمونیست و آزادیخواهان بدون تلاش شبانه روزی و بدون دخالت جدی همگی شما ممکن نبود. ادامه این راه و تحکیم موقعیت حزب ما در جنبش کارگری و جنبش آزادیخواهانه مردم ایران نیز بدون تلاش و دخالت دائم و موثر شما ممکن نیست.

در کنگره دهم حزب باید راههای موثر تحکیم موقعیت حزب و پیشروی جنبش کمونیستی- کارگری را در نبرد سرنوشت ساز پیش رو تعیین کنیم. از اینرو در کنار فعالیت دائمی و همیشگی خود، در کنار دخالت در مسائل سیاسی-مبارزاتی در جریان، باید دخالت در مباحث کنگره، طرح مهمترین مسائلی که حزب ما باید به آنها پاسخ دهد، طرح موانعی که در مقابل خود داریم و راههای فائق آمدن به آن و در یک کلام تضمین راه پیشروی حزب در دوره پر تلاطم کنونی، که طبقه کارگر و بخشهای مختلف مردم محروم و بورژوایی گذاشته اند، را در دستور و اولویت خود قرار دهیم. دوره ای که سوسیالیسم و کارگر مهر خود را بر سیاست این دوره زده اند و به نقطه امیدی تبدیل شده و اداره شورایی بعنوان آلترناتیو کارگری به آلترناتیو بخش وسیعی از مردم تبدیل شده است، نیاز مند ایفای نقش ما بعنوان یک حزب سیاسی کمونیستی است.

بدون تردید جای صدها کادر و فعال کمونیست در ایران، که به دلایل امنیتی از حضورشان محروم هستیم، خالی خواهد بود. اما دخالت و تاثیر گذاری بر کنگره محدود به حضور در سالن کنگره نیست. تلاش ما این است که بیشترین امکانات را برای دخالت این رفقا، برای شنیدن و رساندن مباحثات، نظرات و ملاحظات این رفقا به کنگره و نمایندگان آن را فراهم کنیم.

از همه شما عزیزان میخواهیم که هر بحث و مسئله ای که از نظر شما مهم است و لازم است کنگره به آن توجه کند، هر اولویتی که حزب باید در کنگره به آن بپردازد را در هر شکلی، نامه یا قرار، قطعنامه و بدست ما برسانید.

رهبری حزب همه رفقا را به ایفای نقشی فعال و جدی در این دوره فرامیخواند.

دست همگی شما را صمیمانه میفشارم و برایتان آرزوی موفقیت و سربلندی دارم.

انژ مدرسی

دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۰ ژانویه ۲۰۲۲

ریسمان در حال گسستن "فاصله" کومه له و باند زحمتکشان

محمد جعفری

طی هفته های گذشته، رویدادهای مهمی چه در بیرون و چه در درون کومه له و باند زحمتکشان به وقوع پیوسته است. از یک سو، سیل اعتراضات صدها شخصیت کمونیست متشکل و منفرد به نامه تهدید کننده علیه ۷ نفر از اعضای حزب کمونیست ایران، توسط دبیرخانه کومه له و اسکاندال "گاو صندوق خالی" حسن رحمان پناه است- که کومه له را وادار به عقب نشینی کرده؛ و از سوی دیگر، مساله افشای ترورها و قتل های پی در پی در اردوگاه های باند مهدی. یکی از مواردی که پس از نامه تهدیدآمیز و تلاش دبیرخانه کومه له برای بیرون کردن رهبری حزبشان از اردوگاه زرگویز داغ بود، مسالهٔ متهم کردن چند پیشمرگ به اخاذی در ۳۲ سال گذشته است که برای ادامه مبارزه با کمونیسم کارگری صف کومه له را ترک کردند. طبعاً باید به هر دو مورد در سطوح مختلف واکنش نشان می دادیم و خوشبختانه تاکنون هم از طرف دفتر کردستان حزب ما و هم تعداد فراوانی از فعالین و محافل کمونیست، با مصاحبه ها، نوشته ها، مناظره ها و... پاسخ شایسته به باند گانگسر زحمتکیشان و به کومه لهٔ جدید دادند. در اطلاعیه دفتر کردستان حزب ما "آخر خط باند مهدی" و همچنین در کمپین های فعالین و اشخاص سیاسی متأثر در کردستان، از جمله مصاحبه رفیق خالد حاج محمدی، بدرست توضیح داده شده که این یک "ضدحمله" ناشیانه، سبک و مذهب گونه و فالانژیستی به افشاگری های ما در مورد ترور‌ها و قتل های پی در پی در اردوگاه ها و افشا کردن فیلم دوربین های مدار بسته داخل اردوگاه و دخالت دادگاه عربت دولت اقلیم در پیگیری قتل آپو حسینی و بازتاب آن برای باند مهدی است. این مبارزان کمونیست در هر دو مورد بدرست توضیح دادند که اهداف سیاسی پشت این تلاش مذبوحانه، یافتن راهی برای فرار از شرایطی است که باند زحمتکشان و دبیرخانه کومه له در آن گرفتار آمده اند.

من هم به عنوان یکی از این کمونیست های متهم به این فالانژیسم باند مهدی و به بی پرنسیپی های کومه له عزیزاده، اعتراض دارم و از زاویه دیگری ماهیت آنان را افشاء می کنم. در این افشاگری، من وارد آن عرصه های که چه چیزهای کومه له را وادار کرده تا هیئتی از جانب"رهبری حزبشان" را تهدید کرده و علل انشعاب... چیست نمی شوم، چون رفقای نامبرده مستدل به آنها پاسخ دادند. من از زاویه دیگری کاربرد این اتهام که خصلت نمای ماهیت این دو جریان بی پرنسیپ است، یعنی اتهام سرقت اموال کومه له می پردازم که این روزها بیشتر حالت کمدی مسخره مصادق "به اسلام توهین کرده" بخود گرفته است. باید یک بار برای همیشه به این مزخرفات پاسخی مانگار داد و هر وقت هر کدام از کمپ های ناسیونالیست گرد همچنین اتهام سخیف، سفسطه بازانه و پوچ را علیه کمونیست های جدا شده از کومه له به جامعه آلوده به ویروس های ناسیونالیسم، صنعت مذهب جمهوری اسلامی، سلفی ها و داعشی ها پرت کرد، جواب ما را هم در کنار آن داشته باشد. این نوشته در کنار آن کوه عظیم از نقد و افشاگری تاکنونی رفقا، می تواند خط بطلان برسرتمام تبلیغات بی پایه، کذب، پروکاسیونی، ترور شخصیت و رفتار ناسالم فعالین کومه له جدید بکشد.

مشکل ما با ناسیونالیسم کُرد بر سر چیست؟

مباحث و گفتمانی چون آیا نظریه ها، تئوری ها و مبانی کمونیسم کارگر اساساً غلط یا درست است، آیا تجزیه و تحلیل ما از مسائل منطقه، از ماهیت جنگ خلیج و جریانات درگیر در آن و نتیجه آن برای مردم درست از آب در آمدند یا نه؛ و آیا راه حل ما برای مساله کُرد عادلانه و منطقی است و یا درک مسائل فلسفی، استعلایی، تجرید و انتزاع ما از کمونیسم بطور کلی درست است یا نه، همه گفتمانی معتبر بوده و می تواند مورد اختلاف باشد. مشکل ما با ناسیونالیسم کُرد و مشخصاً با باند زحمتکشان و کومه له جدید اما بر سر درستی و نادرستی این گفتمان نیست. در مورد زحمتکشان ما با یک باند گانگستر، توطئه گر، فالانژ و نامسنول روبه رو هستیم که نه تنها در قبال جامعه، بلکه، حتی در قبال جان مخالفین درون تشکیلات شان در اردوگاه زرگویزله دست به ترور می زند. جریانی که با تمام مرتجعین منطقه دوستی و با کمونیسم کارگری دشمنی می کند. این باند، مخالفان سیاسی خود را در اردوگاه های شان سر به نیست می کند، طرح حمله به بخش دیگر کومه له می ریزد و در صدد ترور کمونیست های کارگری بر آمد. روند

دگر دیسی های این جریانات نشان می دهد که حتی نمی توان امیدوار بود که کومه له جدید فضایی را تضمین کند که در آن اعضای حزبشان بتوانند متمدنانه اختلافات سیاسی را به پیش ببرند. بحث سیاسی و نظری با جریاناتی که در روز روشن جعل می کنند، دروغ می گویند و حتی به سند (موازین دوره انتقال) امضا شده توسط ابراهیم عزیزاده و منصور حکمت پشت می کنند، چه فایده؟ اما بخاطر وجود منحوس جمهوری اسلامی در منطقه، جامعه با ویروس های مذهب و ناسونالیسم تا حدی آلوده است که داعشی ها و سلفی ها و این ناسیونالیست ها هم بتواند به سلامتی جامعه آسیب برسانند. لذا اهمیت افشاگری و نقد ما به منظور تاثیر گذاشتن بر کومه له نیست، بیشتر هشدار ی به جامعه است که روش ناسیونالیسم را بشناسند که در خیلی از زمینه ها به اندازه مذهب فاسد، مخرب، ارتجاعی و ضد کمونیستی است. هدف ما از پاسخ دادن به ایشان به خاطر کاهش دادن درجه آسیب پذیری و کمتر مبتلا شدن جامعه به ویروس های مذهبی و ناسیونالیستی است. ما وظیفه خود می دانیم از هر راه ممکن تلاش کنیم که هر چه کم تر از مردم جامعه به این ویروس ها مبتلا شوند.

ماکیاولی های تکامل نیافته!

سازمان زحمتکشان و کومه جدید برای کم وجه نشان دادن نظریه ها، تئوری ها و نقد کمونیسم کارگر به ناسیونالیسم، بخصوص به ناسیونالیسم کرد، نزد کارگران کردستان، اگر نتوانند در همان سطح ظاهر شد و جواب بدهند؛ چرا نباید دروغ گفت و دست به فریبکاری و نیرنگبازی بزنند؟ برای بدست آوردن دل رنجیده شاخه های مختلف ناسیونالیسم کرد از ده سال همنظری کومه له با منصور حکمت، چرا باید پایبند به اصول مبارزه سالم و سیاسی بود و علیه کمونیست های کارگری نفرت پراکندگی نکرد؟ سازمان زحمتکشان و کومه جدید فکر می کنند وقتی می توانند با یک جمله ناتمام " کمونیست های کارگری از کومه له اخاذی کردند"، یقه خود را از دست تمام معضلاتی که امروز با آن روبرو هستند، نجات داده و خلاص کنند، چرا به این دروغ متوسل نشد؟ مگر فلسفه ماکیاواللی همین نیست؟ آنها فکر می کنند، "سرطانی" که نقد ما به جسم بیمار ناسیونالیسم کُرد تزریق کرده را تنها با فریبکاری و نیرنگبازی می توان شیمی درمانی کرد. این ها فکر می کنند اتهامات هر چه مذهبی گونه و فالانژیستی تر باشد، شانس پذیرش آن در جامعه آلوده به مذهب و ناسیونالیسم، بیشتر است تا حریف خود را "خلع سلاح" کنند. این ها خیلی روی فضای ضد کمونیستی که جمهوری اسلامی، داعش، سلفی ها و ناسونالست های کُرد حاکم در کردستان عراق بوجود آوردند حساب باز کرده و فکر می کنند با پرت کردن چند اتهام بسوی کمونیست ها، گریبان خود را از "شر" این جنبش خلاص می کنند. فکر می کنید بلایی که کمونیسم کارگری به جان ناسیونالیسم خجول کومه له انداخته با فریبکاری و نیرنگبازی می توان شفا داد. این ها فکر می کنند، شاکی هر چه گفت همین است و هیچ احتیاجی به استدلال و توضیح به جامعه نیست که چه بالایی از آسمان بارید، خدای کدام ضد کمونیست از بندگان زمین قهر کرد... تا صدها میازر کمونیست از شهرهای ایران تا اردوگاهها و صف پیمشرگان یک شبه توسط یک آدم کمونیست "شیطان صفت و جادوگر " بنام منصور حکمت آمده و هشتاد در صد کادر و فعال و پیشمرگان "پولاد" کومه که را به "دزدان" تبدیل کند! آذربار و رحمان پناه فکر می کنند لفظ ”اخاذی“ در خود اینقدر برای اقتناع جامعه آلوده به مذهب و ناسیونالیسم کافی و قدرتمند است، حتی اگر نتوان یک مورد آن را در هیچ دادگاهی اثبات کرد، هیچ مدرک، فیش، چک، سیاهه و... نشان داد، باز هم مهم نیست، چون تا ما بیانیم این را ثابت کنیم که این موضوع زدن به صحرای کربلا با مدل قرن ۲۱ است، آنان حرمت ما را خرد کرده اند! اتهام به کمونیسم کارگری قرار است پاسخی قدرتمند به تمامی منازعاتی که بین ما و ناسیونالیسم کُرد بر سر این کشمکش ها در امروز و آینده در منطقه در جریان است باشد.

انصافاً نامبردگان به فلسفه ماکیاواللی احتیاج دارند تا رضایت آمریکا و مزدودانش در محل را بدست آورده و زمینه مذاکره با جمهوری اسلامی از یک طرف و ایجاد رعب و حشت در محل و خرد کردن حرمت کمونیست ها را توجیه و فراهم نمایند. وقتی می خواهند همه پروژه هایشان در همراهی و نه تقابل با آمریکا و مزدودانش به

کمونیست۲۵۸

پیش ببرند، چه لزومی به حفظ فضای سالم سیاسی، فرهنگ بالا و متمدن و دوستی با کمونیسم کارگر دارند؟ اگر بشود با نامه تهدید جمال بزرگپور مخالفان سیاسی شان را از اردوگاه اخراج کرده، چه لزومی به استدلال، دلیل و برهان و منطق برای اقتناع مردم هست؟ شما خجالت نمی کشید با این فرهنگ مذهبی گونه تان جامعه را تا سطح معرفت نازل ناسیونالیسم تان تنزل داده اید؟ وقتی ما می گویم ناسیونالیسم برای جامعه سم است، گزاره نگفته ایم. خیر، واقعیت آنطوری که شما تصور می کنید نیست، خیلی روی فلسفه ماکیاواللی حساب نکنید!

موقیعت دشوار ابراهیم عزیزاده!

آقای ابراهیم عزیزاده! پروژه ماکیاولیستی کومله جدید علیه کمونیسم کارگری، ماملاً ضربه سنگینی به حیثیت گفته ها و نوشته های شما زده است. چون از طرفی شما بارها و به مناسبت های مختلف که اسناد آن موجود و مکتوب و در دسترس عموم قرار گرفته است، خطاب به مردم اعلام کردید که منصور حکمت با قلمش از کومه له جدا شد، و از طرف دیگر، کومه له جدید، بی شرمانه در روز روشن فرمودند که این گفته های شما اعتبار ندارد و غیره مستقیم شما را به دروغگو متهم کردند. ما برای برائت از دادگاه ناسیونالیسم کرد، احتیاج به کمک شما نداریم، ولی شما برای بی اعتبار نبودن گفته ها و نوشته های قبلیت، باید تکلیف خود را با ماکیاولی های درون سازمانتان روشن نمایید. این شما هستید که باید به جامعه اعلام کنید که همزمان شما ناشیانه یک (ورک شوپ) برای مراسم شادباش میثاق با باند مهدی و جبهه متحد کرد، حول ترور شخصیت کمونیسم کارگری راه انداختند- تا کمونیست ها مانع سر راهشان نشده، ولی (ورک شوپ شان) موفق نشد و دارد بعکس خود تبدیل می شود. از نتایج اولیه (ورک شوپ) این باندها این است که ریش شما در گروگان قرار گرفته و نه سلامت ما. نامبردگان شما را در مقابل تناقضی قرار داده اند که یا باید اسناد رسمی و مکتوب با امضای خودتان که از مکانیسم های متعدد در دسترس جامعه قرار دارند باطل اعلام نمائید؛ (غیره ممکن است که بتوان آنها را حذف نمود)؛ و یا شانتناز و اتهام زنی کومله جدید را. بالاخره مردم پروکاتورهای کومه له که جدید نیستند که از قبل ما را محکوم کرده و مشتری خرید جنس از هر ناسیونالیستی باشند که دکان خودش را با نفرت از منصور حکمت افتتاح کند. مردم صبورانه منتظر هستند تا شما تکلیف خودتان را با فریبکاری و نیرنگبازی امروز نامبردگان و با تاریخ مشخص کنید. این ها واقعیت های تاریخی هستند- گر چه شما دوست دارید مردم آنها را فراموش کنند، ولی فراموش شدنی نیستند، چون زندگی تاریخ دارد، چون کمونیسم صاحب دارد. شما نمی توانید قد و قواره وقایع تاریخی را به قد و قواره کومه له جدید کوتاه کنید و هر چند گاهی برای نزدیکی با جبهه ناسیونایسم کرد، زیر گفته ها و امضای خودت و حقایق تاریخی"ما به اسناد رسمی حزب کمونیست ایران (که هشتاد در صد آن توسط منصور حکمت نوشته شده) پایبند می مانیم"، بزنید. شما حتی در بحبوحه سقوط بلوک شرق و فضا سازی و دروغ پردازی ضد کمونیستی آن دوران که آن را تا سطح هنر ارتقا داده بودند، (مانند معاون امروزتان) کمونیزم کارگری را متهم نکردید. بالاخره سلامت گفته ها و نوشته های شما توسط رحمان پناه های درون سازمان تان زیر سنوال رفته: آیا شما حقایق را از مردم پنهان کردید یا آنها دروغ می گویند؟

زنده باد سوسیالیسم

کارنوال شرم آور هر ساله دستگاه حکومتی برای تعیین حداقل دستمزد کارگران، تبلیغات بر سر «تحقیق» و «تفحص» «متخصصین» شان، اعلام آمار، ارقام و سنجش میزان «نیاز» و «سبذ کارگری» برای زنده ماندن، به روال هر ساله به راه افتاده است. عوامل ضد کارگر خانه کارگر و شوراهای اسلامی با حقه بازی و اشك تمساح ریختن يك بار دیگر پا به میدان گذاشته اند تا به نام «کارگران» در شورای عالی کار وظیفه به اصلاح چانه زنی و غرولندهای تهوع آور و دلسوزی دروغین برای کارگران را راه بیندازند و نهایتا مشترکا «مرحمت» کرده و چندر غازی را به سفره «قشر مستضعف» به عنوان افزایش دستمزد تحویل جامعه بدهند.

این بساط ضد کارگری بورژوازی ایران و حکومتش را باید برچید. این بی حرمتی عریان و تعرض به زندگی، حرمت و کرامت طبقه کارگر از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب با شاغل و بیکار بازن و مرد و کودک و خانواده کارگری را نباید قبول کرد. این تعرض را باید شکست داد. افزایش دستمزد ها متناسب با «خطر رفاه» در همه سطوح را می‌توان و باید به اتکا به صف متحد خود به حاکمیت تحمیل کرد.

برای طبقه کارگر، با تجاربی که در جدال چند سال گذشته کسب کرده است، فصل تعیین دستمزد مناسبتی است که با پرچم افزایش دستمزدها در همه سطوح و برای کل این صف، از مراکز کار تا صف بیکاران و تامین زندگی آنها تا صف معلم و بازنشسته، از میادین شهرها تا محلات کارگر نشین، نیروی يك طبقه را در اشکال مختلف متحد کرد و سازمان دهد. اگر وزرا و وکلای طبقه حاکم تلاش میکنند با تبلیغات همیشگی و کسل کننده، به فقر، خط فقر و خط مرگ اشاره کنند، اگر تلاش میکنند خط مرگ را به نام دلسوزی ریکارانه به ما تحمیل کنند، اگر تلاش میکنند با طرح هایی چون «مزد توافقی»، «مزد منطقه ای» و…، تفرقه، توحش، بربریت و گرسنگی بیشتر را به ما تحمیل کنند، صف ما می‌تواند با سازمان دادن نیروی خود قدمی دیگر این دستگاه توحش و بربریت بورژوا اسلامی را به مرگ نزدیک کند.

مزد کارگر و نیروی کارکن جامعه حتی در تاریکخانه های ضد کارگری حکومت و در شورای عالی کار بر اساس توازن قوای طبقه ما با بورژوازی و میزان اتحاد و آگاهی صفوف ما تعیین میشود. این جدال همیشگی دو طبقه یکی برای رفاه، عدالت، آزادی و دیگری برای تحمیل بردگی کامل، فقر، محرومیت و محکوم ماندن صف ما. این دایره توحش و بربریت ضد کارگری و ضد انسانی را باید برچید. این کار جنبش کارگری و کار جنبش سوسیالیستی این طبقه است و ابزار آن اتحاد و سازمان ما کارگران در این جامعه است.

نامه سرگشاده به ابراهیم علیزاده، رهبری کومه له

مقابله با فضای مخاطره آمیز در اردوگاه کومله وظیفه شما است

طی روزهای اخیر از طرف دبیرخانه کومله، اقداماتی صورت گرفته است که برای ما بعنوان یکی از سازمان‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران، نگرانی جدی در مورد نحوه برخورد به اختلافات سیاسی در اردوگاه نظامی کومله در کردستان عراق بوجود آورده است.

نامه سرگشاده ما، نه در مورد محتوای اختلافات سیاسی در حزب کمونیست ایران و کومله و نه در مورد اختلاف سیاسی حزب ما با هریک از این جناح‌ها، که در مورد نگرانی ما از مخاطراتی است که مانع ایجاد و حفظ فضای سالم سیاسی در فضای اپوزیسیون ایران است.

اخیرا نامه‌ای از طرف دبیرخانه شما خطاب به اعضای کومله، به بهانه ورود تعدادی از اعضا رهبری حزب کمونیست ایران به اردوگاه منتشر شده است که ضمن اشاره به وجود فضای متشنج میان پیشمرگان، مملو از تهدید به درگیری نظامی و همزمان به شدت تحریک آمیز است. نامه‌ای که ظاهرا برای «آرام» کردن اوضاع در یک اردوگاه نظامی نوشته شده است، بوی باروت می‌دهد!

مسئول دبیرخانه کومله با ادبیاتی تهدید آمیز به راه افتادن اعتراض «خودجوش» میان پیشمرگان علیه حضور جمعی هفت نفره از جناح مقابل در اردوگاه اشاره می‌کند. ایشان در ادامه به نام کمیته رهبری کومله با توجیه تلاش در «کاهش» تشنج در اردوگاه خواهان ترك اردوگاه از جانب این جمع است و مسئولیت عدم اجرای این «درخواست» و «اتفاقات» پس از آن را به عهده این جمع گذاشته است.

خواندن این نامه برای هر عنصر سیاسی و بی‌طرفی کمترین شبیه‌ای در مورد اینکه نامه دبیرخانه رسما نه تنها وجود این فضای متشنج را بعنوان اهرم فشاری برای اخراج مخالفین سیاسی خود

طبقه کارگر میتواند!

بساط شرم آور حکومتی حداقل دستمزد را برچینیم!

امروز باید علیه توحش و بربریت، علیه تلاش بورژوازی برای تحمیل خط مرگ به نام «دستمزد» و «زندگی» شورید و این بساط را بر سرشان خراب کرد. ما می‌توانیم و امروز بیش از هر زمانی نیروی ما این آمادگی را پیدا کرده است.

زنان و مردان کارگر!

بر شما پوشیده نیست که جمهوری اسلامی میکوشد با تحمیل فقر و محرومیت، در کنار تبلیغات وسیع و توجیهات همیشگی، طبقه ما را به زانو در آورد و تسلیم کند. فصل تعیین دستمزدها مستقل از هیاهوی بیشرمانه آنها و عوامل شان، فصل رسمیت دادن به زندگی زیر خط مرگ ما است. طبقه کارگر در این جامعه نه حق تشکل، نه اعتصاب و نه ارسال نماینده خود برای چانه زنی را با سرمایه داران و دولتشان دارد. تعیین میزان دستمزد مستقیما به موقعیت ما با حاکمین و دشمنان طبقاتی ما گره خورده است. باید به این بساط تحقیر آمیز خاتمه داد. باید تلاش کرد جنبشی سراسری به وسعت ایران از مراکز صنعتی تا کارگران بیکار، از صف معلم تا بازنشسته و… را سازمان داد و به میدان آورد. تجارب تا کنونی از هفت تپه و فولاد تا نفت، گاز، پتروشیمی ها و تا معادن، خودروسازی ها، ترانسپورت، صف معلمین و بازنشستگان و… بیان يك موج اعتراضی بزرگ و رادیکال علیه این فقر و فلاکت و برای بهبود و رفاه است. این صف را باید متحد کرد و متحد به میدان آورد. همه مراکز کارگری، همه محلات کارگر نشین می‌تواند و باید به میدان تجمع و برگزاری مجامع کارگری و خانواده های ما، به میدان اتحاد و در هم تنیدن صف ما در مقابل حاکمین تبدیل شود.

اگر هم صدا شویم و نیروی خود را متحد ارد این جدال کنیم، هیچ نیرویی توان مقابله با ما را ندارد و می‌توانیم رفاه عمومی خود و جامعه را به حاکمین تحمیل کنیم. ما این قدرت را داریم و می‌توانیم.

رفقای کارگر!

جامعه ایران وارد دوره جدیدی شده است! شما کارگران در کنار معلم و پرستار، از بازنشسته تا نسل جوان این طبقه به وسعت ایران، در

هر مناسبتی علیه بردگی خود، علیه وضع موجود و افسارگسیختگی بورژوازی با پرچم مشترک و خواست رفاه و برابری شوریده اید و نوید حاکمیت از پایین را در قامت شورایی جار زده اید. این نسیم در همه جا وزیده است و زنگ کنار گذاشتن سیستم و حاکمیت مشتی میلیاردر انگل و فاسد با دولت و دستگاه سرکوب شان، قضات و دستگاه تحمیق آن، به صدا درآمده و سیمای جامعه و توازن قوا را به نفع پایین تغییر داده است. نسیم عدالتخواهی کارگری و صدای رژه پرولتاریای صنعتی ایران در صف اول چند ده میلیون کارگر و مردم کارکن جامعه با خواست پایان حاکمیت بورژواها و عدالت کارگری زمین سیاست در ایران را شخم زده است و رنگ خود را به همه چیز زده است. تکان خوردن این صف در اعتراضات این دوره، در مراکز صنعتی، در محلات کارگری، در میادین شهرها و در صف معلم و بازنشسته و در صف محرومین جامعه، قدرقدرتی بالا را شکسته است و امید و نوید تحولی برابری طلبانه بر دوش طبقه ما را در قلب دهها میلیون انسان کاشته و عمارت بالایی ها را به لرزه درآورده است.

جدال ما برای رفاه نباید منتظر تشریفات و «فرمایشات» بیشترمانه حکومت بشود. این بازی هر نتیجه ای داشته باشد، از نظر لشکر میلیونی طبقه ما از قبل مردود است. میزان دستمزد هر کارگری به قدرت متحد ما بستگی دارد. برای بهبود و رفاه و آزادی، برای بالا بردن دستمزدها و برای بیرون کشیدن سهم خود از حلقوم طبقه سرمایه دار همه جا در نهاد و تشکلهای خود در مجامع عمومی خود متشکل شویم، خطر رفاه خود و جامعه را تعیین کنیم و کیفرخواست يك طبقه علیه بورژواها و سیستم و حکومتشان به وسعت جامعه را بانگ بزнім. هر روز و هر لحظه از زندگی طبقه کارگر در ایران «فصل تعیین دستمزد» است. مبارزه برای بهبود معیشت، برای رفاه و نه تنها حداقل دستمزد، میدان جدی جدال دو طبقه به وسعت ایران است و در این جدال طبقه کارگر راهی جز پیروزی با اتکا به سازمان دادن به صف طبقاتی و متحد خود ندارد. ما توان و قدرت این را داریم! ما می‌توانیم حاکمین را به زانو در آوریم!

زنده با اتحاد کارگری

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۵ ژانویه ۲۰۲۲

کارگران و انقلاب

برای کارگر کمونیست انقلاب یعنی

فیزش طبقه کارگر برای عملی کردن تمام

این تمول عظیم اجتماعی. مبارزه برای

آزادی، برابری و حکومت کارگری. اگر

کارگر به میدان سیاست میاید باید برای

این بیاید. باید بعنوان رهبر (هائی کل

جامعه به میدان بیاید. دوران کشیده

شدن کارگران بدنبال این و آن بسر

رسیده است. جریان کمونیستی در درون

طبقه کارگر هدف خود را این قرار داده

است که کارگران را به این دورنما مجهز

کند و حرکت مستقل کارگران برای کسب

قدرت سیاسی و انجام انقلاب کارگری را

سازمان بدهد.

منصور حکمت

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از مزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی
hasara.ebrahimil@gmail.com

تماس با واحدهای

تشکیلات خارج کشور

حزب حکمتیست خط رسمے

انگلستان: سونیا محمدی: تلفن ۰۰۴۴۷۴۰۵۳۴۱۱۴۶

sonia.hope983@yahoo.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

gmail.com@shashasur1917

آمریکا: اسد کوشا

gmail.com@akosha2000

تماس با حزب

دبیر فانه حزب: هساره ابراهیمی
dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: سهند مسینی
sahand.sabet@gmail.com

تشکیلات فارچ کشور: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

حکمتیست هفتکے نشریہ رسمے حزب،

پنج شنبہ ہا مانتشرہے نشود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com